

تذکره الکرامین نظمیه فی نظیر و احوال و اندیشه و رسوم

در مطبع اسعد الاخبار الکبریا و در سنه ۱۲۶۸ هجری طبع گردید

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE6936

بسم الله الرحمن الرحيم

مشاطه زبان خامه جمله بیان رابست ابد نمانی و بیری می آراید و نیازی
بدیاجه توصیف نام نامی خبیری سیکشاید که قلم قدرتش بیاض گردن
مهبوبان را بسواد عنبر مواد کامل مشکین مطرز بطره طرار خط
چلیپا نموده در تسم صنعتش الواح نواصی جمیع افراد دفتر عنا
بیک خط و نوشت از سر گذشت ازلی و پیش از ابدی
در کوزه گنجایش آب دریا فرموده محاسبی که نشیان حریده
ایوانش سیاه نویسی نیالی و در زنا می ایام ماه میزد و خورشید
کردن نشین کاتبی که از ادبی محرران دیوانش در وقایع نگاری

اعمال بندهاں کرام کاتبین * نظم * ز فطرت تا نفوس این
 رسم از مقدر بر چین ما * نگار و صورتی بر صفحه خاک *
 که رشک آرند از و سگان افلاک * و در دو نامحدود و تحیات
 متواتر الود و تحفه بارگاه و الاجاه منشی احکام قدر ذریعہ افتخار
 ابوالبش عالی حب معالی شب بهترین قوم عرب امی لقب ختم
 المرسلین فخر الاولین و الآخرین احمد مجتبی محمد مصطفی که صفحه ضمیر
 اشراف پذیرش از علم لدنی جلوه نمای حسن ترین و قاست
 وجود مسعودش از بدو ایجاد و تکوین فخلع بخلعت نبوة بمقدومه
 کنت نبیا کان آدم بن الماء والطين و اوصیائه الطاهرين صحاب
 المنتخبين * پست * محمد بصورت عرب آمده * بمعنی نگارین
 رب آمده * اما بعد این پیکاره خاک نشین بتدل زمان و زمین
 امیدوار رحمت ارحم الراحمین زین العابدین غفر الله ذنوبه و تر
 میویر باعث تحریر این سطور آنکه چون در ایام شباب در مینوسوا
 لمهنو و فرحت بنیاد محمود آباد که از مینوسوا و بفاصله پانزده کرده مقتر
 فی الامیران جلیل ایشان مصاحب علیخان علی بنده تیره و جل الجنا

مشوازه بوده و این آفراده و ش بطور تفرج از اصرار خان صاحب مرحوم
 مدح و کبی دل پر شور را در آن طرف هم میر بود اکثر موافقت رنگین
 نرا جان کاشن فصاحت بوده اوقات کثیر الخرافات را بهما نشای
 کلهذا را ان سمن بود شمشاد قدان دلجو لب بر مینمود و گاهی که بچوب
 سرور وانی دود فغانی اندول پر در دسر فلک میکشید بتا شیر
 خیال طوبی قاتمان صنوبر خرام بلا قصد موزدن میکردید اکثر یاران
 غمکار آن را بطور یادگار بر جو یار حافظه جا میدادند و بعضی بابت
 شاعر قلم از سواد سوسن مداد شکوفه ابیات مذکور در خیابان
 صفحه می نهادند آنچه از کلماتی آن ترانه بحیب اذمان مصمغیران بود
 خداوند که بدستور ماندنیا صرصر بجزیری از آبستین یا بدامن فراموشی
 افشانند مگر سنجله اشعار که سنبهستان حشا قرطیس شده بود
 پاره از ان بعد چند می بنظر این همچنان درآمد مصاریع متفرقه را که
 در یک بحر دیک زمین بود و دیک جا کرده بر کیب غزل در آورد و بعد
 از آن بتکلیف احباب خواه از زار نالی دل پراضطراب گاه گاهی
 پس سالی دماهی که نخل آهی از مرزع خاطر بلند شد در خوشی آن

مجموع غمر خرافات باز و برک لیسیر سپرد چون یاران غم خوار
 و دوستان و فاشعار متفق بودند و در سمد کیم در عالم مشافه بمکالمه
 میر رسید حاجت گزارش حال از پیغام بان یک خامه بند رابع مکتوب
 نمیکردید من بعد که بمخفی چرخ سنگ تفرقه بر شیت جمعیت یاران
 مجتمع در واسطه عهد نواب سعادت علیخان مرحوم انداخت و هر یک را
 چون بنات الغش از هم متمرق ساخت غبار و بود این باب و بهوا
 شرق بادی کردید و بعد از قیام چندی در عظیم آباد اقتضای آرزو
 در ضلع آباد کشید در ابتدای ۱۲۱۲ فصلی بعهده تحصیل داری خند
 محالات این ضلع در پرگنات بندی و سنگام و غیره مامور گردید چون
 سالهای بسیار بابتندی آن ششتر منقضی شد ترقیم خطوط و
 از نیطرف و زمانه پاسخ رقایم دوستان ناگزیر گشت در آن
 اوقات رقی که بطور قلم برداشته از خامه عجز خامه می چکیدن نشان
 و ابلکاران دفتر تحصیل که حاضر میبودند نمیکند اششده بجلیه تلفیف آن
 مکتوب را از راقم آثم حاصل کرده نقلش گرفته مکمل میداشتند پس از
 چند آن زحارف از نزد آنها انتشار یافت دوستان بجا

مثل میررحم علی صاحب نایب برگزیده که بدین سلیم و طبع حلیم جوهر
 سخیذانی را که هر دو هرگز نکتہ دانی را جوهر اند و غیر هم که راه و رسم
 رسل و رسائل از آنها مرعی میماند مستعدی رفعت نثر این باوه
 سدا عصر شد ندانند آنجا که این خاک را از جمع بودن آن جاشاک
 بلی اعتبار خبری نبود بجا بستان از بیطرف اعتذار و باز از آن
 سمت اصرار میرفت آن زمان معلوم شد که نقول بعضی مکاتبات
 نزد دبیران دفتر تحصیل است چنانچه بقدر موجود پیش طالبان فرستاده
 شد بعهده که اطفال چند به سن تمیز رسیده شوق انشا نمودند اکثری
 از آن رفعت بلوح حافظه برداشته و به صندوق سینه گذاشته
 چون درود این پنجمیز ز پس از ترک عهده متعلقه اکنون در ^{۱۲۳۵}
 در راه آباد افتاد برادر صاحب عنبر میرسان جمیل اشیم و الادودمان
 قالب مروت و مردانگی را جان و جان فوت و فرزانگی را توان
 میرجان صاحب خطه الدعن شر التواب که با دراک غرض
 کلام رنگین ذهن رسا و در تفهیم شنائت نظایف نکات شیرین
 طبع جودت انما دارند مکاتبات شد که بسا اوقات نوبت

تکلیف مکاتیب با شخصی میشود که باده نود و دلتی آینه را سرست
 نشاء خود نمائی با ساخته و نفس سرکش بوا می خود سری و خود
 ستائی در بوا دی خواطرشان بر افراخته از اعلای دم سوت
 و از سادی حوصله علویت دارند در صورت الفاظ القاب چنین
 در قالب تحریر آورده ضمیر رقتات سابق باید کرد که حافظ خود
 در می راقم باعث خوشنودی مرقوم الیه گردیده مبتدیان بکار آید
 و چهره شائقین لطافت سخن را بگلگون فرح بیاراید لهند اگر چه
 سر و دماغ اهرزه در می نداشتیم لیکن بیاس ایمای برادر صفا
 موصوف حرفی چند درین ضمن نکاشتم و بنامی این بیان را بر
 پنج افاده قرار دادم و نام این مجموعه را سنج افاده نهادم *
 افاده اول در ذکر القاب لاطین و اکابر دین و پدر و عم و بزرگان و
 ترکیب القاب با اجتماع الفاظ فراده و الفاظ اداب و ترکیب اداب
 با الفاظ مفرد و رفیع القاب و الفاظیکه در اداسط عبارت بر خطاب
 نسبت بخود و جانب مکتوب الیه مناسب باشد *
 افاده دوم در ذکر الفاظ القاب همسان و کسانیکه نوعی از تکرار

پس بر می تعلی و اینها که اندک کمتری دارند و دستخفا صیغه از درجه
اولین خود میروانفت تقدیر امتیازی بهمرسانیده خوانان
حفظ مراتب اند و الفاظ ضما^۳ئر که نسبت بنحاطب و خود سزاوار^۳
افاده سوم در بیان الفاظ القاب غرضیان و خوروان^۳
القاب و الفاظ خطابیه طرف خود و طرف ثانی +

افاده چهارم ششبر رقم این آلوده و نام^۳ که اسمی اجاب
و بررکان و الاجاب غرضیان سعادت اکتساب ریخته کلک
انگار سلک گردیده +

افاده پنجم محتوی برعرائض که موسوم صاحبان غالب انکمیر
در بعضی معاملات و در هنگام ضرورت حواله زبان قلم شکسته رقم
شده هر چند تمامی عرائض بقید نشوید درین مجموعه آوردن
و بشوار است که دفتر می علجده برای آن درکار است مگر انوفجی
ازین درین افاده درج گردید +

افاده اول در تصریح الفاظ فراوه القاب سلاطین
قبل عالم خلیفه بنی آدم قبله عالم و عالیمان کعب جهان و جهانیا

جهان بان گیتی گستان در بویه اسق دامان خداوند زمین و
 زمان حضرت جهان بینی سحاب فیوض ربانی ظل سبحانی
 خلیفه الرحمانی قدر قدرت قضا سولت خدیو زمین و زمان خسر
 کشورستان مالک دوران شهنشاه جهان سلطان
 فلک جناب غرشید مال رکاب مالک رقاب واجب الادب
 سلیمان جاه ملاک سپاه حامی رعایا پناه برایا دادگر عدالت
 کسر رعیت پرور فریدون فر دار اسطوت کسدرت
 جم مرتبت کینه و منزلت مرغ چشم قرخم ظل الشد
 جهان پناه ظلم کاه فلک اقتدار عرش اعتبار تخت نشین
 آسمان غلظت و شکن خراج کبر سلاطین مطایع خواص
 سایه رحمت خدا کشور شاه سیر آرای هفت اقلیم زیب
 افزای اورنگ دیهیم نای خلیل نمونه ربوبیت رب جلیل
 لب و تخت و اهل بیت پناه شریف و وسیع جهان طایع
 عالم مطیع

از انجا که عرض و التماس در حضور بادشاهان و عالی دستگاران

پروین در سلطنت مقر بان درگاه و فیض یابان بارگاه پادشاه مجسم
پروین آوردن مرکب کستاج روشنی گردیدن است لهذا تجسم
عزیز بنحباب ملوک عالی مقدار و شهر یاران و الاتبار مختصر بوسایل
بار یابان محافل سعادت منازل مروج باین طریق است

القاب مرکب سلاطین

محض نور قدس گنجور بار یافکان استان ملائک شیان قبل
عالم و عالمیان کعبه جهان و جهانیان خداوند زمین و زمان
ذریعه امن و امان حضرت جهان بانی صاحب فیوض ربانی
بطریق المظله و خلد البشاد ملکه میرساند

بعرض زمین بوسان عتبه سپهر رتبه قبله عالم خلیفه نبی آدم جهان
گیتی استان ظل سبحانی خلیفه الرحمانی ادام الله ملکه

بموقف التماس استاد کان پایه سریر کردون مصییر ظل الله
جهان پناه افاز الله ظل طلاله علی مفارق العالمین الی یوم الدین
بمعروض عرض مقربان انوار بساط فیض مناط حضرت سلیمان
جاه ملائک سپاه حامی رعایا پناه برآباد او اگر عدالت گستر

رعیت پرور فریدون فرمالک دوران خد بو زمین فرمان دام
ملکه و ظلاله و ضاعف اقباله و اجلاله میرساند.

پیشگاه عرش استبانه سنبلیان سده علیا و عتبه معلما حضرت
سکندر حشمت دارا سطوت جم مرتبت کیخسرو منزلت ریخ
حشم قمر خدم سلطان فلک جناب واجب الاداب ظلم گاه
خریا بارگاه دام سلطنته میرساند.

بجناب سعادت کتباب باریابان محفل کرامت منزل حضرت
قد قدرت قضا صولت فلک اقتدار عرش اعتبار سایه حمت
خذ کنو کفاسریر اسنهفت اقلیم زیب افزای اوزنگ دهم
ادام الد بره و حسانه معروض میدارد

بمصور فیض معمور معکفان رستان سدره نشان آسمان^{عظمت}
دکنین تحت نشین خراج کیر سلاطین مطاع خواقین بخت پناه
شریف و وضع جهان مطاع و عالم مطیع نانی خلیل نمونه ربوبیت
بجلیل ادام الد افضله میرساند

بمجنین القاطمیند را فراهم کرده آوردن بدستور یکصد

ترقیم یافت ترکیب القاب است و برای سلاطین و رعایا و شهبانها
 بالقاب مزید حفظ ادب است حاجت باداد علیحد نیست مگر برای
 مخصوص ترین بندگان مانند شهبانان و وزیران البته جائز است

کلمات خطاب بانبیا و شامان

از پیشگاه جهان بانی آرز حضور ملازمان عالی اولیای دولت قاهره بندگان
 والا موکب جهان کشا معکری فیروزی اشر جیوش ظفر خرد سن
 عا کر نصرت مآثر رآیات فتح سمات رآیات عالیاث رآیات
 ظفر آیات سرادق جاه و جلال خیام فیروزی فرجام همی
 انوار فیض مطرح تجلیات و همچنین کلمات سزاوار خطاب
 شامان در مواقع خود ماست یعنی ارشاد یک از پیشگاه جهان
 شرف نفاذ یافته بود یا آرز حضور ملازمان حکم قضایم جاری
 یا فلان خیر مرحمت شده بود و توجیه اولیای دولت قاهره تکی
 سمت لاهور خواهد شد با عزم بندگان والا در جنبی جانب لنگر
 توجیه موکب جهان کشا خواه جیوش بحر خرویش خواه رآیات فتح
 سمات خواه عا کر نصرت مآثر طرف حیدر آباد باستیصال سلطان

انجا عترب مستقر است و جزیره لندن که منقرب خيام فیزی
فرجام گردید و جزائر روسیه مجیم سداوق جاه و جلال بظان تاریخ
شد و بر دژ قلعه کلکته از تنرول داسره دولت مهبط انوار فیض
یا بظان روز مستقر الخلافت اکبر اباد بفر قدوم بهابون مطرح
تجلیات یار شک فردوس برین خواهد شد و دو هزار سال
سکته و کوله که حاصل باغ نونهال بادشاهی شده بود
بجنس در پیشگاه عالم پناهی ابلاغ داشته و غرض در مقام
تیمیکه قرینه اقتضا نماید اشاره بخطاب نمودن بلاغت تحریر است
و همبرین مطلبیاری الفاظ بینی بر اشادات خطاب است مگر بنا بر
اختصار عبارت و استفاد خلاصه مطلب بر اینقدر اکتفا رفت
که طبائع سلیمه و اذمان مستقیم بعد دریافت قاعده منضبط
ستنبط این قسم الفاظ شدن می تواند و

کلمات خطاب نسبت کاتب

خانه زو عقیدت نهاد فدویت بنیاد جان نثار نمک خوار
مطیع فرمان محکوم حکم قضا جریان فدوی درگاه خاکبوس بارگاه

گردون خرگاه عبودیت کیش اطاعت اندیش سرفروز
 ارادت کوش نمک پرورده غلام کمترین ذره خاک نشین
 الفاظ خطوط بادشاهی

فرمان قضا جریان فرمان واجب الادعان میر لیغ قضا تبلیغ
 شقه خاص فیض اخقاص شقه کرامت مرقعه طغرا غسرا
 انشا و قدر منشا

الفاظ خطوط کاتب

عرضداشت عرائض معروضه

الفاظ دعایه بادشاهی

اقاب دولت دکارانی از مطلع ظفر و کشورستانی ساطع باد
 نیر حشمت و بهر ذری از مشرق سطوت و فیروزی لامع باد
 خورشید عظمت و اجلال از شرقستان دولت در قبال
 درخشان باد و نیر سپهر عالم آرائی از افق صولت و کشورشاهی
 نمایان باد و سکه فرمانروایی چهار درانک عالم بنام والا و طغتنه
 کوس جهانگیری آونیره گوشش عالم بالا باد و رایت کینی کثابت باد

ناف زمین و از قاف زیر نگیں باد و عنقای حکمرانی اقصای جهان
 در دام تنخیر و سکه سلطنت و حکم روانی زمین و زمان بنام نامی
 رواج پذیر باد و ازین قبیل الفاظ مناسب خاتمه معرائض نمودن
 سزاوارست

القاب مع آداب بر اشراف و اودکان و وزرا

بمحض و بار یافتگان انجمن کرامت موتمن حضرت خدیو آفاق ظل
 ظلیل خلاق خلیفه سبحان جلیل زیب ده تخت و اکیلی عالم فروز
 ظلم گداز و وعد و سوز دام ملکه زمین ادب را بلب اعتقاد بوسیده
 و عاشیه انقیاد بدوش جان کشیده بعرض میرساند و
 بطور بالا زیر القاب کلمات ادب اینرا د نماید اکنون بنا بر این
 فقط چند کلمات ادب بعنوان مختلفه حواله زبان خاصه میشود و

ادب اشراف و اودکان و غیره

جهنم نیاز را بسجرات عبودیت نورالکین ساخته و نسبت
 قفاخر را بسجود عنیت عرش رتبه بظلمت الافلاک برافراخته بعرض میرساند

نفوس عقیدت و جان سپاری بر لوح دل نگاشته و تارک افکار
 بزم سجود استان ملائک ایشان بخرج برین رافزشته ^{ضمیمه}
 باسلام سده سپهر احرام ^{نیده} اعتبار را بفرق فرقان
 و کردن جان را وابسته کند اطاعت و انقیاد گردانیده بعضی میرساند
 جاده رسوخ و فرمان برداری را بیای جان پیوده و خاک استان
 سدره نشان را کحل الجواهر چشم اعتقاد نموده التماس دارد
 القاب شاهزادگان

بمعرض عالی گوهر درج مملکت و بختیاری اختر برج خلافت و ناجدار
 مقبله امانی و امال چراغ مشکوی سلطنت لازوال ادام الله اقباله ^{نیده}
 بعالیجناب صباح شکنت دو الاجاهی رودن کاشانه
 سلطنت و جهان پناهی آسمان حشمت و تمکین ^{طین} اسد فروغ
 مد ظله التماس دارد. بجناب خلافت آفتاب نوباد و کلشن
 کام بخش و فیض رسانی کل پنجاه کلزار عظمت و جهان بینی
 سروج پادشاهی و اقبال شرم مطوب نخل شوکت و جلال
 و هم دولت عرض است. بشرف التماس و دوحه حدیقه خاقان

شعب بزم فیض بخشی و کامرانی چمن ارایی آفتاب ام اتساع
 رونق بخشای لیاقت تاج و دیهیم مشرف است *

بسماع فیض مجامع جوهر سعدن خسروی و ملکه اری دور دریا
 فتوت و شهر یاری شایان شان فرمانروائی و رعیت پروری
 رونق ایوان ظلم زدائی و دوا گسری دایم دولهت میرساند

خطاب ر قائم شاهزادگان

شفقه خاص مرحمت اختصاص پروانه کرامت نشاند و الانامه افتخار
 آموذ و نشر نامه عزت افزا *

الفاظ خطوط شاهزادگان چون الفاظ وصول نامهای بادشاهان
 و فراعین بادشاهی چندین مهابت ندارد لهذا در همین مقام بختار کلام
 حسن ارقام پذیرفت یعنی منشور کرامت گنجور کالوجی من السماء نزول
 و طول اقبال فرموده شرف نزول از انانی داشت غرور و فرمود
 بجلائل و رد و تارک افتخار بند رفته فلک الافلاک سود از ابراد تعقل
 بنیاد فرق مذویت بفرق فرقان رسانید بغرور و سر فراز
 گردانید رفته وصول ممتاز و سر بلند است * غرض اینست که الفاظ رسیده است

کلمات دعائیة شاهزادگان

سبحم ابهت و حکمرانی زائد النور باد و کوب دولت و اقبال فرزندان باد
 شمع علمت و اجلال فرود بخش کاشانه خسروی باد و بهای
 همایونی بدام و دور فلک بکام باد و ظل مکرمت مستدام و ایام شوکت و
 دولت بکام باد و

و باقی الفاظ خطاب کاتب و دیگر الفاظ مثل سلاطین است

الفاظ القاب پدر و دیگر بزرگان فدوی الکرام که هم مرتبه مثل خال و
 اعمام اند و واضح باد که درجه و الای چنین اشخاص مخصوص الدین
 بهیچکس نمیرسد که رتبه اینها تحت مرتبه خالق ارض و سما و ذات
 مقدس انبیا و ائمه بد علیهم التحیة و الثناء فوق مرتبه دیگر جمیع مخلوقات
 دنیا و مافیهاست هر قدر که در حفظ ادب اینها بوفور اعتقاد و انقیاد
 کوشیده شود سزاوار است که نیکنامی دنیوی و نجات اخروی
 در ضمن آن مضمر و از طاعت ایشان شجره امید گویند با ثمار
 فواد و این شمر و فرمان برداری جاب اینها موجب خوشنودی
 رب عباد و خلوص عقیدت و محبت از اینها باعث حصول احوال و صلوات

ان ای صدق سابق است + و بالوالدین احسانا اما بلغن
 عندک الکبر احدیها و کلاهما فلا تغل لهما آیت و لا تنهرهما قل لهما
 قولاً کریماً + الغرض درجه و الامی ایشان از بادشاهان فضلت
 مگر در القاب بادشاهان الفاظ سلطنت و خلافت حسب حال
 شان لازم است و در سابق القاب ایشان سوا امر شریف
 و تاجدار می جمیع کلمات ادب شایان است و چون بعد تر قیم مدارج
 سلطنت و جهان بینی در عالم اعتقاد بهتر از کعبه که سجود در باب
 اسلام است و لفظ قبله که محل ادب خاص عام است نیست لهذا
 در القاب و خطاب ذوات مقدس ایشان لازم است اگرچه لفظ
 متبذیه اهم مدارج تعلی القاب است لیکن چون بنای تحریر حفظ مراتب
 معضض بر رواج است و فی زمانه لفظ فقط قبله اکثر متعارف است و در القاب
 هم سران معزز نیز ترجیح یافته مثل قبله من یا قبله بر آوردن یا
 قبله مخلصان خواه ستمندان بر باریان ظلم اکثری رفته است و نسبت سابق
 رواج تحریر بسیار تحریف یافته که اکثر الفاظ پیشتر بر والدین راجع
 تحریر و تطهیر بود و در محاوره حال آن الفاظ متعلق به القاب نیست

ابل بعضی الفاظ بدوستان کم رتبه مروج گشته مثل لفظ مشفق که بیشتر
 در تالیفات و منشآت علامه فحام ابو الفضل مبارک بر اوالدین
 بجلوه ترقیم در آمده و اکنون برای همسان رواج گرفته الحال
 تحریر لفظ مشفق یا شفیق به پدر و عم سوی ادب است مگر چون از قبله و
 کعبه کزیر نیست لهذا به لفظ قبله خید الفاظ دیگر امیزند و بدان وسیله
 تفاوتی در القاب همسان و عم و پدر بر انگیزند مانند قبله کونین
 یا دارین و قبله و کعبه صورت و معنی و قبله وین و کعبه ارباب یقین و قبله
 برحق و کعبه سطلق و قبله و کعبه دو جهان و قبله جهان و کعبه ایمان
 و مرشد ارباب ایمان و پیر و مرشد برحق و قبله حاجات و کعبه برادران
 غرض بچنین کلمات دوشه الفاظ را مرکب کرده باید نوشت و ظاهر
 شود که از جمله و نور حسن اداب کشید مدعرائض نیز القاب است و آن
 در عرائض چنین نبررگان لازمه خلوص اداب است و در دیگر مراتب
 خطابه سیاق تخریر همان که درباره بادشاهان گذشته و القاب
 مادر و عمه و خواهر حقیقی مادر و کسانیکه رتبه آنها مانند پدر و عم است
 مگر جایکه علامت تبا نیست یا بند صراحت بعلامت مذکور نمایند مانند آنکه

بجای قلبه در کعبه دو جهان باینرا دکی های تائیت دو جهانیه مدظلهایا
 بجای لفظ مرشد مرشده دارین دام ظلها العالیه لازم است و در
 اداب رعایت الفاظ اداب بدی شایان مانند الفاظ کورنش
 و تسلیمات و عقیدت و فدویت و غلامی و بندگی و سرافکنی و غیر
 اینها را در استمانه بوسی و استلام عتبه طاهره و تقبیل استان ملائک
 پاسبان و گزارش حال نمودن بذریعہ پرستاران ادلی یعنی بعض
 پرستاران عالیہ میرسانند یا بموقف عرض کنیزان عصمت نشان
 گزارش دارد یا بمعرض التماس پاسبانان سرداق عصمت و طهارت
 میرسانند یا بحضور نفوس معمر و محافظان حریم حرم تعلیم میرسانند
 یا بحضور عفت ظهور معروض میدارد و جهت مزید صراحت دو یک
 اداب قلمی می شود

اداب مادر و عمه و غیره

زمین ارادت بلب ادب بوسیده بعض پرستاران حضور نزد میر
 اداب غلامی بتقدیم رسانیده ملتزم حضور کنیزان جناب عالیہ است
 لوازم کورنش باین غلامان پاک اعتقاد مودی ساخته بالتماس

حال عقیدت اشتغال می پردازد و کلمه ستم سلیمان را طره
در ستار عقیدت ساخته معروض میدارد *

کلمه های عبودیت و تسلیم را آنسفر فرق سعادت انگاشته بکثر ^{سرس}
باجرای فدویت انشای سکن اوقات حزن خدمه عالیه است و در
از طهارت تنهای ملاقات چنین کان بجای لفظ ملاقات به لفظ قدوس
و پا بوس و شرف ملازمت و آرزوی خاک بوسی قدوم سیمت
لزوم و استحصال دولت حضور می توانستند اکفش اشتراک
محفل کرامت منزل یا عفت منزل و تمنای اقتباس انوار جمال
با کمال و آرزوی در یافت سعادت بشا ابد به جمال عفت و طهارت
اشغال و خاک قدم را نوبت بای چشم اطاعت و نیاز نمودن و غبار
قدوم برکت و عصمت لزوم را کمال الجواهر دیده رمد رسیده بحر
کشیده کردن سخن است و واضح باد که در لفظ فارسی آنسفر
علامت عزلی در همان کلمه نقص فصاحت است مانند آنکه در لفظ جهان
علامت تانیث بای تانیث آدرون و جهان را جهانیه نوشتن
در سیرا چه جهان لفظ فارسی است و علامت تانیث در زبان عربی

لیکن اگر لفظ هم عزلی باشد علامت آوردن مضائقه ندارد و چنانکه
 در ملک ملکه و در مرشد مرشد و در عالم عالمه و در فاضل فاضله
 مگر مجاوره حال در القاب بزرگان قوم انابت گاهی بزرگان مسلم
 فصیحی که نه مشق جاری شده که بجای قبله و کعبه و جهان و جهانیه
 نوشته اند بنا بر آن به صورت غلط العام فصیح جائز داشته شد لیکن
 افصح همان که در چنین الفاظ احتیاط بعمل آید و برای تفرق تائید
 از تذکیر او حال علامت در محل دعا کافی است تا وقتی که در کلمه عربیه
 کنجایش یا بند چنانکه در مرشد و بجای مد ظله مد ظلهای و بمقام دام
 طله العالی دام ظلها العالی و بمنزله زاد مجده زاد مجده و سبحان اکابر
 دین مانند مجتهدین و مرید نشینان چار بالش شرع متین
 و مومنین متقین از طرف پیروان و متقلدان رعایت آداب بدر آن
 مناسب و ملائمه را نسبت با سائده همچنین حفظ مراتب خوشنما
 و اگر در القاب اکابر دین لفظ مقدامی را باب یقین یا پیشوای
 اصحاب ایقان یا قبله قبله پرستان یا مروج قوانین دین مبین
 یا محی مراسم احکام شرع متین یا مروج رواج ملت این نیز از

نموده شود سزاوارست *

الفاظ القاب مفرد و نبرگان متوسط

که مراتب نبرگان داشته باشند یا اغیار که بصفت نبرگی متصف
باشند مانند عالم مرتب و الانزلیت عالی تبار فخر بخش کبریا
خاکسار جلیل المفاخر مخدوم و معظم مکرم و معتمد و المجد و الکرم و ذوالجبر
و الاعظم و عطاوند نشان سماء المکان مصدر عنایت و مخزن فوار
و کرمیت و عنایت فرامی بکران و بحر موج جود و حسان و الهامی
یا برادران و پشت پناه خردان و تکیه گاه نیاز کیشان و تفضل فرما
عقیده تمندان یا کمتر نیان و انخار افزای خاک نشینان و نسبت
چنین کنان بفتوت و فرز انگی و مروت و مردانگی و فضل و کمال و عظمت
جلال در القاب با تمزاج بعضی کلمات شریف و قدر دان و قدر افزا
و در فرقی نیازمندان و تاج تارک عقیدت کز نیان چنانکه در القاب
مرتب است از الله تعالی مذکور شود سلا و زبده و قدوه و نقاوه
و اسوده و نجبه بالحق کلمات مناسب حال بلکه اکثر قلبه بندکان هم در
مقام برای نبرک متوسط کامل الاشیاء نوشته شود و مضائق نیست

که اکثر در القاب همسران معزز لفظ قبله در نرید امتیاز مروج است

القاب مرکب بزرگان متوسط و غیار

میر صاحب جلیل المفاخر عالی شان والا مناقب سمو المکان زاد مجده
برادر صاحب مخدوم و معظم اسم فرقی نیاز مندان ارادت توام دایم را فکرم

عمو نصاب قبله بندگان تاج تارک کمتر بیان مدغناسته +

خان صاحب ذوی الجهد والاعتماد نوازش و تفضل فرما فخر افزای خاک

نشینان بس و پالمجای مستندان عقیدت انما زاد شمت

شیخ صاحب والا تبار عالی مقدار نشسته بخش که تران خاک کریمیم

عالی هم زاد شوکته ++

مرزا صاحب غنای اوج گیرای سمای فوت و فرزاگی همای الکشا

سدره الشهای مروت و مردانگی فخر المفاخرین ملاذ المعقده بجان

خان صاحب لاله دودمان غلیمت و جلال نقاده خاندان شمت اقبال

قافله سالار باب شمت و تکلیف فارس مضمار اصحاب شوکت زمانین

ابقا کم التذاتی دهر الدهور و مضی الشهور من کل الاوقات و شهر در

بساوات عبادت پیشه و ریاندیشه

سلامه و دوستان مصطفوی نقاوه خاندان برضوی عمده سلوک اگرام زبده

مفتخران عظام اعلی الله درجاته الی یوم القیام *

قدوة ارباب فضل و شرف یادگار بررکان ماسلف نجبه الانجاب

مفخر الانساب معظم الالقاب لازم الاداب دایم عطا کلم

اسوة الزاهدين عمدة العابدین عارف اسرار یقین و قف سر امر

متقین و حجب تعظیم لازم التکریم بسط الذللة علی مفارق المعتقدین

الفاظ فراده آداب

نیاز و عقیدت و ستمندی و عجز و انکسار و خاک رسی و آداب

و رسوخ و طوعین و انقیاد و اطاعت و محکومی و رضا جوئی و ادراک

دولت و موصلت و انفی الافادت و استندیدک نشتر حضور می و تحصیل

نعمت وصال سعادت اشتغال و دوریا صحبت اک خاصیت *

اداب مرکب بررکان متوسط

بعد گزارش لوازم عجز و انکسار که طریق ستمندان خاکسار است و ستمدار

شرف موصلت کثیر الافادت مهربان ضمیر عطف و تخییر میگرداند

پس از تقدیم مراسم نیازمندی که وسیله حمل بهر ستمندی سعادت است

و از روی حصول زیارت جمال با کمال گزارش گردد عاست *
 متمیم مراتب خاک اری را از رویه بختیاری انکاشته و از روی جمال
 لغت وصال تفاخر اشتغال را بر وجدان ضمیر غیر گذاشته و غرض
 شد اطمینان عقیدت باین نیاز کیش ان متفاد و مودعی ساخته
 دولت حضوری بضرورت ابراز مدعا با اختصار پرور خسته طمتمس است
 بعضی آداب نیاز و استحقاق نغای صحبت و انی حرکت بهایی بوده
 یا التماس مطلب میپردازد * باید فهمید که بهین طریق آداب بدست
 این تمجید ان بابتدائی حمد الهی است اگر آغاز آداب بسپاس رب
 الارباب جلوه نمایش یابد هم موجب برکات و نیز باعث حصول مراد
 و روای حاجات است و زیاده تر لطف آنکه در حفظ مراتب جمیع انواع
 چه برای بزرگان چه پسران و چه خردان و کهتران کنجایش دارد
 که اگر تطییر عریضه برای بزرگ است بعد ادای سپاس و انتیمت
 چند کلمه پاس بزرگی از اعتقاد و انقیاد و در ذیل آن گزارش
 کرده شود اگر برای پسر یا کهتر است موافق مرتبه آنها از سلام و دعا
 استنباط و ثنای بزرگان قلم رود اگر آغاز نامه بنام کسی که در

مراتب هر سه را نه کشف آن ادو ترجیح بر آن بر نفس را مهم شایق
 یا ابرار لوازم سهویت ناگوار مزاج کاتب و ارقام مراتب فرد و تراز آن
 شایق بر نفس شایق است در نصیوت و در عنوان صحیفه گفتار
 محض بر توحید و تحمید جناب قدوس مطلق نموده شود و مدارج دیگر قلم اند
 توان کرد که بر سیاق نامه هم عیار معیار رواج باشد و از طرفین اصلی
 شکایت بیکدیگر نمایند چنانکه انشاء الله تعالی هر یک هم ازین آداب
 بمقام خود آید و لطافت تقریر و تحریر است که در عنوان صحیفه از ابتدا
 آداب چه در تمهید تحمید باری و چه غیر از آن الفاظ بطور برات است
 باید آورد که مکتوب الیه در بادی نظر بر ششم از سرگذشت حال خلاصه
 مقصود و مطلب کاتب اگر کمی یا بد یعنی کاتب مکتوب کدام حالت است نخواهد
 استدعای کدام مطلب دارد و معنی برات است و همان است که مطلبی که
 در دل مستکم باشد انرا بحسب اقبال و تحریر آرد که ششم از آن قبل از اظهار
 مطلب خاص مفهوم به سامع گردد چنانچه انهمی در افاده چهارم از خط
 بعضی رقعات واضح و واضح شود و در اینجا علی سبیل الاجمال از آداب فرمود
 بطور شتی نمونه از خرداری بسک شود کشیده شد

اداب خطوط معه سپاس

عنوان صحیفه سپاس را به طغرای سپاس نیز و بهمال نیز بنین دادی
و چنین عجز الین را بر خط فرمان لازم الا فعالش نهادی بعد تقدیم
مراسم تعظیم و تکریم التماس دارد *

پس از تحمید منجی حقیقی که سفینه متزلزل تلاطم دیدگان طوفان ^{ضبط}
بیکدم بر ساحل نجات رساند و بقعر فردرنگان محیط ناکامی را
از کام نهنگ بلا یک ساعت دار ماند و لازم عجز و ابتهال را تا بین
مطیعان عقیدت خصال ادا ساخته بعرض مدعی لازم التماس
پرواخته تمهید این بیان استدلال بر آن دارد که راقم رقیمه در سفر
دریا بوده پس از صعوبت تلاطم با صل سلامت رسیده *

بعد تمیج رحیمی که اگر صیاد فلک صید نیم جهانی را در قفس یک پستی و بال
شکسته اعانت بغایت اود تعالی شانده شسته انجام مطلبین
بقترک تو سل شهسوار می بسته که ان بتلای دام جفا از شکوه بلا
سته غازه خاکساری را وسیله آرایش چهره ارادت گردانید
گزارش دارد و تبیین این کلام استدلال بر آن است که راقم خط کتاب

مجبوری بود شکر امداد مرقوم الیه منظور دارد و ۴

پس از شنای بی انتهای حضرت باری غرامی که موسنین را در غم آفای
کونین سعادت سرمدی بخشیده و دلها می ستم رسیده را نظر بر
مصائب جناب ابا عبد الله الحسین علیه السلام بدارالامان بخشیده
ادای لوازم سرافکندگی را بهین شیوه پرستندگی پنداشته
عرض رسای خدمت کثیر الموهبت میشود خلاصه این ادب دلیل است
بر اینکه مبتلای بلا در عرشه محرم مرقوم ساخته +

بعد توحید یکانه که تاثیر توحیدش خاطر آشفته بکج نیکبانی نوس
و دل گشته بر تضرع اوقات گذشته دست فرسودا فوس و پس از
نتمیم شرايط اطاعت بندگان سعید النفوس و تمنای نغای
قدم بوس که بجور جرخ لب ادب از ان مایوس است ملتزم پیشگاه
حضور رافت معصوم است

نسبت خطابیه مکتوب الیه

جناب و حضور مکرمت کنجور و خدمت افش و ملازمان و ذات عظمی
و جناب تطاب و خادمان و بندگان و خدمه و خدام ذوی الکرام و غیره

برین ششم نسبتهای خطابه برای چنین بزرگان مناسب است

نسبت خطابه جانب کاتب

یعنی راقم نیاز دستمند و نحیف و ضعیف و فقیر و حقیر و حقیر و فقیر
و خادم بی ریا و بنده فدویت انما در اقم آثم و عاصی و قاصی و عاجز
و مشت خاک و غبار ناتوان و کمترین و نیاز آگین و ارادت آئین
و عقیدت کزین *

الفاظ خطاب خطوط بزرگان

غایت صحیفه و نواز شناسمه و نامه نامی و صحیفه عظامی و نقفد نام
و شرفنامه و عطفون نامه رفت طراز تفصل مراد عاطفت آموذ
مرحمت مکاتبه هوش افزا

الفاظ خطاب خطوط راقم

نیاز نامه و انکاس نامه و عجز مکاتبه و عرضیه عرضیه ضراعت
و فیمه العجز

القاب امرایان و آقایان

اگر چه بوسعت بیان نوشتن خوب است لیکن بزمانه حال چون

مطبوع طبائع خاص عام است لهذا بتطبیح چند کلمات تخفیف بخود چنانکه
مروج است +

بعض جناب عالی متعالی خداوند نعمت فیض رسان امیدگاه مسلمان
دام اقباله میرساند +

بعض عالی نوا بصاحب عالمینا صبیحان نیت پناه و پیکان دهن
احسان زاده ششمه میرساند +

بمعرض والای میر صاحب عالی منزلت و الاجاه ملا ملازمان پید نگاه
دام دولت میرساند +

بعض خانصاحب عالیشان فیض رسان غور فرمای یکسان ادام الم ظلّه و اقباله
و اختتام عرائض برانچه رکافی است زیاده حد ادب ندید و جب بود
بعض رسانید و واجب است بعض رسانید واجب بود عرض نمود
زیاده چه عرض نمایم و اگر خواهد کلمات دعائیه افزود نماید چنانکه در عرایض
اسمی شاهزادگان گذشت مگر از کلمه دعای سلطنت حفظ نماید
که آن گستاخی است بلکه باینطور نوشتن مناسب است +

کلمات دعائیه امرا و اوقا

آفتاب دولت و اقبال تاجان باد + خورشید صولت و اجمال از کمین
 دولت و اقبال درخشان باد + مهر غیر سطوت افروزی از مطلع
 جلالت و بهر وزی ساطع و لاسع باد + آفتاب معدلت و ذره پیروز
 از خاور حکومت و عدل کستری لمعان باد + آفتاب ثروت و جشام
 الی یوم القيام افروزان دلهای اعدا به انجام از تاب آن سوزان باد +
 افاده دوم در ذکر القاب همسران و غیره و مستعاران
 سابق که از مرتبه سابق عروج نموده پائین لحاظ از دوستان قدیم خود
 آغاز القاب نامهای بادشاهان که با خود با تخریر فرمایند

عنوان صحیفه بیان بنام نامی مالک الملکی که طایم جهان و جهانیان
 ساخته و پرداخته اوست و در وسعت کده کون و مکان کوس الملک
 نواخته او ملشوی نامه که آراسته چون جان بود + حمد خدا از نیست
 عنوان بود + نسخه که حکم خود آرا بدش + فاشته از نام خدا بایدش
 سر بره بندگیش خاک کن + لوح دل از نقش غلط پاک کن +
 فاشته کثرت و ختم سخن + نام خدا است بر و ختم کن + اما بعد سمند
 سبک خرام فامه مودت شمامه را در جلوه گاه نظر خلقت اثر معدن

مروت و دلا مخزن کو هر صفوت و صفا آب و رنگ گلستان مروت
 و مردانگی بزم افروز ابوان فنوت و فرزانگی زيب اورنگ حلا و شهریار
 انسر فوق سلطنت و تاجداري بحر تار کام بخش خلوت فائق حقا
 حاجت روائی علوت یکنه زمان ملا و مخلصان خلده الله مملکت بقر نضیع عاجلات
 و بیاجه حروف و سخن سراد احمد و ثنای ملک العلایم است که لوح جبین
 سلاطین و الایثار و خوا قین عالمقدار بخاک سجود حضرت کبریا این
 نور آگین و شسته انظام ممالک هر عایت حال رعایا و حمایت کار برایا
 که از کتر از تار موسست با عانت توفیقش حل المتین مشوب
 سر فرازان کردن فراز + بدرگاه او هر زمین نیاز + کراکیند
 ریاست گزین + عنایت کند تاج و تخت و نگین + کسی که داند نه غیر
 بخت + نه تاجش بجاد او دوم نه تخت + به پیش بخارنده کائنات
 تزلزل بود بهترین صفات + خوشا حال آن بنده شیراز که جوید
 ز افقادی امتیاز + اکنون کلهای سلام طرز ار اسلام راوسته پیام
 اتحاد انجام ساخته حامل کردن شاهد رعناهی نظر اخلاص منظر
 جویبار موانت و یکتایی کل همیشه بهار گلستان موانت و حفظ

اشنائی نسیمت افزا بهارستان بیکرنکی و دوداد شمیم بکیمت تمام
چمنستان خلعت و اتحاد و چمن پرایی جهان داری و حکمرانی انجمن ارا
کامکاری و جهان بینی نخل فیض بار خیا بان محبت کامل شتر آبدار نهال
یکتا و لیهای الفت شوا مل کجانه زمان و زمانیان ملاذ مخلصان و محبان
حسرت الله تعالی فی دار الامان و مبتط باطمانه فی الزمان میازد

نسبت ها خطابیه بادشاهان

ایالت پناه سلطنت و سگاه حافظ مراسم اتحاد و پاسدار لویزم و
امین بدائع و رایع الهی مهبط فیوض ربانی مشمول عوطف نیردانی
سویق انجمن خسروی و دوداد کستری و خنده بهار چمن گلگت و مهر

نسبت های خطاب جانب خود

نیازمند درگاه کبریا و مستمند حضرت ملک العلام خیر خواه خلعت الله
اخلاص مند بی ریا

القاب و زرا و امرا و اهل خدمات

مزد و زرای سموالکان زبده امرای عظیم الشان خارج سعارج
شروت و اقتدار نایب منایج گلگت و اعتبار مدار المهام و سگاه باو

همسایه سايه الطاف الهی ملاذ مخلصان و فائزین ملجای محبان صدق
اندیش القاکم الله عظمته *

عاقده معاهده تکلیف وزارت صاعد مصاعد شکوه امارت فرزند کوا
والاجاهی مورد عطف و نفع نظر الهی طلبین مجلس مواسات و خلاص
انیس خلوت کده موافقت و اختصاص شمع افروز بزم و فادین
بهره اندوز دولت دنیا و دین حاصل الله امانه و ضاعف اجلاله

القاب ارباب شرع مانند قاضی و مفتی
مروج احکام شرع مبین محی رسم ملت و آئین مریع نشین چارباش
دیانت سندانرای بارگاه امانت فتوای مسکه خلوص محبت
حکم ناطق استفتای خصوص الفت افاز الله فیض کلامه فی قلوب
المسلمین الی یوم الدین *

رافع اعلام اصول ایمان دافع ظلام جهل و عصیان رواج دهنده ادا
شریعت غراباعث احیای مسائل طریقت کبریا چراغ افروز
کاشانه اسلام نشانه اندوز کارخانه ملت حضرت خیر الانام علیه
و علی اله التحیة و السلام زاده الله اکرامه

القاب علما و فضلا

جامع فضائل محسن و کمال مصدر جلایل اعمال و افعال کاشف
و قائل العلوم و ائمه حقائق نامعلوم شارح غوامض تکلف و اشتقاق
عالم مد ارج ثقط و اخلاق سلمه اله الخلاق

در اک علوم اصول کشف کنبیات معقول و منقول مجمع فضائل حمیده
منبع شمائل پسندیده حاشیه نویسنده یکتا بینی و الطاف صاحب
تدریس کتاب یکاکنی و اعطاف زاد اله احترامه

القاب اصحاب فقر و توکل

خضر سبیل هدایت و خدا دانی رهبر شاه راه معرفت نیر دانی فرزنده
لای انصاف و فرزنده چراغ معرفت سالک سالک تسلیم و رضا
ناسک مناسک اطاعت حکم قضا کاشف رموز تفرید و وقف اسرار
توحید موحد خدا شناس شتغل یاس الناس زاد عرفانه

سلیح بودی تجرد و عرفان شتاج بکار تفرد و معرفت انیر و سجان
اوج گرامی ربه لاهیوتی باریاب درجه ملکوتی آگاه کوالیف نهانخانه
موضح شرایف راز مکنون ملهم الهامات غیبی مطر ح فیوض تجلیات

لاری بییدار دل عارف کامل مراقب ز انوی توکل شاغل صبر تحمل
قانع با حکام تقدیر قانع بنیاد خضع و تزلزل ویرا عظمه الله تعظیمه

القاب ارباب زهد و تقاوت

سجاده نشین صومعه زهد و ریاضت عزلت گزین خانقاه تعبد و
انفست رهبر و جاده تقوی و دوع پیر و ادا مرشرع زلال حشریه طهارت
و پاک دامن سجد گردان مصداق عبادت و نفس شکنی مشید ارکان
دین توکیم موبد قیام صراط مستقیم ایده الله تعالی منبره

سجده خوان تقدیس و تنلیل مقبول حضرت رب جلجل منقاد مطاوعت
رضای خدا خوش اعتقاد متابعت ائمه به اعلیم بصلوة و الثنا خازن
کنوز صلاحیت و سداد این رموز مواهب خداداد معروف یا خالق
جهان صابر القلوب شاکر الالبان و تعالی بحسن توفیق

القاب منشیان فصیح و فصیحان بلخ التوضیح

بسم الله و شیفة الطای بلاعت و بیاجه صحیفه انشا و فصاحت طوطی شکرین
شکرستان طلائف تقریر عنذ لیب چه انکیز گلستان طاقت تحریر قوت
ناطق سخن افزونی دقیقه یاب تیز فہمی و حقیقت بینی انصحا لفضیحا بلخ

احسن البد کلامه

فاستخذه کتاب علمیت و استعد او نقطه انتخاب مجموعه قاطبیت خدا و او در
اعتبار طبع فهمیم وسیله افتخار زمین سلیم رونق بخش تبارت بیان فروغ
افزای برافت لبان علامی فهامی رواج دهنده که ملک الکلامی
زین الد بیانه مجلیه الممانت و انصاف و حرر عن انقص و القباح

بطبع و شعرا

مطلع دیوان سخنوری مقطع کلام فصاحت کتری قافیه سیخ تصنیفات
صانع عجیبه بانی مبانى تالیفات بدائع غریبه همردیف کلیم باعجاز کلام سخن
قلوب بنقره بر سحر نظام یکدی جهان ملک الشعراء زمان طلوع اله ساء
بحسن البیان

شاه بیت غزل روشن بانی مصرعه برجسته ابیات شیرین زبانی
بیل خوش لهجه گلشن کلام موزون تدر و خوش خرام حشامش
سحر موج لطافت زبانی سلک بند لالی مضامین آبدار بشیر امواج
مغانی تغزل کثای دلهای بسته بکلید زبان کلفت زوای خواطر مکرر
بمصطفی بیان بانی رعایت تناسب فصیحانه مخترع رد و بطول

شاعرانه اشک اله نبأنا بمقال

اطباء

قاعده منتخب قانون شفا نسخه مجرب مجموعه مهر و فایض شناس
شخص خلوص رفاق فرا جدان غاصر خصوص اتفاق نسیمافتن جان لب
ادکان مرض الموه در و دوری لقمان صفت دل نفعان حرارت
مهمجوری باقوتی دلنای نا توان و زار سفر حجت افزای جان بهقرار
سکلم الله تعالی و الله تعالی اے لقا کم

دوای درد پیدان شفا می پادان مرض بحران عسیمی دم فرو شکا
سکه حیرت استخار طیب حاذق نیم جانان وحشت که اضطراب
صندل صداع انتظار حیرت زدگان ابتلای استیان لخته دماغ شفقت
چکر سوختگان سودای فراق تریان شورا به چنان بلابل حست نهار
نوشه اردی غنایه کف این باغ خرمهای سباعت حاصل الله تعالی اما لک
دو نور عیونک بوز جمالک

بزمه سیاه پیشه صوبه دار و ساله دار و غره
شهباز اوج شجاعت و دلیری شاهین تیزبال شیر مردی و شیرینی شیر

شهبانت و عدد و شکاری نهنگ بجز جادوت و متور ستاری بیکه ناز عرصه
 عدد مالی و مردانگی شهسوار حرگاه جو انمردی و فرزانی سیف لول
 بازوی مستح و غیر دزی ریح مصقول سر بجه ظفر و خشم سوزی کند اندک
 کردن عذر شران جگر شکاف سپینه پیر کینه دلیران شجاع دودان
 نیز بر غران صاف کن صفوت خود آریان روز مصاف عقد کفای مهلت
 نبرد بناخن همصام غار اشکاف نصر الله فی المصاف

ضرغام پستان بنو بازی از دود مهیب کوسان پیر اندازی بارقه
 فعال صاعقه دشمن گدازی ساحت جدال صف شکن تنومند
 دشت و غامبول مکن دلها مجادلان جگ آزار از لرزاند از طعنه
 تاسینه سمک سرکه ارانی تعاقب با ترک فلک مبارز روزگار زار
 دله و نام آور روز نبرد و پیکار تهنن توان در رسم دل افراسیاب موک
 خزان منزل اعانه الله بعونه

القاب بنام پسران فی امتیاز

ملاح سفینه اخلاق و اشتقاق ناخدا ای جبار عطیه منت و دوفاق هوای
 کار بر آری و جبار ساز می باد و شعله شکاری و مخلص نوازی

ساحل نجات طوفان دیدگان ملامت بلا تشنه سلامت تباہی زدگان تنج
 پنج و عباد بان کشتی نوح لکر سفائن شوح سقاها العوز لال وصاله
 قصه خاتم دانش و پیش گوهر ابدار جواهر خانه آفرینش فیض النزلت
 منبع امکان سوا مرتبت الطاف نشان محذوم خادم نواز معدن
 عواطف بی انداز دام غایت

مسترم سامان افوت و مواسات مضطرب معهام شفقت و موالات فی
 والانتان چشمه جود و حسان قدر دان بخار زندان امیدگاه
 مخلصان زاد الله شریقه دعا عطا فر

مهمته مهاد عاطفت و برت خلاصه ان افست شفقتی بالمتضرعین مقصد
 شاهراه تدقیق قطب المیزه جلال خورشید فلک بابت معظم منعم
 جلیل الحشم معین خیر اندیشان قدر افزای نیاز گشتان احسن
 جامع شریف نفوذ و کرم واضع لطایف تطف و هم عیم الامتلاق کرم
 الاشفاق مشفق مهربان کر مفرمای مخلصان سلمه الله تعالی + واضح باد
 که چنین الفاظ برای هر آنکه پایه تعظیم دارند موضوع اند مانند نوازش
 کرم و نفوذ و عنایت و تطف و عاطفت و عطف و عواطف و عطف

لیکن تسلیم بر سلام انیاز دارد که آن برای بزرگان عالی درجه اگر چه پدر
و عم باشد حسن تر بیچند پرفتنه و این سراسر آن بلکه تا خردان رواج
یافته که اکثر سلام سنون بهترین نوشته میشود مگر در بن مجبور القاب
برای ادراک تاین در جا و بسته ذین را قلم است که رتبه هر یک از خود می بیند

اکنون الفاظ آداب جنین که آن مرقوم میشود

الفاظ آداب مهران واجب الکرام

نیاز و عجز و خاکساری و سلام نیاز شهن و سلام سنون و
استندراک محبت کثیر المومنین و تمنای شکر موملنت و از روی حصول
دولت وصال و تمنای موملنت و انی الافادت با و انی التفوت و اتصال

نعمت اتصال و دریافت و ابتلاج حضوری

آداب مرکب مهران مذکور بالا

بعد گزارش بر اسم نیاز و تمنای اتصال دولت موملنت افادت نیاز
مکتوف ضمیر قفقه تخمیر میگرداند بعد اظهار عجز و انک که لازم مخلصان
خاکسار است و استندراک نعمت وصال تفوت کمال که از روی پیش
زن دل به قرار است و جامع المتفرقین با حسن این مسیر آزاد

مشهور و خاطر لطیف منظر می‌دارد

ادب معتمد در برابر بانیان دین

بعد از ادای سپاس منجی گذر شهادت نایب عالمی شیرین کام دارد وجود عبادت
جهان را با انواع نعم مورد انعام است بامدادی شعله سلام سنت اسلام

محل آرای پیکانی و فرزانگی گردیده زبان بیان لذت گیرد عباد می‌ازد
تجلیه نشای شایسته اصلی کوشش کردن عروس بیان ارسته و خلوه

دل نیاز منزل را از یاد ماسوی الی پیرسته می‌بخشی خامه را موضح پیغام
مصادقت انجام و منظر مرام لازم الاقام می‌نماید

بس از انشاک لالی ابدار نشای این دلبسته همنا پیرشته تقریر در انعقاد
کوهر جلیل المقدار ستایش و اسب العطا یا در سلک نظیر و بعد از زد

نویز دیده حشر تصویر از فروغ جمال دل پذیر آن قمر نظیر در مکنون
مطالب بطون را بر کف اظهار می‌رساند

بنایش کری ملک الالک واقعی بر طافت زبان حکم طاق و در ادای

سپاس قادر قوی تقسیری بر حوصله لفظی شد می‌شناسد

بس از انجام مرام سلام نیاز انضمام در ستاده موصلت فوق الاقام

لب اظهار بکارش مدعا می‌شاید

حمد خداوند که بمن توفیق بخشید چشم نماند غیب سید الشهدا علیه
الرحمة و النجا چون گشتی نوح و زورق نجات است و مستغرقین در بای

شک غمخیزی مظلوم و شکر مباحل امن امن از طوفان بلا خیز

آفات و پس از دعوات و اذنیات در اشتیاق ملاقات واضح خاطر باد

عنوان صحیفه بیان را بطرفای سپاس انبر و سهال ترین دوده جبین

عجز آگین را بر خط فرمان لازم الاذعان نهاده بعقدیم لوازم تشییع و تسلیم عرضیه

بعد تقدیم و تحمید منجی حقیقی که سفینه متزلزل تلاطم دریا کان طوفان صنطرا را

بیکدم بر ساحل نجات رساند و بقدر فور و فحان عجز ناکامی را از کام

نبرد لباب یک ساعت دار ماند لوازم تسلیم و تعظیم بقدر پیرسانده بعرض میرزا

بعد حمد خالق که صبر را مونس یکسختی و حالت یکسختی را بفریادرسی نواخت

و دعای صحت و جمعیت انغز نیز که این دل باخته بو ظایف صبح و سپهر و خشم

در ضحی باد

لای سنان حضرت ذوالجلال و الاکرام را بتبارق کشیده و بنمای عمر و

جمعیت آن جواهر را بر معادن سعادت را ببل و بهار مستعدی

کرده زبان خامه را سلک بندرشته مدعا سیازد
صوم سکوت زاید خشک استخوان خامه را بر خزان لغمت شکران ایند
سبحان افطار کن بنده ادعیه صحت و صعبیت ان عسذ نیز را
بوفور آشتینان ویدار فرحت انار و طیف لیل و نهار کرد بنده خلاصه کار بدعا
بعد تحمید حضرت باری عز اسمہ کہ مومنین را بنعم آفای کونین سعادت
بخشیده و دلهای ستم رسیده را نظر بر مصائب ابا عبد الله الحسین علیه
و السلام بدار الامان صبر کشیده و پس تقدیم لوازم احاطه و فرمان بردار
ملتمس است

بعد تقدیم لوازم ستاین حضرت منعم ضعی که کاهی مترصدان اعانت
بشهری را بنمت دالای مصائب فخر خنده و گهی بلاکشان کوی ناکامی را
مورد خلعت رسای مصابت ساخته و خلق را با توجیهان
بدخو کنند تا نرا ناجا را آن سو کنند و پس از ابدای سلام سنون
بوضوح ضمیر عاطفت مشحون مقرون میکرد اند

نخل تنهای دل سر ایاض محال را بشکوفه تصور دوازده خیال وصال
ان عیدم المثل را از جلوه بهاری تماشا گاه نظر ساخته و درستان

استیاق الا بطان را که چون شبهای انتظار عشاق پایانی نماند
 بضرورت ابراز مدعا با خضار پر درخته بعد سلام سنون گذارش گردید
 عنوان صحیفه بنام نامی جوادی که سرای از پایتادکان معاف یکسری
 بواسطی درین توسل شهسواران عصر فتوت سراج غرت برافراخته
 و کار بی سر و پایان وحشت کد بینل یکسری را درج دادید و بدیه حشر
 کشیده توفیق توکل از امداد غیب با مان ساخته از نور انضالش کاش
 نهیدستان دارالحج عنان نعم دنیا و مافیها سیر و کپی از زمین نوازش
 معدن طلا در خاکستر اکیر اما بعد خاک استان سپهر بنیان را کلو
 چهره ارادت و خاکبار می گردانیده لازم عقیدت و انقیاد را با
 بندگان منقاد بقذیم رسانیده بعرض میرساند
 فرمودنمای دل مضمحل را محو نمائش شیرین خیالی شاید اطفاف
 لطف سامی انگاشته خسرو شوق با فون را سر کرم جستجوی محبوب
 شیرین شامل یابد عطف گرامی پنداشته تیشه اشتیاق اندیشه
 در بیستون مدعا بکوه کنی تعمیر منازل خلاصه مطلب میراند
 بعد تحمید محمودی که اگر کشیکان و آری ناکامی در محضت صوبای جنوبی

ممتاز نموده قبل از وقوع مصائب سبیل سعادت بدست فرموده است
 کوشی نشیند است صغیر از نفس ما + چون شمع بلب سوخته آید
 واضح خاطر غریب باد

منقار زبان عنایت خامه بنغمه حد و شنای صانعی عذاب الهی است گسیم
 انصافش فریفته استام غمچه خواطر نبردگان سوم یاس و باران
 سحاب نوازش وسیله نصارت سبزه خشکیده فروع ناکامی
 براس است جل جلاله و عزم نواله اما بعد بدیه ادعیه صحت و کامرانی
 و افزونی عمر جمعیت سعادت جاودانه را جلوه آری گاه محبت نبی
 انغریزان سعید و سعیدان رشید نموده بدمعایگر ابد +

ستایش بی انتہا و نیایش لا تحفه شایان شان جمعی که ذره
 بمقدار را که خاک نشین حنیض ابتدال است دست جنتش نشینی
 بنجور شید کردن نشین داده و حارب اعتبار را که بدین ابای
 روزگار موجب بال است یمن مکر منشن بنای هودش زیر پای کل بنیان
 که آفتاب تابان را از ذره پروری چاره و نه خرام کل خندان را غیر از
 سرفراز گذاره اما بعد خاک عجز و غفادر اعازه چهره ارادت کلگونه

کلمه سته اطاعت و انقیاد را طره و ستار سعادت ساخته بعضی رسانند
بعد حمدی قادر الایزالی که گشتی تزلزل مصیبت زدگان کرد و این طره
بلا را بیکر صبر ستم و پادار کرد و اینده جهان با خنکان تلاطم رنج و غمار را
از طوفان موج خیر آشوب بکنار نجات رسانیده دل سوا منزل را
مستغرق قلم یاد عطف کریمانه و جان ناتوان را خواص فقر خیال
الطاف قدیمانه ساخته گوهر حشر مطلب را بشکین لوح خاطر دریا مفاخر
میکرد اند

بعد حمد منجی حقیقی که بخت دامن الودکان عالم کثرت را در آفتاب ان تحریر
پاک و پنجران لذت بفرز را از موج تو من کثرت ذکر و حدایت خویش
فرخاک فرموده از بیم کوه بر سلام که خوشگوارترین چشمه نوش
اسلام است و ضوی ارادت با حرام طاعت خلوص موافقت نموده
زاده کلک خشک استخوان را بنزال خلاصه مد عارطه لسان میازد

بعد حمد سیمعی که گوش منظر را از فیض سحابیت بلای سرودش
اعتدال عنصر لطیف معمور و دیده کران را بر سر نه بواد رقوم مکتوب
تشی سلوب پر نور ساخته بدیه سلام سنون از یب محفل مکرمت منزل

کردانیده و حکایت پر شکایت محرومی دولت حضوری انصورت ابراز نماید
با خضار سپرداخته برین ضمیر صافی تخمیر میکرد داند

طوطی قوت بیان را بنغمه شکر معبود برین لشکر نیرنگی و بلبل ناطقه زبان
از ترانه شای سجد و سطلون کججه انگیزی رسانیده کلهای کلام فون را
بر رشته بندی رشته نیاز طره دستار خصوص مودت و خلاص گردانیده

طائر خوش لوجه قلم را صغیر سنج مدعا میکرد داند
بعد نقد پس و توحید یکانه که بمن تاثیر تفریدش خاطر آشفته با کین یکپوشی
و بر تضييع ادوات گذشته دل کشته دست فرسودا فوس و پس از تبلیغ
لوازم تکریم بندگان سعید النفوس و تنای افاده معافه دستبوس
که از جرچرخ تفرقه انداز آغوش آرزوی ازان مایوس است طمتمس
سوانح حال کلفت اشغال است

الفاظ خطابیه بکتاب الیه یعنی همسران دمی شبه
جَنَاب و جَنَاب عظامی و جَنَاب کرامی و ذات سامی و ذات مجمع الحنا
و ذات مستغنی الصفات و جود مسعود و خدمت کثیر الحب و دانی البرکت
و موفور النعموت و حضور اتحاد مأمور شغف کجور و خاطر عاطف و نفقه مطاع

تخمیر شده باشد و خاطر خاطر قرن جمعیّت باد و از مدّت بمزده ^{معدّل}
 مزاج و مزاج جامع از دژ نشده و از صحت عنقرطف مطمین
 فرمایند و در آن مقدمه طبع رسا و ذوق ذکا خود مصباح جلوه
 استخوان است و از سر و شش رونق افزائی ملازمان با ملاذ
 مخلصان در لکهنو پیرین پیرین بر خود بالید و بموجب فرموده
 ان مشقن یا شغیقن یا آن محذوم انی طور بعلم آمد درین مقام فقط
 لفظ ارشاد و ایمان کافی است که حسب الارشاد یا حسب الایمان یا
 حسب اشاره لطف اشاره چنین بعلم آمد و طمان رقیبه انکار
 با فحاح انامل مودت شواغل بهره اندوز شده باشد و آنچه منابع صایع
 اتحاد تابع مترشح شده و آنکه از ریشه قلم فصاحت رقم جلیده و آنکه ترشح
 خاصه بلاغت شده باشد و به بنیان مناسبت بیان غزائش یافته باشد
 القصد بدین قراین ترتیب ضمایر باید کرد

الفاظ خطابه مهتم کاتب

بناز مند و مستمند و مخلص صمیمی و محب صمیم القلب و هواخواه و خیر خوا
 و خیر طلب و ترقی سکان و فقیر و نحیف و ضعیف و خاک ر و گوشه گیرین

و بحییر ز دماک نشین و راقم انتم و داعی بالجبر و داعی انتم و بنده خادم
 بے ریا و خادم محبت و نیاز آگین و اخلاص آئین و ششاق دار و زبند
 و مستثنی هوصلت و زهر شام و فراق و محنت کش آشتیان و عجبکار و عیان
 و حسرت زده و محرومی و تجویر و معذور و سر مشق انتظار و مقرر صد اظان
 و مرتقب اعطاف ازین قبیل بسیار خطاب است ابر خطایک موقع باشد
 جانب خود نسبت داده شود

خطاب مکتوبات طرفشانی

یعنی مکتوب الیه که مسه ذمی اختیار باشد

معاوضه را رفت معاوضه و ملاطفه شفقت آموذ و معاطفه تقفط طراز و نامه
 نامی و صحیفه عظامی و کتابت عطوفت کثایت و تحفیه انیفه و لطاف صحیفه
 و برین قسم هر لفظیکه از تعظیم بالای لفظ صحیفه افزا باشد چون مکرمت صحیفه
 و عاطف صحیفه و رقیبه کریمه و شفقت صحیفه و غیره و نامه واجب التعظیم و
 کتابت لازم الکریم

خطاب خطوط کاتب

نیاز نامه و نامه نیاز و انکسار نامه و رقیبه عجز ضمیمه و رقیبه نیاز و مراد نامه

و کتاب مخلصانه

کلمات خاتمه خطوط همسران فی مقیاز

زیاده نیاز است و بس زیاده برین مصدع اوقات حسنه گشت زیاده
 مکلف تکلیف مطالعه لامعه نکودید مدارج شفقت اورفت سبذول حال
 نیازمندان قدیم و مخلصان حمیم باد + مراتب عفو و اطفاف است
 بحال ستمندان مجبور روز افزون باد + ایام محبت و کامرانی حکمرانی
 القاب فراوده شجاصیکه مرثیه سیری نذر اندک بر باشد زمانه امتیاز یاست
 که حفظ مراتب شان با کزیر است
 بکانه زبان و بختای جهان و بکانه آفاق و مصدح محبت و وفای اوست
 الفت و دلاور نسیم بهارستان مصادقت و صفای مظهر اطلاق نمایان جهان
 و نمای جان و مظهر سودت و دوداد و حافظ مرسم اتحاد و گرم ستر مهربان
 پاسدار مو الفت مخلصان و غمکسار مجبوران مجبور و وسیله کین دلها
 رنجور حمید شامل سعید الحاصل و سخر قلوب و مطلوب العین عاب
 المطلوب و غزن فضل و کرم و معدن خلق و علم و دهر و همچو آن مشفق
 مهربان هم مصافحه ندارد و در الفاظ نوازش و عاطفت و غایت غیره

چنانکه در صفت همسران لازم الکرم گذشت البته محل توقف است
القاب کسان فی امتیاز که رتبه همسرانند از دیگر مکرر است
 زمانه فی الحمله امتیاز و رتبه دارند

اینس خلونگده موافقت و دوداد صلیس مجالس موافقت و اتحاد مخزن
 کجینه خلقت و موافقت معدن جوهر محبت و موافقت شان یکجندی را
 نمایان دگر هر یک دلی راجع هر نمایان سلمه رتبه

جامع علم و نیر حمیده خضائل و فضايله سیر صبا و شبستان احباب
 مهجور بار موافق و در شان نزدیک و دور رضا بط صواب و صفات
 رابط و رابط مروت و دوام تماشگاه نگاه شوق و مقصود و تماشافون

زالال قدح الهیت و آدمیت چشمه نوش علمیت و قابلیت حیران

خواطر ملول نتیجه حصول مأمول زبده الاعیان عمده الاقران شریف

الحسب لطیف انس عموار نمایان مصدر لغت بی پایان و محبت

جامع توانین مولات و اضع بر این مویات نهرست مجموع یکاکی

کو شواره و دفتر فرزانی یکانه عالم یکانی سوسن کوشه گزینان وحشت گداه

تنباهی میر قوافل محبت در خلاص رونق محافل مودت و خفاص نازد الهی

نقد لحنه فصل و کمال عیار محاسن خصال منبع زلال گاهی مجمع اوصاف
 نامشاهی حبیب دلهای ناشکیب طیب دردندان حش نصیب دوست
 یک رنگ مصدر دانش و فرینک سلمه اله تعالی

ادب ایچنین اشخاص

بعد از اسپاس معنی حقیقی که اگر دست نه بدستان از زخا و نبوی خلوت
 است همین نونقش بدعی خلوت و صحت و حصول کامیابی و دستان مملکت و ضم
 خاطر مودت ما نر باد

سزاوار نهلیل سبوحی است که نا حال قوت سامعه را گوش بر سرش
 صحت و کامرانی و دستان موافق داند و بد و محبت و خصوصیت های یاران
 مرافق در طالت و حش نه نامی بعماساری در پهلوی فیه کذا رسته
 مدام حصول دولت وصال ان علیکم امثال خویش جان نماند و نقصو بر
 دلید بران نقش بی نظیر مرتفع کائنات پیوسته نبشاده تصور و بد
 مکران تعالی شانه شایه معنی را جلوه گر منصف شهود سازد اما بعد
 مبرهن ضمیر الفت تذخیری نماید

بعد صورت کشی سپاس صانع که از بوقلمون قلم صبغش ز روی رخ با حش

عشقم ابد است ز امرادی گلگونه جوهرهای عارض اعتبار است و هرگز نری
 جنای عمر خزان بکشتگی زمانه نامهور و کج ادائی فلک دارا نماند سیوفانی
 اینهای روزگار بر آهک کشتن باریادی توکل از نسیم تو نفیض و بل مقدم فصل
 مشهور و خاطر دوستی مظهر باد

بعد اتحاد سلام مسنون و تنهای کنون که خلاصه بطون محبت آزمون است
 خاطر اتحاد مشحون سیدارد

تقریب تنهای موصفت و انی البیاحت را افزون حاصله تخریر و شرح است
 ستارست فرحت سعاد و ابروین طاقن تعزیر انکاشنه مضمون ایکنه بیت
 که بهر نو نویسم صفت ششانی + باشد از شوق تو صد گونه حکایت باقی
 بین وادی در گذرشته بابر از خلاصه مدعای جز و از و

الفاظ خطابی به مکتوب الیه مذکور

و ان شاء الله ساقی و ان شاء الله سمان این مصدر و داد آن نقطه انتخاب لایحه ایت مجروحی

الفاظ خطابی به نیست بخود

را تم آتم و داعی بالآخر محبت الکن و الف آتم و خیر طلب و بهر صورت
 و خلص صمیم یا قدیم و کوشش نشین و فقیر و بنده

الفاظ خط سیه رقاع

صحیفه شریفه مودت صحیفه اتحاد صحیفه و لطافت مکاتبه سامی نامه اتحاد نامه
رسالیه حجت مقاله رفیعہ موانع صمیمہ کتاب فرستہ نمودند و کلام
مواظبت اسلوب نگارش نامه عنبرین شامیه کتب خنایه مهرنگار حیرت طراز
خطاب مکاتیب نسبت بخود

رفیقہ اشوق و رفیقہ الاخلاص و اخلاص مکاتبه اشیان نامه دفتر تباد
صفحه آرزو و مراسله اشیان معامله

الفاظ خاتمه خطوط

زیاده ابرام نرفت زیاده ازین مکلف نکشت ایام مرام کلام باد و زمانه
یار و بخت مددگار باد سیر و سیرای مرام کلام باد سیر و سیرای
مودت شام آفریدی جابین سیر و سیرای مرام کلام باد و یار و بخت
سیر و سیرای بصیرت از جام باده یکجہتی مجبور باد زیاده چه قصد بد
زیاده مبالغہ نرفت زیاده و سلام سلام علیکم و رحمۃ اللہ برکاتہ و سلام
علی من اتبع الهدی و سلام علی الاکرام نخل تمنای نمره حصول ماسول
بارد و باد گلزار آرزو بسوی سیم فضل انیزدی بسوی و شادابی کلہای براد

تاشگاه درستان هواخواه باد
افاده سوم در ذکر القاب خرد و ملازمان و رفیقان
و اشخاص کم رسته و القاب نامیده از طرف بادشاهان شاهزادگان
شاهزادگان

غره با صره بصیرت و اقبال غره ناصیه شمع و جلال چراغ مشکوی سلطنت
و جهان نیانی فروغ شمع خلافت و کامرانی حفظه الله تعالی

دو حقه صدقه سلطنت عظمی نواده باغ ملک کبری چشم چراغ و دو زبان
ظلم الی نام و نشان خاندان بادشاهی نور الابصار و نور العین جهان
عظمت و جلال سعید الکوین حمید المصالح طالع عمره

الفاظ مفسر القاب فرزندان و عزیزان
نور چشم نور الابصار نور العین قرة العین نور دیده نور البصر لحظ حکم
سرمایه چشم مستعار مایه حیات سرمایه زندگی مایه خوشبختی
مایه جهان درخت روح روان اسباب جهان نانوائ و قشاع بقاء تجارت
عالم امکان و محاصل عالم وجود و بضاعت عمر این مایه بود سعادت و العین
بین المقصود و تحت دل پاره بکر مردک دیده مرهم ریش دل سخن طبعیده

بر خوردار سعادت الطوار سعادت نشان اقبال اثار اقبال نشان حمید

القاب مرکب فرزندان و عزیزان

نور البصر حیل الحاصل این جان پر طلال سرمایه سعادت و اقبال جان

حسنة حال طالی العمره و زید قدره

لحنت دل رسیده این خاطر شرمیده این آفت رسیدگان مجبور سهرودینه

در بیان بخور نور چشم عزیز از جان سعادت و اقبال نشان این العمره و زید علمه

جان این ریش حکم غلطیده نگه دپاره الماس غمخوار من آواره سر اسگاه

سهنل یاس محمود العاقبت و سعود الناس بر خوردار سعادت اساس رونق

جان سن مانوان سرور خاطر پریشان طالعمره

نور نظر سرمایه شکنین خاطر مضطرب لحنت دل و اغدار آرام جان سپهر آرزین

از جان رحمت روح دروان حفظ الدین آفات الزمان

سعید کوبین رشید دارین نور العین عین المطلوب و مطلوب العین لحنت حکم

صد پاره نمک را این جانان آواره بر خوردار سعید الاطوار و زید بستی

خاطر کثیر الاضطراب عمرک طویل و عددک ذلیل

در اگر بغیر نیران اناث نوید در محل و حاضر نمایش کافی است چنانکه در لقا

بزرگان اناث مذکور است که بجای لفظ حفظ الله حفظها الله و بمقام طاهره
 طال عمر و عذبه عصمتها و اگر برای دوگان از قوم اناث نوشتن منطوق را
 حفظ سن که ضمیر جمع است داخل کند مانند حفظهن الله تعالی و طال عمرهن و برای
 ذکور ضمیر جمع لفظ هم است مانند حفظهم الله و طال اعمارهم و همچنین در اسطر
 عبارت برای دوگان مذکور و مونث ضمیر تثنیه هماد برای جمع که سه
 یا زیاده از آن باشد برای ذکور هم و برای اناث سن مقرر است چنانچه
 برای واحد مذکر مومی الیه و برای تثنیه مذکر مومی الیهما و برای
 جمع مذکر مومی الیهم و برای مونث واحد مومی الیها و برای
 الیها و برای تثنیه مونث مومی الیهما و برای جمع مونث
 مومی الیهن و برای الیهن و همچنین مغرالیه و معظم الیه و مغرالیه و مغر
 الیهما و معظم الیهما و مغر الیهن و معظم الیهن بر قاعده مرقوم الصدر برای
 بزرگان ذکور است و اگر گنجایش یابد در القاب عزیزان قوم اناث
 بهای بود که بجای نامی نایش است خطاب کند که بجای عزیز عزیزه و
 بمقام وافر نمیزد وافر نمیزد و اما آنچه برای دختران و عزیزان قوم
 اناث لفظ نور چشمی متعارف محاوره عوام است غلط محض است گوای

سخانی در یک محاوره عرب و عجم بعلامت نایب نیامده مگر برای ضمیر
 کلمه در عربی تشکیک است در صورت آوردن یا در سخانی در لفظ بر خورد
 نور چشم و بر خورد و کلمات فارسی اند که در کلمه مشترک ضمایر زبان
 رب نقص فصاحت است چنانکه پیشتر در لفظ دو جهان دو جهانیه گفت
 در کلمه عربی ضمیر عربی بقصد استفاده مستکلم آوردن مضایقه ندارد که بجا
 نور چشمی قره العیونی نوید که مرادف المعنی چنانکه مشفق محمدی
 بنویسند و چون مشفق و محمد و مکرم الفاظ عربی است آوردن یا
 استفاده ضمیر مستکلم قباح نیست بر خلاف لفظ مهربان که به لحنی فارسی
 است داخل کردن یا مستکلم و اخرا این لفظ یعنی مهربان را مهربانی نو
 با استفاده ضمیر مستکلم جائز دیده نشد لیکن جا بجا عوام بجهل مراد القاب
 و خزان غیر از لفظ نور چشمی نفهمند از لفظ نور چشم نسبت به خسر
 است بخند سازند برای حفظ زبان طعن اینها نیست را قلم این غلط
 چه بودن قباحی ندارد بلکه چنین غلطی فاسد را صحیح دانسته شاعر بر لب
آداب مرکب فرزندان و عزیزان
 بعد تحمید محمود که اکثر کشندگان دادی ناکامی را بهشت صعوبات دنیوی

مختار نموده قبل از وقوع مصائب در سبیل مصابرت برایت فرموده است
 گوش نشنید است صغیر از نفس با چنین شمع لب سوخته ابد نفس با
 چراغ عمر و جمعیت آن چشم و چراغ کاشانه دل را با نوبس و
 دعا محروس داشته زبانه زبان قلم را شمع محفل مدعا میازد
 منتظر زبان عذلب خامه نغمه ثنای طائفی عذاب البیان است که انقباض
 در بجهت آب غنچه خورشید در کان سموم یاس و باران کباب نوازش
 وسیله نصارت سبزه خشکیده ترسع ناکامی دهر اس جل جلاله و عظم
 فواله اما بعد بدید ادعیه صحت و کامرانی را جلوه ارای نگاه سعادت انبیا
 انفریز سعید و حمید رشید نموده واضح خاطر سعادت ما شریک دارند
 الای سپاس حضرت ذوی الجلال و الاکرام را بتبار نفس سوخته کشیده اند با
 فروغ عمر و جمعیت آن جواهر زده هر معدن سعادت را لیل و نهار ستدی
 کرده بدید که بر بیان زبان خامه را سلک بند رشته مدعا می نماید
 بعد حمد قادر که فروغ کامله اش کشفه گمان شبه حرمان را چراغ افروز باران
 در سرش غنایش موش با حنکان جبریت گاه ما مرادی را مرزده رسان
 لا تقطوا من رحمته الله است دعای حیات جاود را با عندال و کامرانی و طیفه لیل و نهار

انگاشته و حصول سسر در دیدار حضرت آثار را بهترین تهنای دل سراپا انتظار

پنداشته تجربه بر مطلب ضروری می پردازد

سپاس سپاس منعم حقیقی که صنعت بالغ اسن شهادت کرامت شری المبتلج
داده چاشنی بخشش افن تلخ کلامان زهر مصیبت فرمود لذت بگوان آن بفرج
را از انعام شربت مقوی فضل و عنایت خویش چشمه مار معین کنین بدین بود
دعای ترقیات دارین ان سعید کونین برشمول حضرت مولت باقونی جان فون
ساخته واضح خاطر غزیر میگرداند

آداب برادر خرد

بعد توصیف این و بچون در تکلف سلام سنون و دعای ترقیات روز افزون
در استغای جمال حضرت شجون که از خیر نظیر و تقریر بیرون است بوضوح صمیر
اخوت و محبت از مومن مقررین باد بعد تقدیرین تحلیل قادر توانا دادند
سلام سنت جناب سید انبیا علیه و علی اله المحدثیه و انشا و ادعیه و اذیه بهرود و نیا
و عبی و دشمنان طافات بهجت انما که چون رنج ابام مهاجرت لافند و لافخی است
و جامع المنقرین با سرع زمان سپرد شد و ضمیر موافقت نمیرسد
الفاظ خطابه بکسوتوب الیه مذکور

این مایه جان و آن سعادت نشان روان اقبال آثار روان نور الالباب روان
 برادر صاحب و آن عزیز و غره با خطابه های القاب بهر مرتبه که سزاوار باشد
 بعنبر این مخاطب سازند و شما در این و خطاب بعنبر مذکور حاضر باد و این یاد
 سخنانی و دال در افعال ماضی چون نید و دید کبسه مخفف چنانکه حال جواب خط نبیند
 و در فلان مقدمه چه کردید یا چه نمودید و خطابات مبهم که در آن صمیمه فاعل را مستغیر
 دانند چون مطالعه غریز و مطالعه مباحجه در آمده باشد یعنی مطالعه غریز شما در آمده باشد
 و شما در اینجا مقدر است و خطاست منطوق مکتوب رحمت اسلوب و در قیمة لغت صمیمه
 شمار یک وصول ریخت و پیغام محبت انجام معرفت فلان گوش رس این تا توان
 گردید یعنی پیغام غریز زبانی فلان کس معنوم شد که شما و غریز که ضمیر مکتوب الیه است
 بتقدیر حاصل میکنند چنانچه بیان این منامیر در الفاظ خطابه سلاطین و بزرگان
 و دیگر دوستان و پس این در افاده اول و دوم تصریح است

الفاظ خطاب کاتب ایچنان کسان

راقم در اتم اتم و داعی و داعی الخیر و جای خیریت و از اینجا و از منظر
 و هم مشکلم چنانکه پیش ازین بآن نور چشم منهایده بودم و در فلان مقدمه اطلاع
 کرده ام و در چنین میدانم از پیشتر میگفتم و در همه حال از عقب خواهم نوشت

و مستغائب اطلاع داده خواهد شد و می خواهم که چنین کنم و بارها بشما نوشتن ام
 و مشتاق دیدار و دیدار طلب همچو زنجیور و سعد و در رضا جو و پادشاه
 و در محل که نفس خاک نشین و گوشت نشین و مشت خاک نوشتن منقشه
 نذار و دست و کل علی الله و محکوم مشیت و اسیر پنج تقدیر و فانی و نابود و آزاده
 و وحشی و دشمن و پاکش و مطیع حکم قضا و عرض بچنین الفاظ هم در مواضع مناسبه
 بخود توان داد

خطاب خطوط عزیزان

مسن نامه و فتح نامه مکاتبه حب طراز و قسیمه بجهت افزا رسد میرزا
 آسود رساله الفت مقاله یا مرتبه مقاله خط و فتح منط مکتوب طاسلوب
 و قسیمه ابتهاج ضمیمه الفت محیفه

الفاظ خاتمه خطوط

زباده عمر باد عمر و جمعیت در نرفی باد زباده والد عا زباده چه نویسد این
 دارین نصیب باد اعانت غنی نصیب و فیوض لاری قریب باد علم کمال
 باز دیا و در حشمت و اقبال روزی باد شمع زندگانی و کاروانی عمر و سن فانوس
 دست دعای خلاص باد

الثاب فیقان فیصلان ممتاز از صاحب افتاد سلاطین

رکن سلطنت القاهره عند الدوله الباهره سطح شوارق عوطف جهانبانی
سطح بوارق بنوفخ خردانی حاضر باش مجلس خاص منزل شناس ارباب
عقیدت و در خاص منشا و المکمله الخافیه مقرب المحضت السلطانیه ایالت پناه
بالت و سگاه و رجب الغایت و الاحسان لازم الرعایه و الاثنان سبط
انظار سرهم خردی بوده بجایت باشند

رکن رکن سلطنت العالیه یومین الدوله الهیه شیر صاحب تدبیر قیام ملکوت و
فرمانروائی منظم انظام امور خلافت و کشور کشائی رسوه طاهره زاران جانبان
عمده امرای عظیم ایشان را فزلاء اعتماد و کامل الاعتقاد مشمول عنایات خانانی و مورد
تفضل سلطانی باریاب قرب بباط فیض اخفای فدی خاص الخاص مشمول
تفضلات حضرت ظل سبحانی بوده محفوظ باشند

بی بخشی المملک و سرداران فوج

زور بازوی شاهنشاهی قوت سرچرخه ظل الهی مهبط انوار فیض لطافت جهانبانی
نقاده پیش قدان معرکه کشورستانی بهین مستعدان میدان شهبانت و دوبرقا
مستحق امتحان سمات شیر مروی و شیرینی شجاعت شعار جهاد و ثمار محروس

سپر حمایت یزدانی مورد اعانت حضرت قهرمانی باشند

و برای دیگر مومنان بارگاه حب مناسب انبیا بالقاب مناسب و مختصر بر دارند
 چنانچه عهده داران تعداد افتار اشرعیت پناه و فضیلت و نگاه و برآ
 منصب داران و دیگر از فوج که مانند رساله داران و غیره باشند تهور و جلالت
 نشان تجلید و شجاعت توأمان محفوظ باشند و اگر از صفت دیگر مانند الطبی
 و غیره باشند بر طبق عهده شان باید نوشت چون تعداد رسالت بندگان
 فصیح اللسان یا سفیر متانت بلع اللسان و همچنین بر وفق مراتب جت و دیگران
 و برآ و دیگر اغره نسبت بمومنان و ملازمان و چاکران و مطیعان هر قسم
 بار باب ذمی ابتداء رفت منزلت دعوا میر ثبت گرامی قد رحمت نشان
 بسیار مهربان و در شان بعافیت باشند شجاعت شعار تهور و ثناء غیر برآ
 سر با اختصاص کرامی منش وافی الاختصاص بعافیت باشند رفعت و بلا
 نشان اعتقاد در شان محبت و خلاص توأمان حاضر و غائب یک محفوظ
 الهی باشند بمبوسه که نهایت تمنا باشد الفت و اتحاد نشان مشفق
 مهربان و غلبه و خلاصان یاد و دستان سکر بر به در وضع باد و در القاب رعایت
 بیش بر یک لازم است اگر کسی از رفقا پایه پیچیده باشد بالفاظ شجاعت

شعار و مشهور آثار در صورت سید بودنش به سیادت و جلالت نشان با تحلیله
 و مشهور توانان و شهبانت و سیادت آثار باید آورد و اگر از باب علم و فصل
 باشد کلمات فصلیت و دستگاه و علمیت پناه در گزار از باب دیگر فزون باشد
 قابلیت و دستگاه و تنقیح اللسان و بلوغ البیان و قابلیت بنیاد و سرای استعداد
 نسبتش باید داد و اگر امیر یا عهده باشد امانت پناه و دیانت و دستگاه
 نوشتن لازم و اگر از اینها تعلقی نداشته و خصوصیت رفاعت به تعزز داشته باشد
 بعقیدت و بصیرت باید ساخت و برای قوم شیخ شیخ پناه و برای
 قوم دیگر نیز افت پناه و نجات و دستگاه باید نگاشت + و بکار زمان کوشید
 کمتر دارند عزت آثار محبت شعار یا اخلاص آثار وافی الاعتبار الفت بنیاد
 محل اعتماد و محفوظ باشند عزیز القدر اخلاص صد امانت نهاد و دیانت بنیاد
 رجت رسان دل کار گزار به بدل محفوظ بوده معلوم نمایند +
 بکار زمان کم رو و عهده دار کار خا نجات مانند خان مان و غیره
 معتمد الخدمت حاصل الارادت طمان عهده دار بدانند + قدیم الخدمت رضا
 حمید العادت دیانت فر معلوم نمایند

دکائی که این رتبه هم ندارد نام آنها بقید عمده نوشتن کافی است مثل اینکه
عنان عمده دارد اند یا بفلان کس عرضه دارد واضح بود یا اعلام آنکه

القاب کسانی که بتوسل ارباب نشاط امتیاز دارند

دکاتب را پس خاطر آنها منظور باشد مانند برادر دیر و تعلیم دهنده ارباب
دستماع و مترانه طرب انجمن عند لیب کلا طرفت لغته دلا و نیز مرغ جنب
لطافت نشاط و جام صهبای مست و خوشخوئی نقل محفل بدو سخن لطیفه گوئی
احسن الله جمالک در انبته عذرت با سفاک

خوش آنک ارغنون و نوازی سغاب فر خاک فانون طرب سازی و سبیل
سر و خاطر های شیده حیل الفراح قلوب پیر مرده رونق ده مجلس
نشاط زیبا فرای محفل انبساط سفرج و کشتای دماغ جان یا قوتی فرحت
افزای روح روان مکنه سنج لطافت سخن رنر شناس طراف رنگین
بهلو نشین نو نهالان کل اندام همبای شناساد قامتان ندر و خرام
دوش بدوش شیرین دهنان شکر فروش لذت عرق انجمن مست
باده خرمی نوش مطبوع طبایع خاص و عام باشند

برای مریخ نشینان چارباش و اسب و از جانب جاوه
نوردان مهر و وفادار شکر تهرحم

نوکلم همیشه بهار ریاض خوبی سر و جان چمنان محبوبی سر و جویا مهر
وفادار و خوش رفتار نازداد اشع برم نظران مشتاق صبح صادق
شبنان ارزوی آفاق را بکوه رحمت روح و روان جان نمنا و تمنای
جان نرگس چشم غنچه دامن سپید ذوق سوی میان سبیل و یاسمن
رضا جو و فاقه موجد آئین محبت و دلداری مختصر خوانین دل کشی و عکری
احسن الله جاده مبعث و روان جلوه ناز بشکوه استغنا

طاووس طناز کلزار ادا دنا ساز سر و سر فراز گلشن آمل ارباب نیاز طوفی
خرام گلستان و ببری و نوغیزی علم افراز میدان فتنه انگیزی شعله افروز
انشاء رنگ مهر جلوه سحرگاه خرمن سوز تجلی ماه ببرت نگاه اسپر
گردن جان دل با حنکان بکند گیسو سینه نغان حسنه جگر آن نجو ابرو
مد نگاه حشر سبیل نادرک جنای فراق نیتجه ارزوی دل خوان شدگان بوج
شمشیر شتیان برش دم پنهان تغافل آب پیکان تجا بل صیاد دل شکا
دل از ار رسم شکار قاتل سفاک خوشنوازی بے باک غار کز شمع جان

بر عین آداب و توان اشغله سو پر خاش جو روحی فداک واضح باد که
 برای ملازمت و مستوسلان در فغان و اشخاص خفیف المراتب حاجت
 نجر بر آداب نیست مگر به و بر این سیم اندام و مهوشان کلام در حاجت
 و البسلی دل بر عجز دنیا زیکه با شغف اشتیاق و تمهید و در فغان
 عالمی رود گنجایش دارد خواه بطور آداب مروج باشد یا بکلمات اشتیاق
 دیگر بجا بران احتیاط آداب آداب بحفظ سیاق نامه تفویض زبان
 خاصه می شود

آداب نامه کلعدار آنیکه کجاست جانفراشی تو فامید
 بعد شمع جگر فصلی دل و پونه که ناله شدر بارش بره فلک را کباب
 سازد و تصریح شعله خیزی فغان عاشقانه که شعله دم گرمش صبر را
 بآتش دل و دل را در کانون سینه میگدازد و در استند را ک اجلاس
 خلوت کده خاص و استحصال دولت موصلت فرحت اختصاص و
 استغفای حصار فردزان و انصاف طبشهای دل سوزان و
 از روی جان نثار میا بهر کرشمه و در بار تمنای گلگون کشی چه فایده
 بجای آن گفت با بیت در تریح سر خود و چون پیرانوی تو بهیم *

آفاق مرا بپند و من روی تو بینم * از خون دل سودا زده در رنگ
مداد و خامه فی حشمت بنیاد خلاصه نویسن باجرای شب دیو جبریدی
و وحشت که همنامی است

افساده چهارم متضمن بر رقعات که بنبررگان و دوستان تحریر یافته رقعه اول

مولو یصاحب شفیق معظم سر ابا جلفان و در لطافت و کرم زید شفا فاقه
بعد ابد ای سلام و تحنیه که خوشترین تحف منسوب به حضرت خیر البریه صلی الله
علیه و آله است ساعد شاد بیان راحلی بند ز پور مدعا میبارد و ظاهر
بد ریافت رسید که شیخ غلام سبطین مختار سرکار نواب رئیس داد
فرخ آباد بمن مختار کاری ان سرکار بمنیت پایدار ترقی معجده
و کالت ششتر عدالت نموده سر انجام عهده مذکور را برای منفرست
و کبر انبای جنس مفوض بر آجهان آرا آملیان ان سرکار و ذریعه توسل
خویش را بر آرا آملیان و ارج آئیده نموده باز روی اعتبار حشمت که بالفعل آن
عجده خالی و آخر تعلق پذیر می عهده مذکور باک نشانی بر خواهد بود چون

مرزا صاحب یکی از دو کسان را تم که نقش و دلخواهی و خیر کالی آفای
 نعمت را سر نوشت لوح جبین دانسته دیانت شعار و در مقام
 رای و نیز فهمی و خبر گیری مقدمات مرجوعه نهایت مستعد و شایسته
 بوضوح مباین توسط آن سرکار خواهان عهده مزبور بر سفارش و
 تدبیر این ازاده پایی دادی بمنیر علی هسند آذاجا که یاد
 روابط قدیمانه بررگان را تم در آن دو دمان غالبان عارم
 ملاقات مشافه ظاهری حجب راه در رسم سائل است مکرسی ملا
 نادر مسجد باب مسجد چون دست کریم بانجام مطالب بنده کان خدا
 مفتوح لهذا گزارش حال مرزا صاحب را مسجد الباب مفتوح یعنی تاگو
 قوت نیوسن سامی رسانیده مرصده الطاف است که سند عهده
 مزبور بنام مرزا صاحب مزبور بحسن نحو نگرانی لطف کرده که ظهور
 موجب مراد رسی مرزا صاحب و سبب مشکوژی مخلص بدو یا گردد
 بیت اگر کار یک حسن بمان شود ز دریای لطف چه نقصان
 شود زیاده و اسلام بحر محبت و یکنا دلی در جوش و دست نویسن از
 اماده رسانی حلالین و عت کوشش

فصل دوم

سینه صاحب جلیل الحشم سموالکمان یادگار مروت و فزونی نام
 آوران مصدر در خلف نمایان زبده اشفاقه تنهای فریغ است صلوات
 کثیرا لکما بحبت را که نوز در حجاب اسرار کل امر بر مشوق یاد فانیها مستور
 و دل مشتاق را جلوه تاثیر تحریک جذبه ملایفی انتظار مضمون آنکه
 بیت جذبه شوق اگر انز دارد از دل مروت خبر دارد مستور
 بر ادوات معینه جامع المنقرقین گذشته بخله مطبوع که رهنمون منزل
 الکتوب نصف اللغات شده می پردازد از دلت دراز انفاق
 میام این استقامت الی الله در آنکه اطراف امام باره حاجی حسن
 مرحوم از چندین اکثر مکانات اقامت و اربابان استغفامی مالکین
 از بی مرستی از جایجا محل خوف گردیده و نیز از رود اکثر نیرکان معزیزان
 وطن قلت و معشش نوبت به ضیق النفس سائیده لهذا اخلاء مکانات
 مذکور تا که بر دست به همسانی مکان دیگر بطور کراهیه مرکز است غدا
 بدیافت رسید که اکثر آنکه وسیع و فضیح زرخیز سامی درین شهر است
 از آنجمله مکانی که از آنکه ان نجرید کرامی در آمده کنجش پذیر لحظه تبعه

و قریب تر از جوار امام باقره است اگر بمن مردوت و اجازت ذات
 مستغنی اصفیات بطریق کرایه که وجه مفروضه است باستطاعت
 ما مسافران مقتضای آنکه ع غزیران مسافر بجان پیروند
 نه مقتضای استغای عالی و سنگاهی خویش یا حسب لطافت
 مکان مذکور بل بمردت و اضامی که سبب رضیه ذوی الاطلاق
 سلف باشد برای مخلص بی ریا فرار دهند عین الطاف است
 که ان شاء الله تعالی وجهی که با قرار دقابل طرفین مقرر خواهد شد
 بلا عذر بکما شنگان کو منعی عظمیت خواهد رسید درین باب را نم
 و داد شعار را منظر انگاشت نه بجواب رنیمه اتحاد منبسط و سر
 فرمایند زیاده و در فلک حسب المرام بروز کار فرخنده آثار دریم
 الله دیر باد

۶۹۳۶

رقعه سوم

مبارک صاحب و الاحشم سموالکمان نقاده و دودمان
 عظمیت و شان دام اعطافه بعد تمسای اقتباس انوار حضوری
 که نزیل کلفت شب دیجور مجوری است مرفوع صمیر غر شید ثنوی

میکردند اشعه شوارق مصادقت و صفای معنی نگارش نامه تخیلی افزا
 نیست بر مژده طوی دل جوی اختر برج شهابت و جلال
 صاخراده بلند اقبال راجه مهاراج سکه بهادر زید انقاش تبارنج
 هفدهم ماه ابریل ۱۳۱۵ء و تقریر تاریخ نهضت دایره دولت سمیت
 بیانی است و سوم فروری سنه صدر در شارت وانی انبارت
 با شتران نیازمند معاشی تنول شفعه صدور و مکنده حست
 خاطر را بفرغ غیر تفقدات شفیقانه بر نور و نهال آرزوی قلبی را
 ردیف شجر طور ساخت اگر چه دل نیاز منزل بشمول این
 تقریب و تقریب شکیب بوده است لیکن چون تعهد نظام
 و فرزانه نیری من کل الوجوه در بسته ذات مخلص بوده اعمال
 بکیر و بمبند که یک سال و بریمی انشاق و فقر موجب الزام نیاز
 اشتمال است خصوصاً درین هنگام که صاحب و الاجاه جاب صاحب
 بنادر دام شسته منوبه سفر دوره دنیا گذار مصرف ثقیل احکام
 متعدد و ترسیل کو اغذ مطلوب است مصلحت غلیل هم محال است لهذا
 از اختصار انجمن فحش و مومن به مجبوری مستغذره بوده عذر را تا

مترصد اجابت است او تعالی جلوه افزان این ماه غیر اوج سعادت
 با شتری برج شرافت و افادت مبارک و مسعود گردانیده زیر
 سایه رافت عالی به فردغ نشت کج کواکب سعیده که عبارت از
 اولاد سعادت است قضای امانی و امان را نور اکین داراد نجم است

و کارانی ز اید النور باد بر ب العباد

رقعه چهارم با حباب عالم مرتبه و ذی علم

بجانب قفا غرنت آب نایب مناجح دین سبب عارج معارج علم در
 قوت ماطقه سخن افزنی رفرت شمس نیز فیهی و دقیقه مینی سبب
 جاده رضاد سلیم مخدوم خادم قدیم زید محبده بعد نادیه حمد علی که
 مصطفی تعلیمش ز کج جهالت از اسب و لها زدوده و غفل سلیمه
 سلیمش علم تمیز قبا و معاشن افزوده وقتی فیج طایری که فیض
 اعانتش چون عجز نفوس منکره کسب سبی مفردن و کجای حسن
 صورت مانند عبادت ربایی ارباب خود ستائی بهزاران فیض
 فادش چون بدیه سلام سنون را جلوه آرد نظر مکرمت اثر
 ساخته مبرهن خمیر تمیز میگرداند از ترقیم نور چشم سعادت نشان

سید اکبر علیجان شکوه ملازمان در بعضی سابق شخیر این مجدان
 مستفا و شده با وجود از خود زنگیها که دماغ تالیف و دستغذا ششم
 نداشت و نذر دل شوریده را بر در در زنجیر چیده و در حریف چیده یک
 متوید می کشد که فقیر از روز و روز دارالحسن این دیرانه مبتلای صعوبات
 زمانه نوعی مانده که اکثر اوقات خبر از دست ربا می خوردند اشته دقنی که در
 آمده از تنهایی و یکسایه که نیازی است نه عکساری که بد روشنی
 دل بیاب و اصلاح حال بر اضطراب متوجه گردد فرد کیت یارب
 تا از و بر رسم صلاح کار خویش مصلحت بینی که دل نام است خود دیوانه است
 بر دوش سوداگران رو بجهت آورده یک یک پاس زیر اشجار بیابان
 مشغول زار مالی بر حال زار خود مانده چیرگی را که ذریعه تسکین دل نوعی یافت
 یاد شفیعان غمخوار که سر دفران ملازمان جاب اند بوده است که هرگاه از کشمکش
 مکرر تنگ آمد خود را بشهرستان خیال در دستان یابان خود کشیده چاره بیچارگیها
 از تصور تصور میر جبال با کمال شان جسم از شکنجه تادیش جاگاه بدین
 رسم در آن حال هنگام خطاب بجانب جناب در چنان وقت
 و کمر حریف از زبان قلم هم بر آید بام نامی شکل ماسه

کردید کسیکه اسم لطیف ملا زبان و روزبان داشته باشد اگر در عالم
 محویت بر زبان خامه اش هم در بیان نامه بیان غن قصد
 مجنون که از نام لیلی مرثم صفوح خاک گردیده بود کشته باشد
 اصحاب نطنت و ذکا ترجم بردا ماندگی او کرده خطایش را اندیل عفو
 می پوشند و با تملت دول نوازی میگویند که اینک بخورده کیری
 کنی بر جراحت باشند و بویجه با وصف بے قصور پیا از ایجاد طبعی
 امر مردج را خلاف دستور ظاهر کرده در صد و از اش باشند چه در
 ادعیه ماثوره و سیاه چه بسم الله است و عند الله عای اینجا مطلب
 بجناب باری عز اسمع عرض مدعایب از دال نام مقدس بر زبان
 جاری میکرد و که خداوند ابرای من بیکس چنین کن و چنان فرما سرگاه
 و بارگاه قدس او تعالی شانه ابد با اسم با کنش باشد و را علام نام
 عباد چه قصور و در تحریر تاریخ و بوم در او خسته سطور هر گاه یک در عرض
 حاکمان در آنجا بان تحریر تاریخ فی زمانه امرج و شش و ط است تجربه
 آن در خطوط موسوم جناب کدام فتور از اینجا که دستور است تحریر در هر
 در آن و هر زمان منقلب میشود و مدار فصاحت و بلاغت مخفی بر تریج

دنت است چنانچه در زمان سابقه القاب پدر با الفاظ مشفق مهربان
 بوده است که در منقشات ابو الفضل علامی در القاب پدر و عم بچطه
 ترقیم در آمده و حسب رواج حال اینچنین الفاظ نسبت به پدر و عم سواد
 و متعلق به پسران در القاب است در سیفورت حکم بر مروج زمانه
 و طوالت سکاهی ان ملک است که در زمانه پیشین خواجه به بلاد دیگر حلافت
 ان بوده باشد کسیکه دارد این دیار است از رواج عادت اقالیم
 سر و کار زنداشته حسب رواج قیام گاه خویش عمل نموده و میباید
 اگر پدر اختراع ششده واحد گو و حید مصر باشد نشانه ملزم شدن
 نمی تواند حضور صادر حالیکه وحید موصوف از اختراع طبعی اکاشش کرده
 باشد یا اختراعش شیوع یافته پسندیده بلغا بلکه مستعمل فصحا نبوده
 باشد لیکن چون از بی دسکاهی خود را لائق ترقیم نیازا مباحات
 برای همچو طباع و قبه رس و نفس نفیس صبح نفس نمند انهم
 اند انکار نامه نزارا مخنوم بچشم خاتمه راه و رسم تحریر نموده اند
 دست از تحریر کشیدیم و مترسد تکلیف قلم فرسائی ملازمان هم در تحریر
 و تقریر نواز سن صحایف نیستیم و تکلیف نیازیکه سجد محبت بندگان و علم

تا بنه قرائن ملت معترف بر خطای سابق بوده تنفی خاطر نگران را
 که جوای اخبار اختیار خواهد بود بر تحریر غزیران و در سمان انجا کتفا
 کردم که از ارقام غزیران بنویسد و اعتدال عنصر لطیف مطمین و مع
 افزودن گردیده ساجد درگاه حمدیت خواهیم بود و از جناب را توجیهی
 بحال خواهد شد سمفیدر برای ملازمان کافی است بشط زندگی اگر
 اقتضای آب و دانه بقیام یک شهر خواهد گردید و حصول دولت ملاز
 بحال مشافه نادقتی که ام ادای این ما فهم بر خاطر نازک کرانی نخواهد
 کافی خواهد شد و در رسم تحریر که انکار است ضرورت نیست که بعمل آید و
 حال گفت اشتغال این با خیال حوادث که تفریح تفصیلش را فرصت
 بسیار و دقتی در کار است و بخدمت کسی بر اسم خراشی نوشته ام
 بلکه با امور کنجایش پذیرد بر تحریر و تقریر بنوده تعلق از سعاینه دارد و مگر
 در سگاتیب غزیران اندک از بسیار یکی از هزار نوشته ام که بکارتش
 اینا اگر نوبه خاطر عاظر با ستراک خواهد بود بعرض خواهد رسید زبانه
 سید است و بس بنده ام نازنده ام

رفق و محبوس

متبلیه ارباب دین و کعبه اصحاب یقین سلامه و دو مان جناب سید المریدین
 نقاد و خاندان حضرت امام المنتقین ادام الله ظلم علی سحارین المعقذین
 فریق عنایت دنیا و دین سائی خاک استن ملائک با سببان
 بعثش برین رسانیده و دل عجز منزل را بحلیه خلوص ارادت و انقیاد
 حاشیه بوسان با طمکرمست مناظر مجلی گردانیده بهوقف عرض
 فیض بابان محفل کرامت منزل میرساند عرصه قرب بهفت ماه است
 که مال مبلغ نهصد روپیه ارز زرین المال خود معرفت اغا سید محمد صاحب
 خدمت سید حسن صاحب در بغداد جهت نذر آل رسول صلی الله
 علیه و آله و سلم برای پیشکش بندها لغالی ارسال داشته و زرقند سعه
 منافع که با بلاغ اغا سید حسن صاحب منقشه نظر گیمیا اثر خوانند
 بعد رسیدن زرقند در پیشگاه حضور کرامت گنج مرصده عنایت
 فراموشی رسیدش برای طمانینت دل عقیدت گنجور است و هم برای
 خرید کدام مکان در کاظمین علیه السلام برای خود پیغام عمر رضام
 را حواله زبان اغا سید مهدی کرده بود امیدوار حاضر نواز بهایت
 که یکی را از پیش خدمتان خدام ذوی الاحرام اهاز تهفیف نفاذ یافت

که بقدر بر اوقات این شگفته پیر خریدیه اطلاع ان تاغاسید
 حسن صاحب در بغداد نماید که افای موصون قیمت شش طراز
 دالابان مالک مکان ابلاغ دارند و حققر سر ابا مفسقر از حلقه
 کبوشان درگاه فلک اشیانه مقصور شده کاهی با صفای نوید
 اعتدال مزاج تقدس امتزاج بذریعه دالانامجات ذخیره اندوز مخرد
 سیامت شده باشد زیاده حد ادب

رفع ششم

حسب این آغاسید محمد نجفی برای نریک از نریکان بصره بک نخر برد
 قدوة سادات عظام اسوه علمای کرام ذوی المجد و الاحترام آغا صاحب
 متبده مقام زاد مجده غن الک الک اعلام بعد کزارش بر اسم
 عجز و انکار که طریقه خاک را به است مطنس منجابه حضور فیض
 کجور است مبلغ مکسید و چپاه رویه سالانه را که برای خدمت
 که اداری طار زمان جناب دعه کرده بودم سال سبب هجوم احکار
 کثرت زیر باری اسفار نصفی از ان که مبلغ هفتاد و پنج روپیه
 باشد بدست سید حبیب صاحب پرادر سید محمد و سید محمد

ابلاغ خدمت داشته شد و عنقریب که از سفر فرخ آباد مراجعت کرده
 بگلکنه بشه طایه شاستار میرسد و این دفعه انشاء الله تعالی
 نقیب الله شده و در سالانه سال حال یکجا ابلاغ خدمت ملازمان
 با نفوذ خواهد شد ایامی چند که در رسیدن زر کامل سالانه سال ماضیه
 منقضی شد ضلالت دوده را شست ساری و در حفظ انعامی عهد برای بنده
 کرمیت باستوارت خاطر عاظم جمع باد برای تقصیر و رثه حاجی سید
 سلیم مرحوم و حاجی سید مجتبی مغفور عرض خدمت کرده بودم که جناب
 استکشاف آن فرموده اطلاع آن به تخفیف ضعیف خواهند فرمود و بنین
 فرایاد خاطر اشرف باشد ترقب از عاطفت است که اگر از خاندان
 امارت بنیان آن مغفرت پناهان معلوم حضور شود و مفصل از نام
 نشان اصحاب باقی مانده آن دوده علیا اطلاع فرموده این تمیز
 روز کار را سه ماه اندوز افشار سازند و در باب دادن اجناس
 امانت بور شده اغا سید صاحب نواسه سید جعفر اکن مطلع اند
 که مستحکات شهرت متصل مکان اغا ابو الفتوح پیش نماز که پیشین
 است در عالم شافیه گزارش رفته بود که امانتی از جناب اغا سید احمد

مرحوم دارم و از خدای عزوجل امید دارم که در حیات مستعار خود بپوشد
 جناب مغفرت مآب سپارم و خود را ازین بارگران برآرم غالب که
 زندگان جناب با غزه ان مغفور که دو خواهر ان مسماة مریم و مسماة
 آمنه از اغره نویسنده این مبرور اند که می بخشند از اینجا که این امر را هم مقصود
 از مقاصد دیگر است درین باب سخی ملین فرموده بانه باز نمایند که اکثر
 از اینها در کربلای معلی کفور آفای مومنین سیدنا و مولانا جناب
 امانت سید محمد مجتهد فرشته دعوی در اثنای خود را نسبت بجناب
 امانت سید مرحوم ثبوت رسانیده اجازت نامه جناب ممدوح مد ظله را
 بنام قاضی در باب نفویض جنس امانت برای خود و ارسال دارند
 و نیز در باب فروخت خوانه ترسیل بحبس و عدد بیشتر بسیار که بصفت
 فریب بکنار و دست تقدیر و پیه درین فواح می ارزند اجازت نا حقی
 اوست مفرمانند که مطابق آن پرداخته آید درین باره پاس النماس
 این هیچگاه لازم نیست و الا نعمت انجناب است زیاده و السلام دم الکلام
 رقیه هفتم
 حسب فرمایش اعلی اکبر صاحب شیرازی به دستنویس تحریر یافت

قد و در ارباب صدق و سفا زبده اصحاب مجید و اعلا شفیق خاکساران
 به سر و پای و فرمای خاک نشینان کینخ اترو ازاد و زانم طفت
 صحیفه مکرست لطیفه که سواد هر حریف لطف معهورش کحل الجواهر دیده
 رمد انتظار کشیده و بیا من بین اسطیرش کمال صلاحت پایش حرا
 دل بجز غلطیده بود از سمیت در دوسعودش لب و دوش نوید
 سخت و اعتدال عنصر لطیف کرامی سواد مستر و طاعتیت از خود اگر چه
 آشفته حالیم نسبت به ملازمان جناب صریح است که ملازمان هنوز رونق
 و فرای معهوره فخور و غلظه فضل و کمال ملازمان جناب بیکان اجماع و صفا
 در کثافت مشهور و زود اسن صحرای که از عمرات دور و با انواع وحشت
 معهور است سزنجیب کوه کوه اندوده و جهان جهان حسرت و
 ستوه قیام این معجور معجور است کوهت خاک آری و بیکسی با کوشه
 گزینیان وادی نهائی و بجز از عالم خودی و خودارائی خوشمانه برآ
 دلا فطران عالی نژاد که بمقام شهر نداشت اگر چه معهور و سرانند
 و زیبا لیکن با وجود آنکه از ارباب شهر بکسی سر و کار از اغراض دنیا
 و دین ندارند و عالم معجوری خویشش را جبار ظلمه را که اگر بجز کشند و

حالت اختیار نمی شمارم فقط جهت حصول دولت شاهانه شاه
جهان با کمال از امروز تا روز یکشنبه ایشاد اله تعالی حاضر شده چشم
بخران را بنور جمال جهان آرا بصفاعت تجلی دول جبران را با مفرج
دلکش اسرما به تفتی خواهد داد فقط زباده چپ

رقعه هشتم بنام بعض سادات اهل کمال

بخدمت والا جانان رستم دستانگاه و متور شعاران جلالت پناه
که جاده سلیمانی بر در خلعت تحفظ ایمانی در بر دارند و روضه باو طغرای
چکیده خامه بافت نگار شکر خیز شجاعت رسنایه شبیه
دول بیدلان را در شکلیه منوج تعجب و استغراب کشید که چنین
شبهامت و مردانگی که به خبر مانند شبها از آفتاب سردا نمی باجد
کسان چیست و درست در رسیدن و بر سر صغوه مشغولی و فقه پرور
و با ضرب چوبه سنی و صد خوش بازی در بهمت جزا نمودند
ماز بدن لایق انوف شبانش و خشن بودند مقام نفرت و نفرت
پس استغفار آن ازین مشت غبار خاک ساری چرا بلکه تر صد
نوصیف انجمن نالیش و آفرین در شن بجا نشد رسم و لایق

سلف چنان بود که اگر در معرکه جنگ که ام اسلحه حریفی بصدقه ضرب
 بیکار و شکسته می شد رو برف مقابل از تواضع سلاح خود آتش
 می زد و کسی نگوید که فلان مسلح بود و شمشیر دیگری را که در
 هنگامه گیر و دار شکست پس شخص بے سلاح مجبور را بستند
 گشتن لطفی نداشت بنا بر آن بلند نامان عرصه شهادت محتاج
 باشخص بے سلاح ننگ و عار میداشتند چه جای اینکه در عالم
 بے اطلاعی بر گسی با چهار سیم رخ قات تهور و بخت و اگیر
 افتخار بر چنین مس وجود تخلص میخند مگر غالباً اینهم از صنایع
 منتخبه جو انزدان بوده باشد که تا حال در کتب عدم مخفی و محجب
 بود اکنون از حسن سی دالاد استگایان موصوف جو مصمصام
 سجد از زنگ خفا جلوه می شود یافت و کلماتی که از غنچه
 حسن قوی بزدلان سر بر آورده شام جان حصار را معطر
 کرد اینداعم از آنکه لحاظ عصمت خانه بعضی شرفا مثل جناب
 مرزائی صاحب و مرزا محمد صاحب و غیره که مسکن خواتین عصمت
 آیین و کوشش آنها نا اشنای چنین کلام نصیحهانه بوده است

ملحوظ باشد حفظ ادب امام بارگاه هم که از زین اولین غرض احاطه جناب
 امام علیه السلام شمرده میشود باقی خانه جوهر ایمانی جلوه نمائش باشد
 که تعزیت خانه امام مظلوم براسه سومین محل گریه و بکا بخلوص و غم
 انکسار است اگر گریه نباشد بصورت مخزون خود را در او نمودن ذریعۀ
 افتخار است و اگر اینم باشد جنبش لب و زبان بصلوة و سلام لازم
 الی الی رسم آن کلیر میری فخر فاش که بروز یافت یکی از معتقدات
 جدید طباطبائی است منابع بوده که با جملة از آن خبری نداشته باشیم
 و آنچه از نا تجربه کاری از بعضی نوخیزان عالم شباب رسیده محکم
 بنات سلک است اینم موجب تعجب شد که منجر بان بهکامه و غار را
 نا تجربه کار قلمی فرمودند زیرا که دو شقوق در باره غصه است
 بعضی گویند که جوهر غصه در اصل بسیار فہیم است که بر کم زور در اوقات
 غامبی آید و بر خیزد و پیر زبان است که در غلیان غضب بر سنگ وید
 مستقبل خیال نمی ماند و مبارزان بیکار شب پارینه داد و هر دو
 امر داوند زیرا که معامله اول روز را که بجای اعازت او همان
 زمان است و استیلائی شخص غضب در عالم شباب و مد مقابل

بکلیه گفت خود در قاضی کجاست منفر بود غلبه بجان مقتضی بود
 که بروقت بجانه اش تا ختن و هوشش از سرش با ختن بعل اید
 که نه اینکه موسم شباب غضب هرگاه قریب شیب رسد یعنی
 چهارپاس برسانند اولین بگذرد از زمان مستمند پناه آورده
 خانه خود را بچنین نوازش نواختن کار متعربان جنگ آزار است
 اگر غلبان غضب مستولی بود چرا در عین وقت بر سره رفتش
 نرسیدند و این خانه بقول شما صاحبان اول خانه شما و هر
 پاسدار خانه شما بود پس دشمنی هم اگر کجانه خود آید چشم
 پوششی از حضورش منفر نماید و دوم به پنج دیگر ملک این خانه
 نظر بایم باره خانه شما صاحبان است که از اولاد امجاد صاحبان
 و فرزندان جناب سید اشهد علیه العینه و النسا بوده اند مگر تجربه
 کار می صاحبان به شق اولین چنان شد که همچنان طوکان مثل طم
 اوایل شورش غضب را با سه چهار پاس در نور سینه بخیال
 است و بلند تابخت مکان دیگری نگه داشتند که مبادا از راه
 خرطوم بدماغ پیل دمان خراشی بهمرساند و ال است و ال است

اول چرا که فرمودند این دو را اندیشی بر طبق تجربه کاری و اهل
 دشمن نمایی را که در وقت غلبه غضب چنان یک و بعد باقی نمی ماند
 از ارامم بمصداق الحرات خیر من الجن با انجام رسانیدند که وقت
 نشر بفرمودی ایام تازه خیالی از آداب و عرافانه تحفظ امانی هم
 باقی نماند تا به مسکرات دیگر چه رسد پس با اینهمه آزمودگی
 متجربان را تا تجربه کار نوشتن از قلم انصاف بعید است و برات
 دولت خاص توجیه امتناع از کتاب از برکنان رفت دو پیر وقت
 آخر بخوبی پیرایه صداقت یافت که اگر از تیر دل مرگن خاطر خطیر انجمن
 بود وقت رسیدن از پهلوی رانم خود هم برخاسته برخلاف لغزه
 امتناع شریک زد و غضب با ارباب جهاد شد پس جنس بلند
 نامی که در میدان فرزادگی از صاحبان ظهور آمد یادگار شایان
 البته خواهد ماند و فقیر را که خاک فشن کین غزلت بوده خود را کجاست
 بی اعتبار هم نمی شمارد در امور اولی الغری فدی الاجتهاد و شکر
 شکایت اهل صلاح و سداد چه کار بلکه یاد را که غواض فتون
 شیرینگی و نهور پیشگی که مایه آن کوچه بوده ام زبان حال سپا

از صفای نایب غلامی که خوشتر از گناه باشد سلامت دارد فرد
 عذر خواهی گندم بعد از فصل عذر خوشتر از گناهش بخرد
 و این چراغ سحر از چندی زیاده از سابق سینه رن و بجز
 از خوشبختی که تمیز بخش و انیرش هم ندارد فرد آنم نظر
 رفته که داریم از هیچکس نه شکوه جفا نه سپاس غایتی
 خاطر شریف از جانب این ناتوان توانای طماننت دارند و
 بدستور مخلص صمیم پیدا رند و بمقدمه جرایم لعل از کوائف اولین
 که واقع شده اند و نام اطلاعی ندانم که چه شد و چرا شد
 و کجا شد و کشتن و کزین اوایل شب بخت با ناسمجده که آنچه دیدیم و دیدیم خطا
 و ثواب بدیده حقین ولی اللعبار گنداشتم که خود تمیز انحراف انهم ندانم از خود نشسته
 بود و صحنه حال دماغ پادشاهی و ظلم شکسته حوصله نظیر و انانی اندشتن مکرر
 انیمای سامی جواب نامه نامی ظلم اند از خلاف عادت نتوانست نمود و فقط
 توضیح سعاد و رشادت چراغ راه مقصود بود **رقعه نهم**
 بنام مولوی نورالدین صاحب تحفید اردو مفتی امیرالخلافت صاحب صدر اصد و تبریلی
 که برادران حقیقی بوده اند فرد این طالب مسند و که از کوی تو

دور است اهل بیت علی بابک لیل و نهار را به سستی حب محمدم نیازمند
 و مولود صاحب نفیق برادران زاد محبها بعد تحمید محمود یکم شروع
 در آتش برای متروان ظلمت گاه و گاهی چراغ مشرب و نیاز
 و بمن غائبش جبت منوشتان دشت کده به سر انجامی صد
 لا تقطعوا من رحمة الله است به به خلوص نیاز را پیشکش مفضل عطوفت منزل
 ساخته عظمی مدعا است مفاد ضمه تفقد طراز مع نقل محض درشت لعل
 و صحت خان شمع نبرم وصول شده کلبه مار دل مفضل رایشک
 و ادبی امین ساخت کلامیکه با ستغای این ناویدنی از دفر شفق
 شفقانه حسن ترقیم پذیرفته بود بر نوبت از تنمای قلبی این
 ستمان که بر مرآت صفا بر قمر نظائر جلوه ظهور نمود در بجا اسم
 این هیچکاره بعد تقدیم فرائض شرعی از باد عطف ملازمان
 فراغی نمی یابد فرد و ذوق لطاف نوا بکاش نمی یافت دلم
 با دهر لطف نوا کنون سبب صدام است به جامع المنفرین
 از اعانت سپید قدرت کامله بار نفع حجب مجوسی دیده
 از دیم را با نقیاس انوارش حضوری و نور ساز و بدل

مدارج عاطفت سامی که عند الملاقات صاحب قایم مقام کلتر ساد
 در باره این هیچکاره بچنین تذکره از زبان کوهرشان مخرج
 شد عکس حقیقت عالم درافت و شفقت جناب والا خلاف جوهر
 فطرت را تم اتم مبعده مظهر مشهوره است ع بر عکس
 نهند نام زکلی کا فور بهر کف اوتعالی باین نوازش کریمانه
 و اراد اگر چه از روز درود اجماع بکثرت رد بکاری بعضی با قید اران
 نمانند تا حال تقس را کرده لیکن با مثال امر شریف طبعی غایت
 نموده است بعد آیدنش آنچه بر روی کار خواهد آمد بسک التماس
 خواهد کشید زباده مراتب عواطف قدیمانه بونا فیوما و ترزاید باد

رقعه دهم

بنام عمده بیکم صاحب یکی از سکنه لکنو مصدر محبت و خفاص
 غریزه و افرد نمیزد سدا با اختصاص عمده بیکم صاحب حفظها الله تعالی
 بعد سلام سنون واضح باد جیرانم که فلک با من مانوان کدام کینه
 دیرینه بر آورده که از مدت دو سال در کشاکش عظیم مبتلا داشته است
 کاهی اضطراب از کسل طابع غریزان در میگرد و کبی عالت سرد و قفل

برادران و اعیان از حوادث کردن موجب کاستن جان و کدورت بدین
 ازین گذرات نفسی است نشده که سنج ساخته شد افزاینی شغال
 بر خردار میر تراب علی هوش ربانی دل مضحک شد و نواز را بخرام اثر دل
 جگر پاک سوخت درین بر نوجوانی آن مرحوم که از باغ جهان غمره زندگانی
 حاصل کرده بصرم باد خزان اجل از پا درآمدند فرد درینا که شاخ
 کل نوشت گفته فرد بخت از تند باد خزان + انقصه ازین غصه جگر خون دیده
 صورت همچون است مگر چون در امور قضا و قدر بنی نوع بیشتر را غیر از صطبار
 گزیری نیست ناچار سنگ صبر بر سینه داشته مکلف اوقات اغریزه ام
 که اگر چنین داغ نادم ز غلگی پیشانی نیست لیکن شاد و ناشاد متعینا
 ان الد مع الصابرين دست فکر بدین مصابرت زده روح آن سبر
 را با فتح پادشاه فرماید تعالی آن مهربان را سلامت دارا و
 زباده اسلام

رقعه یازدهم

بنام ابریز سرز اظف میر محمد امین سکنه دار خورشید زره نواز
 آسمان فنوت و حفظ اشائی غما کجیک بیکی و تنهائی

جناب امیر مرزا صاحب سلمه الواهب بعد تقدیس و تحمید جوادیکه
 نوره جمیع دارالسنبتی با نقاب نابان داده دنیای جلوه خیرام
 کل را بر سر خاری نهاده از فیضان جودش معدن طلا در کاشتر
 اسیر و زربین توکلش خاک اران دارالحسنه غنا از نعم دنیا و دنیا
 سیر و پس از ابدای سلام سنون خلاصه نکار مکنون بطون است
 از باب فافله بیکان کلبه افتخار دم نهفت فرخ آباد از موضع ریا
 نظر بر پشت او برو و صله چند از ملبوسات سرمایی برای فقیر
 فرستادند که بسیاری از آن فضول است که بمعرف هم نمیرسد مانند
 رومال شال یا لبده بانات و غیره که در حالت ال انکاری شایان این
 نوده خاک خاک ساری هم نیست و بر اوقات کلفت سهات بیک گیم
 با گول پاریه منظور شبای فضول را مده و بیکر اسباب مرسله بدست
 شیخ جهاد ابلاغ خدمت اشراف ساخته که هر چه از آن پسند خاطر
 عاظر گردد داخل نوشکانه سرکار ساخته فرق این مشت خاک را
 بسجوخ برین برافراخته شود و چون نظر بر خلوص نیاز خود و دود فور
 الطاف ملازمان پایی کلفت در میان نیست و نیز بر فرط نوازش

شفیقانه جناب نازان است برصد منظوری پیشکش خدام دودی اللعزام
 کرده ام چشم دارم که پنجه دعوت را بجای اجابت رنگین ساخته
 خاطر خرمین جگر آن نگهدارند و دل پر ابد را بنوک نشتر و نیازارند
 که در صورت تامل جناب نخل دل پر داغ از آفتابش این داغ نازده
 چراغ آن خواهد شد و داله که برای بنده چندان حاجت نیست
 فرد مرض قانع نیست بیدل در راه اسباب جهان ایچین موجود دارم
 اکثری در کار نیست و زیاده بجز ترقب نظر رافت برای مقبولی دعوت
 چه گذارش رود

رقعه دوازدهم

بنام سبجان علیخان وزیر اعظم دار السلطنت لکنه صاحب الافاق
 قنوت نشان مخدوم نیاز کیشان مجای مخلصان زاده حشمت
 اعجوزه عجز و نیاز را بقلب عروس ناز جلوه داده و نقاب شاد
 غرور خاک ساری خویش را بر روی قنوت دماز برداری ملازمان کنش
 حرفه چند که خالی از ریب تکلف است بمعرض التماس میکند و عرصه زیاده
 از دو سال است که فقیر از دبال پابندی شسته متعارف بهمن تقطیل

خارج البال است و خصوصیات پانکبهای قیامین از بدل مدارج رافت
 جناب نسبت به تخفیف و تخصیص ارادت و نیاز این بی سر و پاست
 به جناب ظاهر در صورت اگر مراتب از اوده پائی این وحشت زده
 بنظر صفت موجب انقراض خاطر فائز مسمور بود و ادین پرسش از
 طرف شقیان قدیم لازم و اگر تعطل ظاهر بالعکس این بخشیم صورت
 جلوه می نمود حال پرسی کوشه گزینان از ارسال عنایت صحاب
 استمالتم بود مخم بودند انیکه نیاز مکانیات از سیرت رفت
 ملاحظه هم کرد و دو دو لخواه انیکه بجز دعای از دیاد مواد جمعیت مومنین و
 محسنین رود و در تکلیف مطلبی هستند از حصول جواب هم محروم باشند
 اگر چه عند ربند کان عظمی بقلین فرصت از هجوم کار سرکار استغنی
 الاظهار لیکن در تقدیم سپاس علوم منصب که روز بروز در ترقی باد
 مستمندان قدیم در تفضیل اوقات ساعتی بقلم فرسای پاسخ
 مکانیب سزاوار فرد جوهری بطور همت آرنی بکود بگذر
 که نیز ز این تمنا بجا باین ترانی در عریضه سابق استدعای
 طلب کرا به مکانات لکنه که بارشاد کرامی و استیسه خبر گیری حافظ

عبد الله نامی خبری است شده بود که از عرصه سال اطلاع از
 وجه کرایه مکانات مذکور و جمع و خرج مرمت ضروری اماکن مزبور در سیم
 بارش نیست و پیشتر بعضی اخراجات لکنو مثل اعانت بعضی متعلقان جناب
 میر صاحب و متبله و کعبه حضرت میر محمد امجد صاحب مرحوم و دیگر ارباب
 و این توسل این خاندان متعلق بکرایه مکانهای آنجا بود از عرصه دراز
 باینجا خبری نرسیده و هر یک در بنحای استدعی لهذا بحضور برادر صاحب
 قلم جناب میر فتح علیخان صاحب هم باینجا استدراک این حال نوشتند
 که جناب محمد و ح نیز خدمت گزارش فرموده باشند که از تحریر جناب
 معزی الله الخامس مراتب مذکور بجای خدمت منشرح بود چنانچه هر چه
 در تخطی جناب برادر صاحب نیز ملفوف عریضه است و باز تا حال
 حساب مذکور نامعلوم و باینکه آن لکنو از وجه معینه محروم اند
 باینرا آن الحال گزارش است که چون نور چشم سعادت نشان میر
 قاسم علیخان صاحب حفظه الله تعالی بفرود آمد در لکنو میروند و بکفایت
 مقصد قیام دارند و مترصد استغاثه گریخته است که از حافظ عبد الله صاحب
 تاکید فرموده شود که حافظ صاحب موصوت جمع و خرج حساب بکرایه

مکانات کثره سید حسین خان مرحوم و حوایلیهای واقع بالای چاه
 لکروالی توله درست کرده معه زر یک بعد وضع مرمت مکانات سه سال
 مع شده باشد حواله نوزدهم مذکور فرموده و پسند که معرفت نوزدهم مذکور
 بکسان انجاء بخوبی رسد و محض بجواب نیاز نامه مطهرین و مباهی گردد
 و باده نیاز است و پس

رقعه سیزدهم

صاحب دلاجه رفیع ایشان سموالکمان الطاف فرمای کوشه نشینان
 را در چشمه بعد گذارش لوازم تمنای دولت موصلت کثیر المنفعت
 خلاصه مدعا را بموقوف التماس میکند بدربافت کس مزاج مبارک
 از عارضه درم بین و ندان و در پوی تعلق خاطر ناشر که دست داد مقتضی
 این بود که عباد و تاجود حاضر خدمت شده بمشاهده رای العین دل
 منور در انکین و هم لکن بستماع بمعنی که ملازمان جناب سبب
 خجاست نشریف فرمای اجلاس گاه بیرون کمتر میشوند در کثرت آمد
 رفت اندر درن و بیرون تصدیقه واقع میشود لهذا نظر بر سرچ جناب
 از امی مقصود مانده بحای عبادت انشاء الله تعالی بادای شهنش محبت

حاضر خواهد شد قریب نوزده بیکه اراضی مسمی مبارام که حسب
 جای آن و لاجه پشته های آن از طرف کارنده دهم نباشند بود
 بجهت آن موازی نشت نه بیکه زمین کار گزاران سرکار باشد
 و شمول اراضیات کاشت بیل بیایش کرده گرفته اند مبارام مذکور
 با وصف ظهور پشته از اینجهت بدل شده حال بیایش شدن
 قطعات پشته با از سید قلندر علی بیان کرد و سید قلندر علی
 بمیرزا باغلی و غیره کار پردازان سرکار عظامی گفتند شاید
 بعالمجدمت هم التماس کرده باشند لیکن حال انجام مطلبش
 اکنون بارش هم شروع شد و از ابتدای معامله از منظر
 امری خلاف رضای بانی بعمل نیامده و این پشته هم حسب الار
 حجاب از طرف کارنده شده بود و مقدمه نشت نه بیکه چند آن
 سنگین نیست لهذا مکلف اوقات انجام است که اجازت نامه
 در باب عدم تعرض زمین مبارام بنام کارندگان متعینه انجام لطف
 شود که مومی الله مشغول نزد دار احصیات خود شده و صرف
 در عاودت پشته و کارنده دهم از استخفاف محفوظ ماند از آن جهت

رقعه چهارم

میر صاحب مشفق مهربان مخلصان شکایه الیه تعالیٰ بعد از ای سلام
 سینه حضرت خیر الانام علیه واله الخیریه و السلام و تمنای موافقت فزون
 الارقام که افزون از حوصله باین اسناد ارقام است در گزارش مطلب
 اقدام بسیار و صحیفه صفوت آموذ در میانیکه جلوه جمال فحش
 اشتغال در آفات خیال فروغ نالیش درشت لعد وصول اقلند
 بمصدق الکتاب لغف اللغات انیس دل مضمل کردید انیر و تعالی
 آن جامع قوانین محبت و دارا باین داریسی حال کوشه نشیان
 کاران متعاضد مضمره سازد بنده بضرورت طرف موضع رمیا
 روز پنجشنبه رفته بود در در یکشنبه دارد قیامگاه کردید سبب اشتباه
 عزم الی آباد است که در بنیاد خط مختار عظیم آباد متضمن اصرار طلب
 راستم بحضور صاحبان عالیشان بور و ممالک اوسط آمده بود
 و در همان عرصه اتفاق رفتن سمت موضع رموه شد حمل بر سفر
 مشرق فرموده باشند و الا در صورت عزم الی آباد و عظیم آباد ممکن
 نبود که بدوین اطلاع سامی خدمت عزم بطور می آمد زیاده چه عظیم

ایدا بام بنی در تنزاید باد

رقعه پانزدهم

بنام میر عرب صاحب که یکی از دوستان مصنف اند منشای صاحب
 کرم کثر الطاف نشان مصدر اخلاق نمایان سلمه الله تعالی
 بعد سلام سنون و تمنای مکنون که از حضر شریف افزون است
 واضح ضمیر مودت تخمیر میگردد اند طاهر اند بر بافت کلمه روشن بخت
 کاسیابی سامی بعبده منشی کری که گهری کاغذی منسلح شاخ جهان
 موجب مشردا بهتاج دوستان مسجور گردید او تعالی زیاده از این
 بترقیات روز افزون رسانیده کار در آید جهان و جهانیان دار
 ع چنانست دل بهی خواهد همی خوام چنان بخشی * از خنده سبزه
 صاحب قند و کعبه جناب سید حسن رضا خا نصاحب مد ظلمت تعالی
 بر کنه نبویه شریف فرمای انضلع اند و بسبب درود تازه راه درسم
 اتحاد از اهل کاران اینجا کم داشتند الحال که بحسن اتفاق قیام
 ان که مفرا در انضلع افتاده یقین است که نظر با اتحاد فیما بین در اول
 سوانست با جناب مدوح مربوط شده باشد و اگر عدم علم جناب

برادر صاحب وقایع از حال و داد و اقامت که بخندست سامی انضباط دارد
 بسبب قیام بر سر کند دندان استکی آن که منقرض حال قیام برادر صاحب
 شبیه مدوح در انضباط یایل در بطرس در سائل باشد ایدون
 لازمه خلوص مواسساتی قلبی است که تجربه یکانکت و موافقت
 بذرائع مکاتبات محمدیکر بظهور آمده روز بروز نشاء ایت و بلا باشد
 نداده ابرام نرفت و سلام علیکم و قلبی المشفق لبیکم
 رقع شایسته و هم

بنام مرزا کلب بن خانباب و پشی کلکتر اناوده جواهر زاده ابراهیم
 شفقت و اخلاق گوهر اصداف بخار مروت و اشتیاق عکس را بکین
 مستر نصیب حبیب در دمنده ان بی طبیب جلیل المفاخر و الخصال
 جامع قوانین فضل و کمال ذی عسلو المراتب مرزا کلب حسین صاحب
 سلمه الواسع بعد تحمید و تقدیر در اجب الوجود که مشت خاک
 در بود مستغرقان لجه فراموشی ره بهیوای باد ارباب و داد کامیاب
 ساحل مراد ساخته در حق تو فنیق تفقد احباب را در ساغر
 تمنای از خود در جهان زادیه خمول انداخته بعد چهره آرائی شایسته

سلام سنون طره طرار حریف خاطر پریشان است و در شکامیکه
 متصور اینک باد صفت ابلاغ انکسار نامه صحب عزیز دل سعادت جمعی
 میر محب علی صاحب از بنان افاضت بنیان رشم جوابیکه منضم عرابه
 اکاسی باشد بر ورق لطف کشیده دذائق تناسی زلال معطر
 از رشحات قلم مرحمت شیم بخشیده در کمال لب نشکی سراگاه
 انتظار موج خیز وصول شده زورن خاطر از گرداب اضطراب
 با حل طمانینت آورد قطرات عذر منظر جواب رفته الا خلاص که
 چکیده اصابع انجاد سنایع بود آب و تاب جوهر الفت این سپاس
 کز ازار افزود فرو زهر شکایم بلب شکر شکر میشود کر بلب
 آشنای کنی خنده عذر خواه را + او تعالی ذات مستغنی بصفت را باین
 باد فرمائی فروزندگان قریبیکسی و تنهای ناخداای سغان از باب
 احتیاج بسلامت ذات کثیر البرکات دارد و مکنون موسوسه سیم
 امیر علی معطوف خط خود روانه کرده شد در اسله ثانی که از وی
 بنام نامی بود معرفت برادر امیر خان صاحب پیش ازین ارسال
 خدمت شده مذخر آماده مطالعه شده باشد اندیشه را بشیر طر

مترصد باد آور بسیار است ز باره و اسلام

رفع سیه ها

برادر صاحب کرم گستر مهربان میجو ران سلمه الله تعالی تمنای
معانقه جسمانی را که بر تو معانقه روحانی است لایخصی انگاشته
و خیال خلوص میوانست قلبی را که از نفوس ثابته الواح از لیه است در
امعان نظر جلوه آرا داشته غلامه نگار مدعا است صافی صحیفه صفوت ^{لطیف}
که از سوسن سواد غنچه هر حرفش شمیم ریاحین محبت ساطع و ابرار
بیاض بن اسطوره هر لفظش نجلی اشته شجر طور مودت لامع بود در
خوشترین اوقات مطاوی عنایت مکان به جناب همیشه صاحب غلبه
سر چشم وصول گردید نور افزای عبهر دیده و سر و رخسار
دل آشتین غلغله شد بیت خط عنبرین رقم کسی که تلی
دل و دیده شده به خیال سر سواد او به بیاض دیده کشیده شد
در باره استغای این میچکاره نهذ اگره نور چشم سعادت نشان
سید قاسم علیجان حفظه الله عن شوره الدوران که بحسن بیان
زبان زو حاکمه دوز بلس شده بود عکسی است از آرزوی دل محفل

که بر سر آت صنیر صافی تخمیر جلوه نمود و رقم نیز با صفای طعنه محامد و صفت
 جمیله سامی و غلغله مکارم اخلاق خبر بیه کرامی انجمن مشتاق است
 که حوصله زبان تسلیم در شریح آن بر فراخور طاقت طاق جامع مقتدر
 جلیاب فراق را از میان برداشته شام ناکامی مهاجرت در صبح
 صبح موصلت مبدل ساز و بجا محمد دله الامجاد زیاده ابرام نیت
 و اسلام علیکم و قلبی المشتاق لدیکم

رقعه مجدد

بخدمت جناب منشی میرنشر علیقا نصیب شسته دار پور و درویش
 بجناب مستطاب خرت منشی صاحب قلمه و کعبه دام ظلّه تعظیم توابع
 تسلیم را در بقیه فوائد جسیم انکاشته منمن پنجاه عاکفان بزم
 جلالت است در باره بزرگ که سابق برین پنهان مطالب فردی
 الا التماس را شاخ و برگ تفصیل داده بود اکنون بذریعہ انکاشات
 بهره اندوز محفل ثنوت منزل میشود از اینجا که مضمون مسبق الذکر
 بسبب گزارش سابق از اعاده مستغنی است و هم زبان بیان
 حامل عریضه خود مترجم حال خویش خواهد شد بندگان شود این دو کلمه

فقط برای کفالت ملازمت شان بجناب والا اتفاق افتاد امیدوار
است که مغری الله عند الاقتباس انوار جمال باکمال مطرح فروغ نظار
عاطفت شود و ظهور آن باعث مشکوری این عجبکار گردد و بت
امیدی چنان بشدم زانجناب که گردد فرومانده کامیاب زیاده

رقعه نوزدهم

بام میرحم علیصاحب مائب پرکنه یکده میرصاحب شفق میر
مخلصان سلمه الله تعالی لالی سپاس نعم حقیقی را آدینره کوش
دل مجابرت کوش ساجته و یاد ماسوی الله را چون فراستکاری در
استنا فراموش از دل پر درخته بمضمون انکه فرد همچون سپند
پیش توای مخقر سپند در ناله نام کنم مدغای دل به طول درشت
را به گونه بیبائی سر میدهد که در انقراض ابام مهاجر تنها اگر چه
فلک جفا کار چشم سورت را از جمال جهان ارای اجباب عکس
مهور نموده لیکن دیده بصیرت نظر خفیت بین در سراب رده
خیال بر رخ شفقینان و فاشکار گشوده بیات که یاران قدیم خلصان
همیم را از نظر اعتبار افکنند که از راه سهو یا دهم مکرده اند با

استطاعت حال پرسی نذر این طایفه از کثرت خدم و خورشید
 داشتند هر کف شکافی که در پیش است از تحت خویش است
 نه از بیکانه و خویش حال مقدمه اینکه تا پنج بسم جادی ایشان
 فرات مقدمه ختم شده طلبی میر فضل الدین حسن صاحب از پور
 بنا بر تصدیق وجه مختاری و طلبی میر خا نصاحب از الیاد بر آدا
 شهادت صحت شکیه موضع سلطان پور گوس جاده ارمغانه
 میر فضل الدین احمد صاحب مختار محمد باقر علیا نصاحب شده است بعد
 حاضر آمدن این صاحبان و گرفته شدن اظهار ایشان نوبت بخواب
 خواهد رسید شاید صاحب محترم بیادر بعد تحقیق بخواب
 مقدمه را بپاس استدعای صاحبان پور و حواله بحکمه اصحاب دوره
 اگر چه در مقدمه جائز نیست لیکن باقتضای درخواست صاحب کلکتر بیادر
 استدعای صاحبان پور و احتمال نفوذ بحکمه و اسرار است و عجب
 در همین جا بخوابد و ماند آنچه بعد از این بر روی کار خواهد آمد بشرط
 فرصت اطلاع کرده خواهد شد نور چشم سعادت نشان بر مقام
 علیا نصاحب بسته داری و بی کلکتر ضلع کانپور منصوب شده اند

بالفعل شاهزاده بچاه رویه است مگر انیده را ترقب ترقی است
روز دوم رجب المرجب به سبیل ذاک تیغش در موضع رموه
نفسه خانه خواند آورد شاید و دیگر دزه قیام کنند بر آطلاع
کزارش رفت مصیبتی که نازه باعث انتشار حواس خسته و سبب
اشتغال نازده هموم در خاطر منعموم شد آنکه میر صاحب قبله میر
حسین علیخان صاحب مرحوم برادر حقیقی میر محمد علیخان صاحب بیاد
بتاریخ بستم جادی ایشان رحلت از جهان فانی نموده و انوار
را بر آدل مجوران چراغ نزار ساختند تعالی شان جناب
مدوح مغفور را بنور رحمت خود بیا مرز و زیاده چه تصدیقه دهد

رقعه بیستم

میر صاحب مشفق مهربان مخلصان سلمه الله تعالی غلبه صفرای حرارت
تب مفارقت را شربت ناریج یاد لطافت شریف که چاشنی
نخشب ذائقه کام و دهن محبت خالص است تسکین داده کزارش گر
مد عانت دالیهای سکنه و کوله که از ثمرات اشجار باغبانه
مصلحه دولتیانه جناب قبله و کعبه دو جهان حضرت میر محمد علیخان صاحب بیاد

که بهین پیوه این فضل و صفا شکن حرارت مهاجرت بکاشنی
 اسید وصال است در جلوه گاه غایت جناب ممدوح باین ویرانه نشین
 مرحمت شده بود برای غریزان موجوده تقسیم آن بظهور آمده
 دوازدهم ذات خویش نظر بر موافقت قلبی حصه برادرانه بحد
 سامی انجاف کرده شد بنظر اجابت اثر رسیده خوشنمای
 نمائشای نگاه مروت انتباه و باعث ملذذ مذاق لذت موافقت

اگاه خواهد گردید زیاده و اسلام

رقبت و یکم

زنده ارباب شرافت علیا سوده اصحاب مجدد اعلا شمع افروز
 محافل تقدس و احرام پیشوای نواقل تفرس و چشم سلاله
 دودمان مصطفوی نهادده خاندان مرتضوی قلبه پرستان
 یاد فرمای دورستان زاد محبده و دام ظلّه غبار جوان گاه
 رفوان حضرت اعلایت سرمد دیده گران انگاشته جمال
 اعطاف ملازمان و الایت رایا عتی جان ناتوان بنداشته گران
 مدعاست مرحمت نامه مکرمت آسود که کشش و دانات الفاظش

بعلو رفت و شان و شوکت نمایان چون علمهای کادمانی فرید
 و دوایر حروف منانت موصوفش در کمال خوبی و خوش استواری
 مانند خم قرارگاه آمال ذریعۀ پناه فاطون سواد فقرانش برآ
 سکن در چشممان اقالیم فرست و ذکا و دلیل حشیره حیوان
 بیاض بنی اسطورش بلب تشنگان زلال فهم رسا مهریت
 از سبیل روضه رضوان در عین وادید چشم تما کالوجی من السام
 بجلال نزل ذریعۀ فضائل این سراپا در ازل گشته بیت قاصد
 آمد نوشته آمد وحی آمد نوشته آمد اگر هر سر موم زبان
 سپاس عوطف یاد آوری ملازمان کرد از عهده اش برآید
 از نیت محال را کفوت مصوره شکل شکر و حسان ان مصدر امتنا
 را بر صفی خاطر قصدا رسام سازد صورت گریش انجبه اشکال
 بیت اگر هر سوی من کرد زبان ز نور دم بهر یک و استانی
 نیارم کو هر شکر تو سفتن سر موی ز حسان تو گفتن به تعالی
 ان منبع فیوض سرمدی را با بن عاجز نوازی خوش شرام و عتکاه
 صحت و اعتدال داشته مریح نشین چار بالش شریف حمیده

دو سادۀ افروز خفا مل بسندیده دارا و رب العباد

رقعه میت و دو هم

عسی دم جان لبب آمدگان بر من الموت مجوری نماشگاه
نگاه باز پسین بسمل خنجر دوری عکسار بلاکشان مصیبت که
مجبوری مخدوم خدمه مبتلایان محبس مخدوری زاد و مجده بنجمد یک
مصائب کشیده در درد فراق رالذت حشیده یاد اوری شفقان
عکسار کردانیده و در خون طپیده حشر شتیق را ارن
خنجر تسلیم چنانیده تر زبان کردیده بعد کزارش سلام سنون
عوضه سید به مشور عوطف کنجور بیاسنج عقیدت مرسله این زنده
و رگوار زار فشر و صول دیده ددل را بنور سرور شکور است جهان
و حشر کوشه تنهائی طرفه حالنی بهر سانسیده که گاهی مقبور تو جبه
باطن فیض موطن آن مقتدای دودمان طریق عرفان سرخوش
نثار تقویت بسیار دو گوی بخیال تعلقی خاطر نزلت تا شردستان
کزار اطراف عدیده در گره رنج و شنت از مدت دراز است بر آ
همچو من میچکاره حاکمان آواره از کمال ند است رنگ ارزومی باز و

بیت بی تو ز بس که کرده ام گریه دهنده کار خود گریه به بخت خود
 گشتم خنده بر روزگار خود از آنجا که این سهرق کشمکش شکسته
 بلا از کثرت کشاکش جنای زمانه بنویساو که جور پیدا در ترک فلک خیز
 دست و پیش شمشیر نیز این سحر گفته انگیز معذور از پای گریز
 بهر کیف اوقات خوش میگذارد و در بنی غیر از درد و مفارقت حجاب
 شفقت مآب ندارد و لهذا تکلف اوقات جامع احسانت ملازمان
 که زیاده تر غبار طلال را با صفای حال پراختلال این شکسته بال که با فو
 عامه گوش رس حجاب شود بر دامن دل اشراق مترل اندازد
 از غنای لب کل شده مینت پری دار معجور جگر خون شده بهلا به
 خبری لشکین ده خاطر عاظر باشد نه ابر کلک که بدر میوه برادر حجاب
 مشبک شده بود اثری بخشید اکنون فقط فکر گذرانیدن سوال
 بجهت لاری صاحب بباد باقی است اثر بخش حقیقی تا اثری در آن کرمت
 فرماید بعضی مضطربان موضع رمیا که با امید مینت ایتم اتم در عشق خرم
 و لکرم با احتمال ملاقات دارد الله اباد شده بودند از عدم منظوری
 که این استرخاص محروم از مشاهده ظاهری مراجعت بقیام گاه

کردند باقی حال زبانی سید امیر علی واضح برای عالی خواهد شد
زباده چه گزارش رود

رقعت طسیت و سوم

بنام حسین علیجان خلف امین الدوله نائب رئیس مخرج آباد
خان صاحب دالانشان منبع المکان سلامت بعد تادیه حمد و
شایستگی که گوش نشین حیرتگه گاه توکلش مستغنی
از کلفات مصنوعی بوده بوضع آزادوشی فارغبال و بادفره
سخت و کبر از پنجه سموم جبارش بعد وقوع کوشمال منبای
طوفان نمرین و نکال شتوی ز شیطان بود سخت و کشی
حدار ازین شیوه نبود خوشی به پیش کارنده کائنات
تذلل بود بهترین صفات خوشحال آن بنده سرفراز
که جوید ز افتادگی امتیاز به حسن چند از قلم زبان بر زبان
قلم می آرد که غرض کلی از ایجاد عرض و جوهر و ادب و روح و سبک
شناخت مسدود خبر و کل و در بانف صالح خار و کل است
هر که ادراک این دقیقه نماید از عهده فهمش انبانت برآید

ظاهر است که هر که شناخت خود مکروه جاده عرفان چنان تواند
 سلوک شاپراهِ وحدان چکیده تواند نمود و درین مسلک روشن
 تقرب طریق الی الله است و برین دعوی عقل شاید و خواهی من عرف
 نفسه فقد عرف ربه گواه بنا بران لازم است که هر کس خود را
 شناخته باشد و کسیکه خود را شناخته لا محاله از پایه خود اندازد
 برداشته و بکمال خویش سجده و در کار خود شمار گرفته و بر حساب خود
 وارد سیده فهم قدر مقدار خود کما ینبغي نموده باشد پس بی سادست
 از کلیم کوناه دراز نکشد و عقل زیاده سعی بر بام بل پر دگی و حفاظی
 ننزد و با وجود عدم بصارت خویش را بحشیم دیگران دیدن و دید
 خفاش در پر تو افتاب کز لبت و بادست و بتان بریده انگشت
 و مرتبه و الا نرا دان عالی نسب گذاشتن و خود را امیر کبیر ندانستن
 بقوتای خود انصاف گزین مستلزم شناختن خود است که خدا نانشناسی
 احدا نخواسته لازم دارد باری از سیمه تصدیع زبان خامه و خراش
 عارض نامه سبب تضییع اوقات است که در نقطه مکانات مرده ساهی
 بنام خاک رگنم و موصول نموده القاب که از دفر غدر نیست بجا کشیدن

از تراکم سحاب قلم تراوش پذیرم شده بود چون یاران
 بے محل در موسم گزده بهار غبار اندودیده حقیقت گردید صبر
 عند لیب خانه اخلاص نیز سقد آن بود که بمنقضای جواب ترکی
 به ترکی پاسخ مرسله بهمان ضمایر و القاب از منظر هم چون
 صدای کبند بر گردد بیت در دهم رسانی رسانم درود
 بیانی بیایم ز کبند فرد + لیکن اتماما للجب از ان مکاره چشم
 پوشیده فقط برای انتباه حق فراموشان گمراه کوشیده شد
 واضح باد که در ملل اسلام قوم سادات بنی فاطمه علیها سلام از بهترین
 اقوام مفضل الامام و دوزی المجد و الاکرام اند که بر دیگر سادات علویه و
 ذوالانساب فرشتیه تفاخر و امتیاز دارند چه جای مغول و افغانه و جمیع
 صوف بشرط توکید ایمان خود ما را از رعایای سادات و سادات را
 اتای خود میدهند مخصوص قوم افغانه که از تخصیص ارادت ترجیح بر صفا
 دیگر دارند و معاینه سیدی پادشاه اقوام دیگر زبان حال را غر از
 او کت رنگشاید و خود را بغر و کت و جاه سلطنت نمی شناسد
 نمی زانسانم بر همان مبرین بران وجود مسعود شاه جم جاه پادشاه

ایران در حفظ ادواب نسبت قبله و کعبه سیدنا و مولانا میر سید محمد مجتهد
 است و ای بر کسیکه از خردت و سطوت ظاهری هم محروم و معذور
 و در قوسیت بیش از افغانی بوده باشد پس چنین کسی را چه
 برای لاف و گداز و کلام نبودی مقاومت با صاحب اشرف الاشراف
 قومیت جناب انجمن است بفرط اعلان مستغنی الاظهار و حیث
 و استطاعت معنویه و در فیض سانی انجمنی روزگار بر ضمیر و بطن
 آشکار و حال دیگر است هم که بعلای ائمه اطهار منتهی بجناب سید ابوالبر
 علیه وعلیه الصلوٰه است افتاب شهر و دما تاب ظاهری دولت و عظمت
 و توکل منت کش اصحاب دول و ارباب و غل و چکونه منت و نه گاهی
 و در بر رکان همه بیک چنین رسم مانده پس با اینهمه مراتب اگر پابندی
 سلسله اسلام قایل است دست نارسا از آستین جبات
 بار کتاب گریبان گیری خاک اران بر آوردن و بد است خود کوئی سبقت
 از میدان ربودن و چشم غریز پوشیده همه مارا بیک چشم وید
 و بجانوس خیال بحد سردی و بانش مهری آرمیدن بیده
 در باب انصاف قبیح تر از ان فعلی نباشد اگر سر بایه بران بردی

باعث پذیرد و آشفتن سدری بوده باشد کسی که از بعضی
 ماتحت ملازمان مجله و غرضی نیست چه سرکار و این ستره
 برای مستغنیان بی پردا و دفع دما اعتبار با فرومایگان
 که درین کهنه رباط بمنصب و تارونی رسیده اند و آخر کار
 بمقابله موسی صفیان طوز خلی مراتب رخت هستی بقهرند است
 و انفعال و حقیض کتب و نکال کشیده اند رباعی ای صاحب
 مستری آسان نبود بکامنه مان ماده جان بود + بر سر کف
 آید که کند باد گذر موجی دارد ولیک عثمان بود + بحر و صفت
 صیت بلند نامی رفیع توان ساخت و از زنگ کلو و میل گردن
 سر در ری نباید افزاخت از بلند می آواز آوازه بلند نشود و بام
 نامی کوس خود کامی صدا اندید و از تخمین خوش آمد گو یان
 از خود راضی نباید بود و در زکار حرف گفت زبان نباید نمود
 و از کا و کا + پوسینیان کو گنار خانه که مغز را از پوست نمیدانند
 هیچ حساب خود را از ادلی الالباب نتوان شمر و بواه واه شمر
 و در مان قهوه خانه که سفیدار سیاه نشاء سب باط عالی و سبکهای

در شهرستان روشناسی نباید گسترده سازی کرد بدین
 کلیم کلامان سرودش شش که دیدن از جیب و آدات و اسنن
 قلم بر می آرد دلیل گویا گلی است و دو حال شدن سنج نفعان
 قدسی انفس که بکدم در کالبد صد مرده هزار ساله جان مید
 برمان کوه منشی و خری اگر طرز تحریر باد مسیت و پاس ایمان
 منظور باشد تکلیف ده بان حامه باید بود و الا بیداد و برداد
 و خامه و قرطاس نغمه نموده ابواب ملال بر روی جانین بن کز شود
 بالفعل نظر بر نیکه پاسخ نامه چون جواب سلام واجب است و نیز
 بلحاظ آنکه اگر مزاج و مزاج بهین سحبه رضیه عادی است مبادا که
 از دیگری سرکش بطور تازه بروز یابد بر روی مسلم آمدن بر رولان
 بلوغ باشد و بس آینه اختیار بقیض افتد ار است فاعترفا
 یا اولاد بصار الله و بس پروا ندارم بهیچکس زیاده ابرام نرفت
رقعه شصت و چهارم
 امروز که پانزدهم ماه ربیع الاول روز جمعه است مکتوب کلفت استوب
 مشغول حال مهربی پر شاد و خلف الغریز القدر موسوم سپید

علی حسن خان موصول مطالعه شده بود حشر را بدماغ و دماغ را
 با شغلی رسانید دنیا طرفه دار الحزن است که نفس بر تنفس
 اسایش نفس براری نیست اگر چه این صدمه حقیقتا و مجازا با ^{عیش}
 سوزان حکم الغمیر العذر لیکن مهتم آنرا از خوبی طالع شوره
 خود میداند که خود اگر چه با انواع مکروهات مبتلا است لیکن از فلک
 بیروت نهال از صعوبات اجبار دوستان قریب و بعد محفوظ
 بوده است الحال اسبای دل فرساک چرخ سنگین دل برنجیکه
 تعلق از مشاهده دیده پاکشیده داشت و دارد اکتفا کرده اخبار
 متوشه دشت انار مصیبت دوستان را شناسا سخا خست
 درینغ از نوخیزی طفل متوفی و نفوس بر حال ملالت اشتهال است
 که درین سن و سال که احصال چنین نعمت فرخنده مال در معرض
 زوال است بیداد چرخ جفا کار بدینطور با پمال خست از آنجا که دول
 این درد بیدار زمان غیر از صبر نیست و علاج دل شکسته بموسبائی
 شکیب ادلی که ذریعه رضای مولی است او نمائی ثانی ایام
 مافات به نعم البدل فرماید زیاده چه

رقعه بیت و پنجم

پیر غمخوار سعادتمند اسرار میر عباس حفظه الله تعالی حمد وافر مجیب
 که زبان عالم را بسبب از آداب شکر انعام خویش بدعای صحت
 عزیزان مصروف داشته در وسعت کاه دل که حیرتگاه صد بادستان
 خیال چند در چند است سبجه صبر و تسلیم گماشته ابر مطالب را که در بار
 سفاین بسیار در شکم دارد و اجازت ترشح چند قطره دعا میدهند
 که عالم از زخمیه موسوم به حجاب منفی میر غریب صاحب در وضع رای لغت انصاف
 خواهد شد بهر کیف رنجی که دارم از فراق یاران سیدم است والا گوشه
 نشین تنهایی در صحرا نور و عالم بی پروائی را از امتحان فلک چه غم است
 کای باید گلشن محبت اصحاب محبت از پیشک حشر معبودی خوشنما به
 و بیده الم کشیده می پردازد و کی خار خیال مفارقت ارباب صحبت
 بدامن جگر جراحت رسیده خلش میبازد غمزد ببارب چه شب
 بود محبت که من از ادب یک قطره آب حرم و در با گر لیتم ، او تعالی
 پایی استقلال این سر ایاض محال را برقرار و دوستان و عزیزان را
 از دولت بنزدال کامکار دارد اگر بعد بجه قلم فرساینها و شوارش باشد

نخبر بر سر صحایف سرد افزای خاطر نگران باشند زیاده برام

رقعه پست و ششم^{۲۶}

بنیچه که کوزنی فاخته دل باخته دم سردی حشر فراق در پیروز بانه
 انشین ترانه مناقیه بخاندل سراپا اشتیاق یعنی رعنا شنید
 لب جوی ریاض مردوت و مردا کنی کل چنینستان فوت و فزاکنی
 وصله الدالی با تیشه بیدار گشته بندی شنای چنین پردر گلشن
 ایجاد دکنون که اگر گشته باد فرا سوشتی یاران غمناک غنچه خاطر
 خواجوا این را اندرده صرم مایوسی ساخته ملک امیری فضل
 نوازش اسماک دل پرواغ را از زمین کلکشت کلاز خیال نزاران
 کلکهای باد فزاهم و زان اعمال دارد بجلیده هادسی نوخته رحمت
 سلام سوزن را با بخت شام شام سوخت دیگر کنی ابد انموده
 بر شاخسار بهال مد عابرک دیار تفصیل مضمون این چند
 سر و حبال دل جای نوشد و گرنه پر خون گمنش
 دره دیده توئی و گرنه چون گمنش امید صالح نش جان را در نه
 از تن بهز و حسیله بیرون گمنش + می افزاید در نیولا استرا از بیم

رونق افزائی جناب به آرایش روش مقصوداری ساخت
 برگزیده سهام باعث اتمام از بار مراد عبهر و دیده مترصد و دیدار
 فرخت انار سهام اقدام مشقه فرجام خدام در راه آباد است باغبان
 قدر نخل آرزوی آن تازه بهار و پیش و پیش را از زیاده ازین از دنیا
 قدر و منزلت سبزه و شاداب کند و نغمه و تهنیت عند لیسان بیان
 آژادگان استغفار پیرایه اجابت گوش رعیت دلم و دود و دوا و خان
 نامی شخصی که از دوستان یکی از رفیقان هم نفس این خاک نشین
 بوده ترانه بسج سهر در دست مسمی علی شیر جان بسج و زمره
 مقصوداری برگزیده سهام سابق منگ بوده در عهد حکومت مشفق
 منشی علی رضا صاحب بر خفت چند ماه در خانه آمده از علالت و سبب
 رخصت حاضر شدن نتوانست و بجای او دیگری مضمون شد اکنون
 عذر عارضه بر طرف و نوید زلفش آوری طایران بحکم روائی برگزیده مذکور
 گوش رس او شد در صفای ضوابط انجا و یک زین پیش آهنگ
 گاردان سپهکشی و انجمن است وافی البرکت مضبوط است بواسطه
 تعارف دوستی که درین دارالایلا هم نفس این مشت خشن اند مستحق

سفرش در بحالی شده خواهد شد از اینجا که حسنت با تقصیر
 جوهر فطری مقتضی رحم بجا رکان کوی مالکمی است اگر بمسبداق
 در آتاش ایل غلا شتر ناخن لطافت ساسی عقدۀ کارش کشاید
 دعای از یاد ثروت و جاه اولیای گرامی در دوزبان اود باعث
 سنت پذیرای این هیچکاره یاده گوشتور بیت اگر کار یکس
 بمان شود زوریای لطفت چه نقصان شود

رقعه بیست و هشتم

بعد تقدیس قدوسی که پای اودره را تاب آتش کوشه یکس
 رسانیده و این هیچکاره را بر جاذبه قناعت سنجیم کردار بنده
 و پس از سلام مستنون و تمنای مکنون خلاصه کار مدعا است
 مرزده صحت و اعتدال عنصر لطیف از خط اسمی برادر میر جان صاحب
 دریافته طمانیت اندوز شدم و حال این مگر شسته و آدمی حرمان
 به دستور است هنوز از طرف فروغ آباد خبر که شنن سوال بخجوز
 جناب لارذ صاحب که پیش ازین مکنون خاطر شفقان عکس الی
 نیافتم ام اگر اود مغالی آن نخل امید را متری و شام ناگامی را سحر

خواهد بخشید اطلاع بامی خدمت کرده خواهد شد و الا حالیکه دارم
دارم و سپاس گزار برورد کارم گاه کاهی از نوید عافیت طبع
الطفت این منجور کوشه نشین را هم سرور فرموده باشند

زیاده چه تقدیر دهد

رقعه بیست و هشتم

میر صاحب مهربان عزیز از جان جمیل الحاصل و الادودمان غمخوار
مین انش بحان حفظه الله تعالی عن شهور الدوران عنوان صحیفه
بیان را اینجا و سپاس واجب الوجودیکه صبر را منسوب کوشه
نشینان گنج نیکو سنجیده و حالت بیکسی را بتفاخر فرمایا در
نواخته ارایش داده بعد شرح تمنای وصال فحش اشتغال که
جامع المتفرقین بکسب از منتهی سید آرد و به مطلب نهاده از اینجا
تشرک چرخ خفاکار از سالها سال در کین کین این اندوگین تیر
در کمان و بوفلمون روزگار غدار بانس و سنی نیرنگی نازده شعله
از فروز کاشانه جان است مادر تعطیل سیه که در گردش سفر
هر طایفه از آله آباد بعدالت بهشوره دانه بهشوره بحکمیه عدالت ضلع

الله آباد اول بدایع مفارقت قدم مر شده دارین غفر الله لها مبتلا خست
 و یک چند در فکر رسانیدن بخش مقدمه ان مغفوره در الله آباد
 حسب وصیت جناب ممدوح مرحومه از عدم دستیاب شدن کبار ان
 و اعلان مسلمان که متحمل احتمال صدوق تا بوقت توانست شد انداخت
 بعد خرابی که بلاش زباده از دو ماه چند کس بهر سیدند بهر روز یکی
 تا بوقت بعل آورده خودم بمعبیت جناب ممدوح مبروره تا الله آباد
 سعادت اندوز کونین شد روز در دو الله آباد که پاتر دهم و بقصد بود نام
 چند نین بخش مقدمه پر داخته بعد غار حار حست در دل شب را بر کرد و صبح
 ان با صفای خبر صدور حکم مقدمه معلومه از صدر نر و صاحب محبتت ضلع
 الله آباد حاضر حضور حاکم اینقد الت شد همکده حال حاضر شد ثم بر حاکم موصوف
 حالی شد فی الفور طلب فرموده از حکم اصحاب صدر اعلان فرمودند که متصفا
 شما که با خلاف ربه روانه صدر عدالت شده بودند در دو مقدمه
 بجزئی شد و در مقدمه سومی به ثبوت جرم هزار و پیه جرمانه و مسیاد
 فید یک بار بر شما و با بعد و پیه جرمانه و فید یک ال بمیر قلند بخش
 حکم است و در صورت عدم ادراک از جرمانه مسیاد فید یک یک سال

برای هر دو بکسان زیاده خواهد شد و از جهان رونق این پاکش در
 محبس عدالت و جوانی متبذ است اگر چه جور فلک بر خجایای سابقین
 که بکثرت زیر بار بیای ایام تعطیل حالتی باقی نه داشته بود و انکشاف کرده این
 آفت بران افروز و مسکن الحمد لله که زبان عجز میان تنگگوی داور
 حقیقی و غلب شکر بردار و منعم تحقیقی است و نظر بر سیات اعمال
 خود را میسر آید ای شدید تر ازین انکشاف شده نوعی مصلحت خود را پیا
 در رحمت نامتناهی جناب الهی مبارک و متوکل علی الله المستعان خود را
 محکوم رضای قضا میدارد و در بنی که با قضاوی بشریت حاصل است از مذمت طاعت
 برادران و دوستان و مضطر را بعضی در استکان دامن افتاد است که هر یک را
 بسنوح این پنجه از باعث این بلا نصیب که در ذی حاصل است در اتم ازین آینه
 به لجه افغال و خجالت و اصل برادر صاحب مهربان عزیز از جهان میر جان صاحب
 نعل در استنشاند و هر روز با سمالت دل بسمل شریف می آرند و مشفق میر
 عرب صاحب درین ایام بارش از چندی بدیدن این ناویدنی رونق افراست
 ارا با داشته اند نور چشمان سید امیر علی و سید اکبر علی که مخصوص برادر صاحب
 قبله منشی میر شرف علی نقی صاحب حاضر بودند سید امیر علی حاضر باش حضور

صاحب کلاکتر بیاد صلح فرخ آباد بقائم مقامی عمیده ششتر داری میسر
 میرا کبر علی در کچه ری بورد حاضر می ماند از فرخ آباد رسیده اکثر ملاقات
 این میکاره پسر سنده برادران و بعضی غریزان معجور را حالنی است
 که باعث ترحم تماشایان است برادر صاحب قبد میر شرف علیا صاحب
 تدبیر را در استخلاص این خاک نشین از سی اغره روزگار معذور صاحب کورنر
 خبرل بیدار و صاحبان عدالت نظر من از امداد دست و قدم و اصراف در خطیر
 رسیده اند تا نیش بر اثر بخش حقیقی است محبت صحیفه سامی منضم بغریت
 مر شده مغفور و در این تردد و غم سفر الی آباد رسیده بود فرصت تحریر
 نیافتم خصوصاً در وقت روانگی خط و مشقی میر عجب صاحب از روانگی خط جناب
 هم مطلع نشدم لهذا آخر بر بخش در جز تراخی افتاد اکنون که خط مرا
 میر جان صاحب روانه میشد و کلمه از نا جرای سر گذشت بر زبان قلم
 رفت زیاده در سلام

رقعه پیت و نهم

جان ریش حکم غلطیده نمکود پاره الیاس غمخوار من او را رسیده گاه
 سهیل یاسین مرخورد در سعادت هاس میر عباس خفته اله تعالی زیبا

حاضر را اول بباس معبود بر حق که طلسم کده رنج و مصائب را بکشد
 مصائب بر تفضل کنشائی نموده و بر روی اصحاب تسلیم در خادوهای کجینه
 جمیل بمجد ان کریمه ان الله مع الصابرین کنوده ابروی توت بانی
 داده و پس از ان دفتر شمع اشتیاق دیدار است انار که اصل
 المهورین با سعادات محفل سازد کنوده بعد از عید و اینه و ضحی
 غریز میگرداند محبت رساله سعادت مقاله پاسخ رقیبه یا بندام بلا
 بیت و چهارم زنجیر رسید و از کدورت طبع نازک که از سبب این سوخته
 جان سموم جفای فلک عائد حال است اگما بنید چمن آن بر عجز دار را
 نسبت خاص از لغت در خلاص با این مشت خاک است هر چه غفلت خاطر
 بر نگارند سر ابا بجا است مگر چون این معترف اند نوب نظر بر تبارخ
 احوال و افعال نگویند خولش خود را سزاوار ضیق نفس میداند در هر حال
 شاکنه خالق اگر بوده شکر پردازی و اورداد که تبه بزم میرساند
 رحمت ما مقارن او تعالی شانه مکافات این دار المحن را ملا فی غمران اخروی
 سازد از انجا که بخورد و دوری غریزان بر بنی ندارم انور از جان کدورت
 و طلال و انرا بر خاطر تراکت ماثر خود راه نهند هر گاه مقتضای رحمت اعم

حقیقی خواهد بود از شکجه با خواهد رسانید بعضی نیرکان نذر پر باد
استخلاص این مورد آفات فرموده اند مشیت انبوی موفقی تا به
آن باد لازم محبت آنکه گاهی از حال گوشه نشینان بکنشنامی
باد فرما باشند مبالغه سرسله انجان غریز نزد برادر صاحب غریز صاحب
میر جان صاحب رسید و برادر صاحب موصوف کلام در آن باب فرمود
هستند از اله تعالی مستقره الفوا خواهد شد زیاده عمر باد

رقعه ششم

نوا بصاحب دالامناقب غایبمقدار زیاده نکلین و قمار و نوبت افزای
نظم سلطنت ابد بیدار تقویت بخشای هوا خواهم نیاز شعار دایم
در شسته بعد تحمید حضرت باری غراسمه که مومنین را بنعم آفات
کونین سعادت سرمدی بخشیده و دلباستم رسیده در نظر بر مصائب
ابا عبد الله الحسین علیه السلام بداد الامان مصابرت کشیده بدیه خلوص نیاز
نیشکش محض ایالت منزلت خسته عرضه میداد آنجا که چرخ مشعبد در کین
مومنین و صد دایه ای دلپای خسته است طرفه شعبده برانگیز که رشنه
سر و قرار در هم گسیخت تبیین اینمغال آنکه طمان بنده زاده که بعر چار سالگی

من هر چه در این سده آباد و دور او را و ز کور خود بود از عارضه چپک عشره
 محرم الحرام و در بیت حیات بخازن نقاشی کرده زیر قدم جناب حضرت علی اصغر
 علیه النجینه و السلام فایز شد و عالمی در چشم ماورش تیره کرد و بدو چشم ماه مذکور
 از وقوع این حادثه از خط فرج آباد باین محزون خبر رسید چه خبر از خود بخیر
 ساخت و گذشت اضطراب را با سبب حواس خمس پروراند و فراتر آن بسیار
 اوج نجات کثیر و کرامت مجلس عزای جناب سید الشهدا علیه النجینه دانست که از پیش
 او باز و در غریب خانه میباشید و اتمام آن سبب درود و ستمند در بیت
 کهنه بوی استیلائی که این آنجا که عبارت از دالده آن جان نثار مرقد صغیران داشت
 که بلاست متعلق گذاشته از انعام میام معمولی مسلمین بود زیاده سبب اضطراب
 خاطر اندر کرده کردید که انوارین صدمه از خود فراموش بوده باشند نقدیم
 شد و بطریق دیگر و بر باد داشتن عزای امام مظلوم علیه السلام بجهت ترویج شدن
 و در فوت چنین کسم سعادت التزام طعونی نظر عوام و محرومی سعادت
 از لوازم عزای امام عام علیه السلام سبب خجالت و در تغفل برای در دام مقهور
 است از این کار جانکاه زیاده تر مضطرب شده بخیاں آنکه اگر برای کس
 شب هم فخر اندوز اتهام مجلس مولا قتلین شود عافی لیلی مافات ممکن

در احوال و در غایت را در اینجا گذارشته بدون تو در مع حجاب بر سبیل ذاک ای
 منیر آباد شد مگر تا هم اطلاع رد ای که در احوالش مرزا دمی علیخان علم
 نمود که با تاس شان سبب مبارک رسیده باشد با آن جد و جهد بکار
 که در آذر شبها عشره محرمه تغاضیب اهتمام محفل عزای امام مظلوم
 دست پرورد دل مغوم شد که مدارج شرافت خدمتگذاری مجلسیان
 نوعی بتقدیم لوازم نیاز شب عاشق و عمل روز عاشوره و تقرب سوم و غره
 حسب معمول بتیمیم رسیده اکنون شریک مصائب ساخته فکر ز ساجده
 کشندگان غربت است بر چند بوس این دنیوی ندارد لیکن جمیع عده
 حاضر باشی حضور حضرت قدر قدرت بعد عشره محرمه داشت و پیرایش
 به بقای چند نفوس باقیمانده حیات ستار در آن سحر کار جلالت و تبار
 بر سر کار بود لکن امکلف اوقات جامع الحسنات ملازمان است که اگر
 همین غایت عالی امید سریع الحصول مقصود باشد بعد هفت عشره
 غم لطف نموده خود را فائز خدمت دانی و الا فادیت ساز و دوا است
 و منو سلا که در اینجا در غلبت روانگی این طرف گذارشته است طلبیده

قیام پذیر کج کرت ند کور شد از راه نوازش قدیانه مترقب صد و چرا
عرضه نه است زیاده بنجم است و کامرانی زائد التور باد

رقعه سی و یکم

میر صاحب منفی کرم اخلاق محبم زید اشتافه بعد تقدیس و تحمید عاقر
الدنوبه که بمن توفیقش چشم غمک غم جناب سید الشهدا علیه التحیه
والشایع گشتی نوح زورن نجات مستغرق دریا شکر عزای منظم
دشت که باب احل امن و امان از طوفان بلا خیزافات است به سلام
مسنون ریشکشی انجمن اتحاد مومنین ساخته مکلف مطالعه لامعه است
و جنگ بنز ویر چرخ دوار مقامی را که بوجود مسعود ارباب ایمان از زمین
مجلس عزای جناب سید الشهدا علیه السلام در عتبه محرم الحرام دارالامان
جهان بود و کمترین از کار ذکرین که محل قضای خواهر مومنین از آب شکر
ما تم امام همام صلوات الله علیه با ثمار نواب خیریل در سبزی و شادابی رشک
نوشه نخل و صه رضوان می نمود اکنون بالعکس آن نه ذکر از ذکرین و نه وجود
از مومنین و نه مجلس از عزت امام مبین است چشمتکه در سولاف ایام خجالت
باشد الحال چه پند و دلی که سابق با تم شاه شهیدان بخون جگر

علیه باد چه پایش گزید طرفه سخن بر روی کار است
که بوی سبکی شد که بخواند پائی آزاد است پای فرار ازین دشت که
لنگ و در افتادست از محرومی شد شمول محافل تغرب که بدوین
از دو قطره دانست که از تیغ جهانی نیز نکس چرخ خونریز که برای همچو ما
کلهکایان به از آن وسیله بخاتمه بنظر نمی آید محروم خواهد ماند دل تنگ
فیه جای نشستن است دنی پایی که نیز نماند خاستم که در بعض شبها
از بیابانی عسره مکرده در شهر رسیده فخر اندوز مجلس جناب سواد
خود علیه الصلوة نیز شوم چون کوشش رغبت انما مشتاق اصحاب
از کار مصائب شهیدان که بلا علیهم التحیة و الثناء چشم نمالیدند
بندوباری و نجاست و در جمیع این قسم ارباب ظاهر ابد و النجاة و استقامت
است اگر چه مجلس غریبی مولای گویند وقف مومنین و مبر از دغدغه
تقرض حجاب است لیکن تا هم بر آید بالشیان کج آنرا و احاف شد
محافل اغنیاء بدون تعارف با سبق محل حجاب فرد بیل ز ادب
بانه نمند در صف کلزار تا کل بطلبکاری اولب کشاید هر چند باز
قد بجا نبرد مکان این تنگ خانه از دودمان ذوی الامتنان جناب

جواب سستی عن الالقاء بسعفی از اسجارت و اسسرج
 است که هر یک بعد از خبر کالیها سے ایام ماضیه اکی نشانہ حشمت را
 خانه امید خود داشته تکلف معاشرت ندارد لیکن چون بالذات کالی
 شرف اندوز حضوری نمکشته اند اندکزه این تقریب را بر
 زبان فصاحت بیان می کند اشته مکلف است که از خلاصه مکنون
 این صاف درون که بر او از آلودگی غرض دنیوی است بخیر خباب
 مفرات که درش کرده بعد از تراجم براقم مذنب اطلاع فرماید که
 اول بهره مند افاده حضور گردیده من بعد اگر اتفاق شود در او آخر
 شبهای عشره مجتره سعادت اندوز عشتا ذکر افای گویند و تفاخر
 باب ما تم آن امام دارین با حجاب ظاهری شده باز یاده در اسلام خراب

رقص سی و دوم

بر صاحب شفق مهربان مخلصان پیر رحم علیها سکه عند لیب ب
 کلزار تما سحرک نغمه سرائی حکایت یاد اطلان شیف گردیده و طائر
 استیاق را در نرسنگه خاطر مکران جلوه طاووسی بخشیده منقار طوطی
 ماطه زبان حامیه را بر بنزدان مدعا میبازد و بدید مرده رسان مفسران

اعنی کار بریا سنجیده و رحمت و امان مع غزل فارسی و هندی یکمین
 رحمت انچه ای دل مضحک شد غزل غزل فارسی که از مرغزار حکایت
 سامی سزده درستی انفاظ و چاکلی معانی آماده و حبت و خیر و
 عاقل ایات غزل هندی که از سبستان سحر آذین دکای گرامی پر زده
 یکی در شکرستان فصاحت غلغلله انگیز نغالی شانه بهای مکالمه فرخ
 بیامان را بمطارق کوشه نشینان قاف سخن سخنی و نکته دانی سابه
 اکنون فیض دارا و در زمین فارسی اتصال است که غزل را تمیم در دیوان
 یافته شود که شاید مطلعش نیست بیت رحمت بدل حکایت نیست
 دل در گف اختیار من نیست و اگر در اینجا نباشد از اینجا نماند
 ارسال داشته خواهد شد زیاده چه

رقعہ سی و سوم

میر صاحب متفق میر بان مخلصان سلمه الله تعالی جو سر خیال را اینده و
 کو هر جمال قمر شمال آوردنیده و مصطفی استبان صلابی جلوه دید
 سحائنه روحانی را بر تبه فروغ مشایده جسمانی رسانیده سطح
 سبجخل صفی را بر کجانه خواهد مدعا بسیار و مرآت مشاکل بود

در اتحاد معنی محبت نامه صفوت بباد و در روغب آینه که چهره شایسته
مطابقت معاینه میشد در سنگا میک و پد و مکران محو ظلمت گاه انتظار بود
چهره افروز و صول شده در نماشای صفای کلام شانت انجام همه من را
سرد چشم خشن ابداری بر سر عطر ایماث پیرا جام جهان نمای حمید
سرمایه غرت و فروغ صفای بر سر چشم جهان بین آینه ذوق انیس
خبا رسوا و جرت لموه جاحت و فصاحت معنون فرص فرما بحرم حرم
کشیده دار شده تماث ایماث سوزن چشمه مهر نیر و نش اضطرار
طبیعیه سلامی حسن عذرا عذرای تلازمه اش در معاینه ادعای ارض
کو بر خراج طلب و ظلمت که غزل کامل در آینه داری قمر طلعان نوا
منابع و بدایع چهره اگر آشفته جلب غرض هر که در شهرستان تماشا من
در آمد از خود و خاموش است و کسی که قوت مکالمه اش او دیدم خود در
چون حرت زدگان گویا از روز انیل خاموشی مخلص که ما شای زبان بند
بوده بر عکس عادت و دود آه را بفالب چند ایماث بمعرض شهود آورد
جذب فضا ان ایماث سامی یا بر کن سماعت مطلع است که طبع از او
را بد نظرت کشیده برود فرد در پس آینه طوطی صفتم داشته اند

انچه او سنا دازل گفت همان می گویم بعضی و خارف بر سر چه علی
ثبت است که سنگ سماج سامعان خواهد شد زیاده و سلام بخنجر
ضمیر غور شد نظیر از گرد و گردت مصفا باد

رقعه سی و چهارم

میر صاحب مشفق مهربان مخلصان میر رحم علی صاحب سلمه شعله حوله
شوق باغون را آبا بستی نشانی امید وصال قطعی ساخته زبان خامه را زبانه
خبر و عاصبا از صحنه رنگین معطرهای نوشن کوز بارقه فیهن مرآت
چهره افروز عالم شهو شده بود در عین پرشانی با نره انتظار لعل و درود
بیت نامه روز بار جگر سوز رسیده شام غم را شب نور در رسیده با حظه
زین آتشش انشکده سینه پر داغ را چون گلزار خلیل در شام از آبر
دشت طمبیدان و فلان با نگرانی برادر سلیمان علی بر ایلم و شامشانی
رنگینش و های پریشان در لاله زار چین حیرت و شب طمبیدان
روح در سحان و حیات انعم شده بود این نظم زبان شده می سلس
سرود با فرائین معانی و شغفه خوارین بلازمه شاعرانه آتش جگر و آتش
سعدانی سدر کم انشغالک محو و فرائین سحره ای و حسنه و شش

از کمال رستی چون نخل چراغان عالم نور و اشعار ابدارش برای طلعت
 خانه قلوب مشتاقان سرمایه بخای طور الغرض مطالعه مناسب سرای مناسب
 هر لفظش خاکش مهر و گلی را در کانون دل به شغال نواز و پیرینه که خست شده
 شاید هر حرفش بخواب و تاب از کرم نابی چهره فروزان خاطر هر که خوش
 را باغ باغ خست این دل بسته هم سواد و غزل از دو دگر سوخته تر نیست
 برداشته و پیردانشی جاب شمع کوش باط محض انس ساخته که یکی از ان
 به تیغ نصف ذات می رود و چشمی همراه گل نیری فکر طبع گرامی است
 غزل اولیس زمین نوا بجا در نقشه مهر و یف در همان توانی و غزل نماند
 گل نیر شعله بجز دانه افتنی است امید که شعاع آفتاب طبع رسامی هم بخ
 بر نماند و چهره شاید غزل دومی هم بغیر باشد اتم جلوه و رخسارانی با صبح
 طریق یکا کنی و کبک ادلی بر تو انداز صفا تر جانین باد

رقعه سی و پنجم

میر صاحب سبحانی ضمیر قمر نظیر مدله الی ما یتماها اکینه دل اشتیاق
 که عکسش بر شوارق قلوب صفوت سلوک هر نمایان که بر مصداق و صفا
 روحهای مولات ضمیر صافی تخمیر گردانیده سلطان صفا رخ مدعا و مصطفی

خانه بر امت نوضیح میدهند مگر این صحیفه اتحاد و لطیفه که از آبداری بدست
 بنین اسطورهش چشمه تنویر مهر منیر اصفیه در شکست و در امتناس
 انوار الهی مثالی صفای فصاحت معرورش آینه ذوققرین ابابره
 سبب پر تو وصول افکنده بان جام جهان نای خمشید یا مانند جلوه صبا
 کل نورشید تا شگاه نظر کردید اگر چه نظر بر معنی که یکدست کار گذار
 بچهری گلگتری باد صف آب در جگر دشتن که اگر خواند ابابره فشار خورند
 آب در دیده انداخته اند مال کل زخم غنچه میهم ار در را هر روز بر منبه صبح فرا
 دیگر میگذرانند خاطر فایز در آب و آتش بود لیکن چون اظهار لا اله الا الله
 که ناز از معوره اله ابابره سپیده اند بر چهره افروزی شاید مقصود
 خانه حصول اموال و قصد مراد و جت سامی غنای به بنگام محمول بود و گدا
 که درت خاطر شد که با تمثال تمثالی از کنای عالم بی مثالی جلوه را بر
 شخص مراد و استخوان شکن سامی در تحصیل این کار آتش از آب کشید تا
 شانه این سحرش صحت فردش را مانند صبح صادق حدوق فروغ صفا داده
 آب بر آینه ریزد در صورت نقد بن این نوید فرحت جاوید پسند ظلمت گاه
 بلده اله اباد بودن اب در دمان سودن است اگر مصلحت وقت رخ نماید

از آن صفت کده قدم بردارند و بنشیند و لب اوردی سلامی از روی وصال
 جانین در آبی بر روی کار دارند زیاده و کم سلام این افضل فضل منهدل چهره
 مطالب صوری و معنوی باد

رقعه سی و هشتم بدوستان عالی درجه

سطوح طالع الجبل شهابت و جلالت ینوع مریخ العمل فحاشیت و هیالت
 و سع الله اعلا فقه عنده رای تبیین لسان قلم را بکلیه بادی الحکم سلام که
 از اوردی منزه به سیدالاحم صلی الله علیه و آله و سلم است محلی ساخته لب اظهار
 رون مطلب بسیار و عوائق و حول نمائین از این را باین نشان شفاف
 کلمه شسته حقائق سببی معلوم نمیشود اگر کسبنا و خطیه این مجمیز بوجهی مذکور
 شده باشد انبیا این لازم بود که در صورت صحت پژوهش با عراف کردی دور
 عدم وقوعش بعراحت بر این خود را معترا و صاف و اگر با قیطر از طفت تهنایم
 محام سبکباری تمام است از وسعت اخلاق و داد و دیرین سخاوت
 زیاده در سلام

رقعه سی و نهم

نور چشم سعادتشان سرایه حیات این مانع از حفظه الله تعالی بعد از آن

و افعیه و افعیه باد مکتوب بر سر در عین حبس اطمینان و تسکین از حزن
 وصول رفاه آن طرف تباریخ چهارم ربیع الثانی بمودت الیاس احد الکرام
 فرحت حصول اضمیمه شوق ادلی خست ع عمرت دراز باد که اینیم غنیمت است
 چون زمانه مدخلت اگره فریب بود برای دود در عین غرضت حرج افق
 غمزیر بالنوای مشاهیر ضروری الانصرام چند ان اصباح نداشت حال اینجا لان کما
 کان تصور سازند فقط زباده عمر باد

رقعه سی و هشتم

سیچانق ساسمه نامه عیسی م معصمه تباه کوی کشیدنی نفحه جان نواز در قاف
 وصول امید چه تمنا گو که از بدو نشو نمود وجودش فیضان خاص جاری
 انتفاع انواع نیاط در تنگنای خلقت عالمه ساری داری گشت را نشان
 گزید چرند و پرنده محفوظ و دوطر را عیان بنگام درو بر صد نفع نمایان محفوظ و آغاز
 نشو نما سبزی بر کمانش سبزه نصارت نگاه نظاره نما در نجلی تابان
 دلپذیرش سبط انقباض و ابد در بارستان صحت حریفان طرف ضعیف بنظر
 در بوطن خوشگانی حشر انگیز مفاقر نعمه و نیر بلبل در سوا انشار
 خزان بچشم طریفان لطیف سفل سوخته خامش جاوده در ششمار بعلت کل

بوی فرحت الودش چهره برسان روح و دود عبیر نمودن مخموج بیاغ
 مستقیق اگر بایند غبار نموده اش بر سر اسرار الناس منزل کافیت باغ
 و در باره ازان در برگ پان تناول کنند لب و دمان مستعمل شک افزای
 رنگینی باغ در خلوت احباب بهین طلیس و در خلوت اصحاب خوشترین
 اینس نقالی شانه باین باد آوری زادت نفعی عن اصفات سامی را
 از نیزگی جبرج حقه باز مضمون داراد

رقعه سی و نهم^{۲۹}

میر صاحب مظهر لطف در کرم حمید الخصال جمیل الشایم مجموعه دانش و بینش
 کوهر نیای بحر آفرینش حرالیه عن شد و الد مورالی بوم الشور بعد از احاطت اسلام
 مسنون در استغای مواصلت فرحت شجون بومضج ضمیر مونسیت تضریر
 مقرون باد اگر چه خلوص مونسیت قلبی محتاج هر اسم عرفیه نیست که تبر بیل را
 سحر یک باد آوری و یاد دوی احد من الجانبین لازم باشد زیرا که هرگاه نفقش
 سودت و دلا مرتسم صفحه ضمیر است باد شفیقان در سوادات اینس و غیر
 جمال کمال بقضای خلاقی و هم در جمیع حالات هم حلیبست فاما هر اسم
 مکاتیب هم مقرر کرده بزرگان اسلاف عالی از فوا و مراد نیست که در

صحائف شریف احباب هم مغرور است که در جین وصول لغایت بدل و
 و دماغ میرساند و بی اختیار بر آنچه اسباط نام جان معطر
 خصوص هرگاه تقریبی به تحریک ان التزام گیرد که باین تقریب و
 اسباط اسرار و محرک تقریب و سبله اینهمه انفرج کردید
 که از جهت آن حصول این تقریر بطور آمد تبیین اینمقال آنکه میروسی
 علی صاحب یکی از کنای جلای که بار اتم مولف دارند کدام مقدمه زوج
 میرسد علی مرحوم بخاری شان در محکمه عدالت سامی داشت
 زبان ایشان خنق حق را امیدوار و حقیقت حقیقی در جاب غیب است
 استنار که عالم الحقیق ایران اکاهمی باقی الحکم حاکم بحکمه ابعاضه مقدمه
 و تحقیق مراتب از حاضر ایشان فریقین اطلاق گاهی مگر میروسی علی صاحب
 بحال ارتباط اتم مذنب که خدمت شریف تحقیق دارد مکلف خط فقیر
 بنام مای شدند و این همچو سفارش با لاطاف که داشت ملکات سببی بنوعیه
 موجب انفرج بادی خود انکاشت تا آنکه قلم بر دست و حرفی چند از حقائق حاصل خود
 انکاشت و در ایستاده بود و در مطالعه لامعه عین مشکوری حامل نداشت
 اگر بنظر صفت اثر کرامی شخص مقدمه مرجعه پیرایه صدق داشته باشد خود

از میگاه انصاف خلعت امتیاز خواهد پوشید و در لال مصفا از شایع
نصفت و عدالت خود بخود خواهد پوشید زیاده در اسلام

رقعه حلیه

خدمت شیخ مومن علی صاحب صدر این ضلع کول شهنشاه شریف
مکرم اخلاق محقق نظام و خلاصه انوار زبده لطافه محیطی باید انکار
اخلاص و مروت را بطنین سلام و تحنیه زینت بخشیده لکن کن سواصل مدعا
اگر چه باد لطاف سامی جلوه اگر آگاهانه دل محبت منزل بوده خاطر ارا
مانتر اسد و میدار و لیکن چون از عرصه دراز سوا و غیر بنامه سر دیده
نکران گشته اند احشام ظاهر هم مشتاق شوند و رقوم فرحت تروم نمایند
است با فضل امر که در بجهت یک نام محبت رتم بیا سنخ خلاص نامه انظر باشد
است که مقدمه دعوی اولاد علی و حسن علی مدعیان کین نام و صی علی ستره کار
مسماة قرالنا زوجه میر سید علی مدعا علیها و اشر محکمه و نصفت سامی بود در
انجامش ترا ضی طریقین با و خال رضی نامه ششمنی شده مقدمه از شایع ملوئی ماند
چون عیاضه کو برین موازی هست بکه ده لبوه ارضی مو نصف چاه پست سید
دادی یعوض و صد روپیه بیج کرده زرخش و حصول وجه بیا ستره اجتری مکمل گانید

مشتری را قاضی گردانیده بود که از آمدن ای مشتری احوال در رضی مذکور
 در قضی و تصرف مالکانه مشتری است و حکام منازعت فیما بین قریب و غیر
 که نوبت بنالشی من بعد نزاع لفظی خانگی بمصالحات کرامتیه انجام کار
 با دخل رضی نامه رسید و عبارت رضی نامه از جانب مدعیان مذکور است
 که سرکار که از روی دگری دخل ما پان برار رضی قضا و عقیه خواهد شد و دل
 شما برار رضی مشت بکیده بویه معوضت چاه که فروخت کرده ما این
 حسب ضابطه کنینده خواهد شد چنانچه رضی نامه مذکور شامل مسل مقدّمه
 الحال که مدعیان سوال اجرای دگری در محکمہ کرامی داده اند غالباً حسب ضابطه
 تقبیل شسته بظهور خواهد آمد لهذا امیدوار است که بلاخطه اقرار مدعیان
 که مذکور رضی نامه است و حکم نامه اجرای دگری مراعات قبض و دخل رسید
 بادی علی برشت بکیده بویه رضی معوضت چاه و برار رضی ما بقی
 مدخلت مدعیان تصریح باید که حسب ضابطه دخل و ذمه الحقوق بر حقیقت حقوق
 بظهور آید تا بمن غایت جاب میرادی علی بصار در صورت نقض عهد بعضی
 در اندازان که بیت دو و شود از مدعیان رسند با و شود از
 بچراغی رسند با حاجت ارجاع مالش محکمہ دیگر نفیذ که از همین محکمہ

محکمہ عدالت سامی تصفیہ حقوق بعل آمده محل سخن آرای ارباب اعوان
 باقی نماند و ظهور این معنی باینکه توجه و تخریک قلم حکم سامی که در حقیقت حقداران
 جاری خواهد شد و رسیدن حق بحداران و پسداد باب و مغویان
 و موجب آیش هر یک از حقداران و حفظ زیر باری میراد و علی آرا
 محکمہ دیگر داجر جمیل سوای تشدید ابواب فتنه و عذاب مشکوری مخلص را
 خواهد بود فقط

رقعه چهل و یکم به امیر الکلب حسین خان

مرزا صاحب جمیل اشیم جنیل المفاخر و حمید العصر عدیم المعاصر زید
 تحت کتک و سلام را که زین محال پس سلام است عنوان کلام کرد
 و در کتب خمول حش و بفراموشی ملازمان که حسب فحوائی این دو مصرعه
 بیت گه گریه گهی ماله گهی آه خریم از یاد که رفتم من نبذل حسینم
 سخن بودم سپاس یاد اوری را بفرحت کرده بصفط الملافات رسانیده
 طوطی زبان حامد را شکر زین شکر الطاف مبارک و مطالب کارانی و دیار
 ماریش و دمانی عینی تمثیله عطف و دثیقہ متمن مرا بخدا و بر سر بیستم
 بلحوق نش دیش خاطر عطر از غرض عوارض نسبت به بعض ارکان این

دهند و بر اثر عظمت ایشان بکثرت دوره برگشت تحصیل این
 مطالب و وصول بکوشش مکرران انداخت و مراتب شکایت را مبدل
 بشبه جلالت کام جان بخش فرد زهر شکایتیم بلب شکر مشگر
 میشود اگر بلب ایشان کنی خنده عذر خواه را هر چند فرحت حصول انفس
 سورت سرور کردید لیکن از آنجا که رحمت را با رنج سرانجام کار است
 چون کل که ضمیمه اش خاکیست بوضوح علالت افزاید و بندگان امن و حشمت
 خصوص شقایق نوید میدان کلزار عظمت که عبارت از نونهال سعید
 الطاف صبیح صمت است کلال و طلال عائد حال و بستان قلبی
 صحت و اعتدال از حضرت شانی ذوی الافعال و این دو منقالت است
 نقالی شانه هر یک را انتقای عاجل گرامست فرموده نوید سایه برکت
 سر مایه جناب سلامت داشته کامران مقاصد و چند سازد و چون
 بایان ملائت هم منتج به نباشت است امید از بشیر قدیر دارم که اکنون
 بسببش بجهت فروزش صحت و سوسیت از جبهه غریزان سامع افروز شوم
 حال این گوشه نشین آنکه چون ربط موافقت و مراقت با ذات مستغنی
 عن اوصاف از نقوش نامه الواح ابدیه است لازم شد که فقیر نیز شریک

پسرودی سامنت نماید نضر بخش ائمه منشی سید امیر علیخان بعد
 معاودت سفر دوره شهر ابارضه زکام کم میکند شده از لب کشی
 لواحق این مرض از شداید درسد و عفا کشنی و بخار و غیره از تزلزل
 مواد نزل اول بدر و کوش چپ اندک کش این سبل طوفان طمانده آخر
 با کتابت معالجات و غیره نجات یافته اکنون ثقیالت کوش و طنین دایمی
 که قهار اند کصدای طنین الی ندا ایوم استقرار دارد و بعد از آن معبر که میان
 عارضه نور چشم غریز از جان سید احمد حسین خان در آمده از عرصه نفعته
 بتدریج در و کوش جانب چپ بدان درجه کشتیدند که رسته خواب
 تمام خانه و خانان و این ستمکش حوادث زمان از هم کسخت و سرگاه ادویه
 مجوزه طبیب و متجرب قدم بجاده انفرقه نهاده تا علاج مجدد نموده نوبت قصد سرور
 رسید و با بخلال فاقه چند روزه ماسبق و اجمال با روز و روزه تا بانه در عین
 نوبت بغشتی کشید اکنون از سفت رفت روز ریم از کوش جاری است
 و ظاهر شد که بتوری بر در کرده بود که به استعمال الکباب و غیره منفجر شد اکنون که
 در آن شدت تخفیف است شهاب بخش حقیقی رحم فرماید و کیفیت غرض آن
 که عین العین اند در انقلاب این موسم با مراض مختلفه که بسیار دارند و تخریب

استر ای سوسریع الاماده تکلیف دپی خریداران باهرا که سبت
 بارکشی منته آنها خلاف وضع از اوده پایان عالم استغنا باشد خندان
 ضرورت نیست کسیکه بعد اطلاع یک وضع را عیب باشد اعدا نه و کارش را بر
 ان ذخارف لیفت پذیر برای صدور از ایدان انجن بلاغت و معانت ندارد و عبد الصمیم
 که اندر اطفال تقاضا شن برشته رپو و د فسون با سوز و شش را نه نموده زباده ^{و السلام}

رقعه چهل و دوم

بیر صاحب منظر الطاف و خلاف نقطه انتخاب مجموعه آفاق سلمه الله تعالی بعد
 سلام سنون خلاصه نگار مکنون این از چندی مکانات مقبوضه را هم که بطریق
 در اطراف امام باقره حاجی حسن مرحوم بوده از بی پروائی مالکان مکان و نیز
 از در و بعضی نیرکان و غیره نیز از وطن محض فریب الانند ام و نیز تکلیف عسر
 قیام صنایع نقیص گردیده جاده و غیر از خلوه مکانات سابق نشه بهیچرسانی مکان
 دیگر لازم کرده اند عند التلاش معلوم شد که اکثر امکنه مملو که سینه حب خلاف
 نشان سینه لکمی چند صاحب درین شهر خالی افتاده اند از آنکه این
 منزل مکان که از آن بکران بخیرید سینه حب در آمده خالی است چون مکان
 مذکور کجا بشوکار خانه را ششم و شصت و این محله سونین و جوار امام باقر

لهذا وستیابی آن منظور است چون بسمیه صاحب ملاقات ظاهری نبود شاید
 از این مصداق لطاف هم بشاید با صاحب دالاحشم مترشمن صاحب ملاقات
 محض هم است و از آن مشفق هم رسم تعارف بوده باشد که دعوت از خان
 صاحب بهادر موصوف بمقتضی اشتغال نسبت به نفاذی اعتماد است لهذا خطی
 بنام نامی سینه صاحب بهنجارت مکان مذکور مکتوبه کرد که پیغمبری شده مصحوب الله
 جوهر محل اول خدمت سامی ارسال یافته که بدینجهان مشفق اطلاع صاحب
 بهادر کرد و این کلمات حسن تقریر صاحب بهادر مغری الله مکان مذکور
 بمطالع ساطع سینه صاحب درآمده جواب صواب حاصل شود از آنجا که وجود
 کرامی را نیز که ذات خود میدانم لهذا مصدع اوقات شریفم که خود بخیریت
 صاحب بهادر نشانی برده حقیقت خط مذکور عالی خاطر شریف صاحب بهادر
 نموده باستخوان صواب سعی بمنج فرماید که توجه کرامی از خلجانی خزان درجا
 این مکانات قیامگاه سابق نزد ترنجبات حاصل شود و خط سینه صاحب
 که به صمغ است از این بمطالع خدم هم درآورد و کواکب آن منقوش خاطر باد
 که راقم سعی قدر استطاعت درآورد و هر گاه به حاضر است که درین مکانات هم
 قریب هفت رو پدید آید و این میشود که بدولت سامی نعم البدل بنویسم

سیر شود عین الطاف است زیاده در اسلام

بر حقیر چهل و سوم

حافظ هر اسم اتحاد کوشه نشینان درین صحرایا بسد از شفته خاطر این
 بی سر و پا ز او لطفه بعد اتحاد سلام سنون بوضوح ضمیر الطاف
 مقرون باد و درود مسعود علامی شد نغمه الحان این فانی و فنا یی
 و ز بیه تنویر کعبه تار و سر مایه جلای دید و انتظار گردید بست بگذری
 مصطفیان حشمت کده تنهایی ازین لطف حاصل ای بسای از غرض ساد
 و ضروری بکنید و در پیچید و در باب حفظ اغذیه تا موافق از شیر تا کید بعلیه
 اکنون حسب الارقام مودت انجام تا کید بر کید افرو و امر که از طرف لب بکام
 درین افشار به خرب یک بزرگیان سر اوق عصمت کرامی ندیون خاطر عطر
 شده در حقیقت موجب اضحلال این پانده دبال نکال است نه موجب
 خاطر بر ملال که هیچ تغریب به باین ذلت و خواری که نه مکانی قابل قیام
 دند دل بکشش را یک نفس نام و نه لوازم تغریب مذکور در انجام دند جماع
 عزیزان در بر اوران از خاص و عام است گاهی اتفاق نشده با بران خود
 از سر این کار بی سر و کار بوده خبری از این و آن ندارد و خود را

از دلبستگی چنین امور بر استمار و مکر چون اقتصای سخن عاجزه
 حسب معمول مرده بقتنی این تقریب قوم انانیت که بجز از حال دیگری
 بوده در هر حال مانند حفظ رسوم عرفیه خویش اند محکم این امور شدند
 و بطور شگون چیزی بعمل آوردند از آنجا که رای عام مردم را در مشرب
 این قوم دخل نیست بجز از سکوت چاره ندیده آنها را بطور شان کین استم
 و شود از مدخلت امر و نهی مناسب و غیر مناسب بدو استم چنانکه از جور فلک
 اساس جمعیت بر باد داشت همچنان دل حشی هم از قیود رسم پانندان
 سلسله مراسم صوری آلود است طلا عا کرارش رفت

رقعه چهل و چهارم

لحنت جگر صد باره غم خوار این خانان آواره حفظ الله تعالی بعد حمد قاذر
 قدرت کامله دشمن کشندگان تیره حومان را چراغ اندوز شاه راه
 و رحمت بالغه اش برای بیکان منهل یاس صلا زین کریمه تقطوا
 من رحمته الله است ادعیه و افیه را و طیفه لیل و نهار ساخته مجد عا سکر ایله
 عین بن رساله فرحت مثاله از مقام فرخ آباد در جوف مکرمت صحیفه جایگاه
 مد ظله ها شمرده و معلول آورده از مدارج مجتبی که باین توده خاک کسری شده

و در اند او تعالی ان جان جهان را بعثت و اعتدال داشته در عمر
 و اقبال برکت و با د فقیر بجا لکن روز را شب و شب را بخت بگذارد
 و قضای ان ندارد که احد از غریزان و دوستان بوارسی با برتران
 قوم گذارد بیت بیکانیم گذاری لبه ما که گذر از کیه کمی گذرد
 این سر ما حال کلکته در میانجا واضح شده باشد هرگاه دست
 اعزه اجداد من تدبیر کوتاه است دیگر غریزان غریب البدر اجداد
 جوئی انتم که ام راه اکنون لازم که یک چند دست از من بدست دیا
 شسته از نوید صحت خود و سر دوش کار اینها اگر بمن توجه خباب
 مولوی خلیل الدین خان صاحب بر روی کار بوده باشد مطمئن خسته
 باشند و بدین دل غلجگان اش درون تصدیقه اقدام ضرور
 که انش اگر چه برب ما غریز است لیکن نالیش آن از دور رسیده
 در باب تمیز است بیت خیز و جو صفر ز شکاف نفس ما
 پر بنیر که پر فی بجه از نفس ما فقیر بهر حال کجی با و احباب و کجی
 لشکر رب الارباب و دمی بملین صبر بر آدل بیاب و نفس بعالم
 اضطراب خوش میگذارد و بخیر و بیخ مهاجرت که البت بوقت تصور

غزیران و دوستان مشترک جان دکار و اسفخوان میشود غمی ازین
 بلا و خدشه از بیکاریها و خیالی از زیر بار بیا بجا ندارد و تقای از
 تفضل و اکرام پایی دلم را بر جاده استقلال دوام و پنجه ام را در بسته
 در امن تو سلیمه آل عبا و جناب ائمه علیهم السلام دارد زیاده دعا

رقعه چهل و پنجم

نور چشم سعادت نشان غزیر بهتر از جان حفظه الله تعالی دایر
 معروف دعای کامرانی و حصول موافقت جسمانی خسته مطلب را
 دیر در منور آدم آن بر خور و از نزد خاتیب و ایشان ظفر الله خاتیب
 به مکتوبشان اسی آن بر خور دار رسید لفافه و کرده قصد ملاخطه کردم
 از اکثر فقرات غامض که لکال بود و علم یا قوت رزم نوشته بود و مطلب
 بند من ناقص نرسید لیکن بضرورت ملفوف قیمه جبت مطالعه آن خوردا
 فرستاده شده از حال ملاقات عمکه بورژ و طرزا خلایق و مومن خاتیب
 و مراده تشریف بری طرف باند و خواه منایب بودن قیام یک خوردا
 اله آباد و تبریز شریف اوی سر سمدس حبیب یاد در دوره اند فو انچه
 در اله آباد تحقیق رسیده با اطلاع سازند و باده چه

رقعه چهل و هشتم

همیشه صاحب شفق مکرّمه لطافت نشان سلمه الله تعالی سلام
 سنت سینه حضرت خیر الامام علیه التحیّنه و السلام مکشوف ضمیر عارف
 پذیرا بود بر ریافت خبر وحشت اثر از حال غریز سرابا تمیز ستر را علی
 انواع رنج و ادم بر روی خاطر کشود و وحشت های کوباکون که عابد حالت
 بیان آن محال اول نوجوانی آن مرحوم مصداق آنکه فرد گر نوز
 ساله بمیرد و عجیب نیست این ماتم سخت است که گویند جوان مردن
 دوم تصور یکس نوح چشم حسینی بیکم که درین سال مصیبت تنهای
 متبل شد سموم ملالت خاطر نازک رضا به عرض بخیالات خید در
 کثرت رنج و کدورت نوبت بو حشت میرساند مکر از اینجا که در کارگاه
 قضا و قدر انسان ضعیف البیان را بنجر صبر چاره نیست چاره و با جا
 بمصابت برداشته از سبزه رضیه المکرم آنم که رضی بر خای خالق
 اکبر بوده روح آن ره نورد عالم بقار ابقا تحشاد کرده مشکابانی
 ماندگان از حضرت حمی قدیر سال سازند زیاده ابرام زلفت
 رقعه چهل و نهم

قله و کعبه بندهکان مذکوره العالی بعد حمد و اوریکه کشتن مکان وادی حجاب
 و مادانی را بشا همراه بیت رهنمون گردیده و تیره شنب عایمی اتم از
 فروغ شمع وجود و بنیاد او صیاب علم النجیه و الشا از غایت بیجا نشین نور
 صبح صادق رسیده و بس از تقدیم لوازم نقیصه کاتب ازل ^{صفحه}
 جبین عجز آگین فدایان خط حکم ان کشیده یک خامه بکف رخساره در
 گذارش پندیان دودیده که غایت نامه والا استضمن بر شرف حال
 تعمیر فرامقدس جناب میر صاحب قلم مرحوم و جناب مرشدی دارین
 نور الله فرجه و ارشاد اعلی بطور دیگر مناسب است شرف و درود فرموده
 قضا و خرافای فرق نیاز گردید بنده را از اختلاف ادیان فرار با حال و آ
 نیست که در تعمیر فرار کدام اختلاف در مذاهب اهل سنت و جماعت
 و اثناعشریه است مگر طوریکه ممنوع شرعی است از ان البته احتیاط است
 چنانچه از برادر صاحب مهربان غریب از جان میر جان صاحب کلمه هم گفته بود
 که بوضع فرامقدس جناب دیوان صاحب و قلم مرحوم و مغفور جو تیره
 مسلح درست کرده باید و او را کرد در دنیا طعم هم فرقی و اختلافی میداشت
 و درباره فرامقدس حضرت میر صاحب قلم مرحوم که بخوبی حلال مشرب

جناب ممدوح میداشت چگونه بوضع ویکرمی گفت چون شرب نرکان این
 خاندان عالیشان را پروند سبب جناب دیوان صاحب قلبه میداند لهذا این
 سرود و فرار بطور مرقد اقدس دیوان صاحب گفته بود اگر امری بدست آنجناب
 بالعکس مرقد شریف دیوان صاحب میروید بوده باشد ارشاد فرمایند
 که از میر صاحب عند الملاقات در باب نزار حضرت میر صاحب قلبه مغفور
 بشتر طبعه امتناع شرعی در آن نخواهد بود نهانیده خواهد شد بنده بهر
 صورت مطیع جناب است زیاده حد ادب

رقعه چهل و هشتم

جناب برادر صاحب قلبه و کعبه دام ظله بعد تر صد تنویر ذره بمقدار یک
 سجد کافت طبعی جوهری نیار دوز فیضان افق کرمیت و شرف
 اعتبار بخشش مس وجود مشت خاک خاک را یک غراز تیر کی جلی
 کوهری ندارد بمن طلا سازی اکثر نظر رحمت غفر غفری را شفیع
 دانه کهای خود ساخته بعرض میرساند دو کعبه رسید بیا جلی
 معظمه بیشتر بدست کهاران حامل سواری جناب موصوفه که مشغول
 رود کنی بودند دوم و بقصد همت ارسال پذیرفت اکنون بجا اب

شد فقامه که حسب جناب مغزی الیها مع قطع بند می در صد نوع و شش
 رویه حسب ترفیم ملازمان و رود یافته بود بعد ادای سپاس جناب
 کار ساز حقیقی و مشکوری دل و زبان از شست نقد و حصول
 طمانیت از نوید صحت طبع مقدس حضور می پردازد که اول خدمت روز
 ولادت مملوک شترک جناب مقدس مر شده مغفوره بود بعد ارتحال
 جناب مرحومه محدوده خاص الملک و رثه جناب مغزی الیها نور الله مر حهما
 مانند دیگر تبعه و لحقه که اکنون اسر فرق همه با ذات مستغنی اوصاف
 انصاف است که دیده در بصورت مصارف تدفین و فائحه و غیره جناب
 محدوده مغفر الله لهما در اینجا و تدبیر اخراجات بچکی نزار و طعام اغزه ملیده
 الیها بود و در ملیده مذکور آنچه ممکن شد بضاعت موجوده تخفیف بمقدور
 التجدد و مافی بدیه فکرمولاه بعل امد در بصورت آنچه بمصرف رسید صرف
 اقامی کوفین شد در آنچه باقی ماند مملوک خاوندان است پس با صفت
 موجود بودن خبر و از بضاعت غلام به استطاعت هنوز ما خود موا
 طلب محاسبه است باز کسی که از امانت دیگر که حال بکار نمی آید و در صل
 طاقت این به طاقت کران و دشوار است که تا حال آنچه خرج شده از مال جناب در

شدنی است از این خواهد شد و دوم آنکه چون نقایب فاخته و غیره
 با بچشم معرسم جوهره های آخری و اتمام طایری چادر سیر جهان بشیند
 و شامیان سبز در بیا و خرید اجناس طعام برای اطعام اغزه الداباد
 و تعمیر مراقد جناب مرشد مبروره و حضرت میر صاحب قبله معفور در راه ایام
 فریب با ختام رسید که اکنون بجز رسیدن نقش مطهره حاجت دیگر
 باقی نمانده درین نوع هم بسبب اختتام جمیع مصارف ضروری داشتن
 از مرسله حضور خالی از جنابت نفس نبود و نسبت پس اگر از راه غلام
 نوازی سعادت این اخراجات را که حقیقه برای انقلب و مجاز اجاب
 اعتبار نظر عوام برای این پامال جای ایام است و بسته غلام مستقام
 ورشته شود بعد از خامندی و غرت بخشی نیست نند نظر بر ترجم
 حضور و صدور پیه مصارف رسانیدن نقش مقدسه جناب محمد و
 غفران مآب و این سال حضور داشته که در بجا امانت داشتن بیکار و
 در ارجا مستقل با اخراجات بسیار خواهد شد و چون جناب همیشه قبل
 از حصول عنایت نامر روانه کب فخر کده شده بودند ز موسوم و اب
 جناب محمد و نیز در ایجاد داشتن به فائده بود که فاصله کب مذکور تمام

نوریه فریب نرسد از بهار لطیف بدریعه هندوی علییده ارسال فرمایند
زیاده حد ادب

افزاده پنجم

در ذکر خدعرا یض که به صاحبان اکثر نیز و امرا یان

بلیل الشان تحریر پذیرفته

عزیزه اول

بجنوب صاحب کلان بهادر از جانب مرز حسن رضا خان صاحب بعد از
مستعاره کترین از بدو شعور پرورش یافته ملک خوان حسان سرکار
کجی اکثر نیز بهادر بود در آغاز سن متمیز تحصیل داری بلند شهرت
مراود آباد و بعد حسن انجام علاقه متعلقه به تحصیل داری پرکنه با ترس
ضلع کول به تسی سال سیر آورده از چند سال تحصیل داری پرکنه
بالکرام ضلع فرخ آباد منصوب بود و نواب ششم الدوله بهادر مرحوم دشت
شریف آوری که هنوز که قصد نظام این ملک بطور اکثر نیز داشتند
بخیال کارگزاری دهم بسبب فرا بهنای کونا کون که نسبت به دوی بود
کترین را با جارت استغفام بی طلب فرمودند چون انتضای ادب

بزرگانه جناب مدد مع مصطفی الخراف بنو چهار دنا چهار ارد عمده شخصه است
 برکنه بالکرام مستغفر شده و پیردانه منظوری استغفار حضور صاحب کلکتر
 بهادر حاصل کرده دارد ایند بار شد نواب مرحوم فی الفور در وقت من
 چکله خیر آباد بطور انانی تجویز فرموده کترین را منصوب اخذند قریب دو ماه
 اتفاق پیام انجام شده شخص تحصیل به اکمال دیانت و امانت در راه ادره
 که نواب متغور متوجه عالم باقی شدند و در وقت نظام نواب مرحوم دفعه برستم
 و چکله مذکور مستاجر بی بهادر الدوله بهادر در خواست مذومی از علاقه مزبور
 بعمل آمد و ده ماه و چند روز در این مقام وزارت ظهیر الدوله بهادر اتفاق گوش
 نشینی غریبه ماند من بعد که فراش قصاب طحیات ظهیر الدوله بهادر را که
 در نور دیده منصب جلیه وزارت با جناب نواب منور الدوله بهادر متعلق گردید
 و در تملک اخبار ملک بطور انانی برای مذومی از بارگاه خسروانی قرار یافت
 شش ماه عمده مذکور بطور انانی بلا تلوث اخبار نویسان و در چگونگی رفوات
 متعارف قائم ماند و از اخبار نویسان اقرار با مجبات حلقه در باب عدم انترن
 از ناظران و تحصیل اراان و پیر چه نویسن اخبار صحیح بلا پاداری احدی از
 و غیره و حفاظت در من طبع از تلوث ارتش داخل دفتر سرکار شد و بعد شش ماه

در چند است بعضی از احسان بنا بر او است و غیر اخبار ملکی از وجوہات نذر و این
 برکت است مستحق اخبار و چهارم فیصله قضایای مرجوعه نهجیات بنظر اقدس
 و اعلیٰ خلعه الله ملکه گذشت و از پیشگاه خسروی حکم شد که اگر حسن رضا خان
 یعنی کمترین دمه داری پنجاه هزار روپیه بابت این رقم قبول سازد و در صورت
 مقبولی او بدشخص جدید نمی تواند شد و هنگام انکارش تجویز دیگری خواهد شد
 چون فردی را که بتجمل حکم و الاستخار جان نثاری بوده تا که فرستاده اخبار ملکی
 بطبعه انانی بود اهتمام بلیغ در این باب بنوعی کرد که بفضل الهی ناشی احدی
 از ناظران و متصفیداران از میرد امنی کمترین نرسید و الحال که چنین حکم شد
 در اصل و جود رسوم مقرر و سرکار قصد تقدیم حکم قضائیم نموده بتصور
 حصول اخبار غزاله و غیب اخبار نو بیان و سرکارهای خیانت شعار و در وقت
 پنجاه هزار روپیه داخل کرد سه ماه و دو روز و نیمه و مذکور و است
 زات اخضر مانند باد و جزا کند و سبب محاکمات محروسه کامل شده بود که علان
 فریب چارده لک روپیه برای بند و سبب از تعیین اخبار نو بیان و در خوا
 دندگان باقی بود لیکن بهر حال که توانست بنا بر حفاظت سخن و خوش
 سعادگی ذاتی از فرقه دوام میا جان مشهور نذر تا طر سر کار تا اتمام

ماه باده و قطعه در اخل خزانۀ عامه نمود زیاده حد ادب

عرضیه دوم

بهر من و الا میرساند در مقام فرخنده فرجام از تحریر ماسو نصاب
 قلبه سید علی بن خان صاحب نوید سلوک کو کب حشمت و نقال یعنی
 ولادت و انی اسعاد صاحبزاده بلند اقبال بشکوی علمت و اجمال
 سامع افروز شد از آنجا که توسل یکی از اراکین خانه ذریعۀ امیدهای
 کهن و مہین خانان بوده هر یک خود را ممتاز بواسطی دامن توسل
 انگاشته زجت و سر در خاندان را موجب استیاج موفور خود میدانند
 مصروف دعای دوام دولت است لهذا فرحت تازه و تقویت بے اندازہ
 عائد حال دل عقیدت اشتغال گردید برای نذر شہنیت این تقریب و تعزیه
 بدین قیامی کہ بر آن نو باده حدیقہ امانی و امان یادگار دومی این دو لغو
 ارادت حاصل بشد بهتر از سال ناسمج ندانستہ قطعہ ناسمج فراخ را مستند
 ذہن نارسا کہ در کمال جوش خور میباید موزونی پذیرفته بشود و بعضی
 اندک ابلغ حضور داشته کہ نتیجہ ادراک حسن سال آن کو در عین خطمت
 و اجمال کہ خالق کائنات زمانہ تولیدش را بر زبان جناب صاحب العصر صیغہ

ملحق سازد در سر آردان و احیان باشد و طغنه این نعمت او نیزه گوشت
 عالم و عالمان بوده بر آوازمان عالی مبارک و مسعود و بخت آن انجم
 سعادت یو باقیو ما باعث رشد و بهبود گرداناد رباعی گردون
 برادر بخت فیروزت باد خورشید فلک بنده دل سوزت باد سرروز
 خوبرو سرروزت باد در سینه عید و چار نوروزت باد
 قطعه تاریخ چون نور وجود طفل مسعود شمع حرم ظهور کردید
 کاشانه الدین مولود بگرفت ز نور مرغ جاوید بوده است
 سیر مستندی در فکر برای سال تولید نماید بنمود بافت
 از روی حرب جرایغ امید + ۱۲۶۹ بنمید روی طرح با همه است

عرضه سوم

بغرض برده داران به عصمت و جلالت جناب عالیه متعالیه میرساند
 از آنجا که این متوسله محض بواسطه در من دولت عالیه کوشه گزین
 این معموره بوده از مدت دراز باد صفا بودن یک شهر محروم از انظار
 طارفت است و اکنون استیلائی از روی فتنه حضوری جوشن
 دل عقیدت متزلزل لکن العجز متوسلانه مترصد مستدعی اجازت از

دارشاد و تعین روز حاضر بایشی است که بر روز مقرر شده حاضر گردد
 گردیده مشرف حاشیه نشینی محفل عصمت و عظمت منزل شود و واجب
 بود بجزع فرمایند

عزیزت چهارم

بجز عرض پردگیان سرادق عصمت و طهارت مکتبان تقاضا
 قرب بود ج وزارت و امانت جناب عالی متعالیه میرساند عافیه بیکس از مدت
 در از تنهای زیارت عتبات عرش درجات مولای کوبین حضرت
 ابی عبد الله الحسین علیه السلام مرستم صفوی ضمیر عقیدت تحمیر داشته
 در صد و بهمرسانی زاده اهل از فروخت امانت البیت موجوده و
 استمداد بعضی بزرگان و غریزان بود که بدون آن طی شدن
 مراحل سفر خشکی و دریا برای فردکش امانت دشوار است مصروف
 مانند نگاه با عانت غریزان در اشپای موجوده سیاه که مشکل رسیدن
 منزل مقصود کرد در فراهم شد و همان زمان جناب نواب مستطاب را
 بسبب قرب محرم المکرم و انصرام لوازم تغذیه داری چتری در کار شد
 که بخواهد سه ماه از ارشاد و فیض بنیاد جناب وزارت ماب مبلغ

پیچیز از رویه نقد بخزانۀ عاثره رسانیده شد که معرفت کارپردازان
 سرکار ذوی الاقدار معرفت تقریب تغزیت غره محرم الحرام شد
 و بعضی از دربانان این گوشه نشین که بنشایره و نقاد رویه به سوار
 ستمال شده بودند مصروف تقدیم خدمات و حاضر باشی دربار شدند
 بعد از آن در هر ماه و هر سال از عرصه قریب یازده سال با حصول
 از موعوده سلسله انتظار جوانه پای رفتار است نه زار و راه بهر سبب که فائز
 منزل مقصود شود و نه یاس قطعی از ناسر انجامی نوشته توکل حاصل شد
 که بر گردش بخت ناساز جاده نور و طریق مصابرت کرد اکنون که
 از کبر سن بهمانه عمر بزر و ضعف قوا و اعضا پیغام رسان اجل
 مقدر است و یک نمای زیارت عتبه عرش نبیه روضه مقدس اقامی کونین
 سر بچوش ناهنجار ممکن باشد مشت استخوان خود را بدر کافه اقامی خود
 رسانیده دست رسیدن و عده سفر اخروی اعضای میم را خزانۀ دوز
 شمول آن خاک پاک تحت قدم شفیع الدین علیه السلام ساز و بار انجام
 سبیل حاصل این سعادت بود و سبکری حضور که چاره ساز چاکران است
 از هیچ جا مقصورت ایند بعد توکل بخدا پناه یابست حضور عالیله آرد و

امید دارم که اعانتی که شایان عاجز نوازی و سادات پرور
 باشد از پیشگاه حضور عالیّه جلوه ظهور یابد که بدولت حضور پیرستان
 ملائک پاسبان مولای مومنین علیه الخیرة و النثار رسیده زیر قیام
 مقدس دعا از یاد چشمت جابجالیه نماید بخت چو عاجز زبانه
 دایم ترا درین عاجری چون نخوام ترا به زیاده حداد
 قائم اعانت لم یزلی معین توفیقات حسنات زاکیات باد

عرضیه پنجم

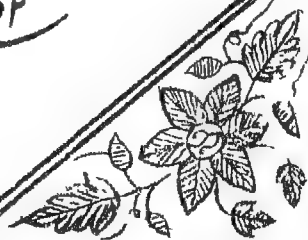
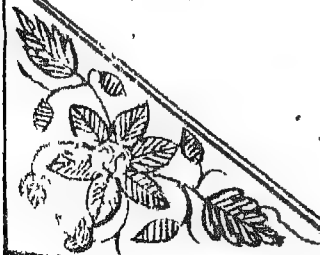
قبل ازین تاریخ نوزدهم ذیقعد ۱۲۵۹ هجری قطعه عرضیه بابت
 بشارت تازه بعد نزول دایره دولت در بیت سلطنت لکهنو
 بر سبیل ذاک ابلاغ حضور داشته بعد از آن از تحریر غیرت
 انجاسامع افروز شد که فاست رعنائی جناب دایره سلطنت زیبای
 عهد وزارت جلیله متعلقه قدیم از پیشگاه مکرمت حضرت ظل سبحانی
 خلیفه الرحمانی خدا را به نیکو زیب جادوانی یافت از وقتی که این زمره
 سامع نواز شده است پیرین پیرین بر خود بالیده و جبین
 سبحان شکرانه بر زمین طاعت حضرت مجیب الدعوت مالیده که

من تائیس و عالمی سحری را اثری و تخیل آمال را اثری
 بخشند قالی شانه خسته و همایون و بدل مکرمت و تفقد
 خسیه وانی نسبت بحال حضور روز افزون و رتق و فتق مهات
 با شعله الی کامل شجون کنا و کمترین بعد تقدیم آداب نهیت و مبارک
 به شرفی نذر معمولی نذر ربه عرضی نذر ابلاغ حضور دشته از راه
 فتم نوازی امیدوار است که بشرف اجابت تقاضا فرقی نیاز
 و رانهای ازمان افزوده شود زیاده حد ادب

تمت بالخیر

صد الحمد که نسخه نذر بعد حکومت جناب معالی القاب نواب الاحطاب
 انریل جنم طیس سن حب لغشت کورنر بهادر خلد الله ملکه و قباله
 بحب فرمایش عبد الرحیم خان محرر محکمہ شری اگره ترتیب تکمیل
 یافته بمطبع اسعد الاخبار اکبر آباد زیور طبع پوشید

۶۱۸۵۲



تصحیح اغلاط کتبی شریح الافاده

صفت	سطر	غلط	صحیح	فرد کذشت	صفت	سطر	غلط	صحیح	فرد کذشت
۲۱	۸	ادنی	ادانی	۱	که علامت				فرد کذشت
۹	۱۰	خرص	خوافین		که کرموش یک				فرد کذشت
۱۲	۱۵	سلطان	سلطان		در کنار بر زاده از				فرد کذشت
۱۵	۱	ازرقان	ازرقان	نافان	دکتر نانات				فرد کذشت
۱۹	۲	قل لهما	وقل لهما	و	نقطه شانت زائد				فرد کذشت
	۱۱	در القاب	که در القاب	که	خسینک				فرد کذشت
۲۶	۱۵	سحادت	لغة سحادت زائد		بجبر				فرد کذشت
۲۸	۱۳	بسیاح	سایح		رستم				فرد کذشت
۳۰	۱۳	عیونک	عبونک		خونخوری				فرد کذشت
۳۱	۱۰		بازار نموده کارزار		مصلی				فرد کذشت
۴	۴	مهبب	هیب		انت				فرد کذشت
۴	۴	بارقه	بارقه دم	دم	کرفیض				فرد کذشت
۸	۸	حال	عوضه	عوضه	اقایم				فرد کذشت
۳۳	۱۵		مانند تسلیم و سلام		برای بنده				فرد کذشت
۳۸	۲		گر		دافرن				فرد کذشت
۵۶	۱		عیار عیار		اسم هند				فرد کذشت
	۱۵	صوت کنی	صوت کرمی		الی الزعم				فرد کذشت
۵۸	۱۰	اس	ازین		خا خما				فرد کذشت
۵۹	۱		رقام مخاطب		دال است				فرد کذشت
۶۰	۲	ما به سعادت	یا سعادت		چنان				فرد کذشت
۶۲	۲		از قوم نانات		وافره				فرد کذشت
			حفظها الله برید		اسباب				فرد کذشت

۱۴۲

صفت	مطلوب	صحيح	فردگذاشت	صفت	مطلوب	صحيح	فردگذاشت
۱۰	۹	هستند	نیستند	۱۰	۱۳۶	مزدبیر	مزدبیر
۱۰۶	۱		مخفیترینه در کجای	۸	۱۴۰	عذار	عذار عذار
۱۰۸	۱۰	گردید	گردید	۹		عزل	سوار و عزل
۱۱۳	۲	در جلوه گاه	از جلوه گاه	۶	۱۴۲	نصفیت	نصفیت
۱۱۵	۴	دوری	دور دور	۱۳	۱۴۴	صحت	بجیت
۱۱۷	۱۵	کمال	سوال	۲	۱۴۴	مصل	فضال
۱۱۸	۲	سلوک	سلوک	۱۲	۱۵۶	تقسطو	لا تقسطو
۱۲۰	۸	ما چای	با سبب	۱	۱۵۶	دو داند	دو داند خرد
۱۲۳	۱۲	یا دلی	یا دلی	۶	۱۵۶	ان همه	ان همه
۱۲۳	۱	بود	دود	۵	۱۵۹	انواع	ابواب
۱۲۷	۴	از دباد	به از دباد	۱۰	۱۶۱	بجفت	بجفت
۱۳۰	۶	مبارز	پیشمارو				
۱۳۵	۶	معد	این پابند				
۱۳۶	۱	شد	باشد				

تمام شد



CALL No.

٤٩٣٤
٩١٥٥٤٩٤
٩١٥٥٤٩٤

ACC. No.

٤٩٣٤

AUTHOR

زین العابدین

٤٩٣٤

زین العابدین
سیرتہ الافادہ -
١٤٣٤ھ -
١٤٣٤ھ -



MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:-

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due,

